

عندليب

سال میست و ششم شماره ۱۰۱
۱۶۹۱ به ۱۳۹۱ شمسی ۲۰۱۲ میلادی

‘ANDALÍB



جشن جوانان آصفهان «سیمپوزیوم» در سال ۱۰۵۵ به مناسبت سال ۱۳۲۲ خورشیدی

با تشکر از سرکار خانم پروانه رحیم پور (یزدانی)

فصلنامهٔ محفل روحانی ملی بهائیان کانادا
به زبان فارسی

‘Andalib Vol 26, Serial # 101 ASSN 1206-4920
National Spiritual Assembly of the Baha’is of Canada
P.O.Box 65527, Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada
Tel: (905) 628-8511
Email: andalib9@gmail.com
Publication Mail Agreement # 40020690

سال بیست و پنجم شمارهٔ پیاپی ۱۰۱
۱۶۹ بدیع ۲۰۱۲ میلادی
از انتشارات محفل مقدّس روحانی ملی بهائیان کانادا
داندس، انتاریو، کانادا
حقّ چاپ محفوظ است

فهرست عندلیب شماره ۱۰۱

صفحه

- ۱- پیام هیئت تحریریه ۵
- ۲- نامه محفل ملی بهائیان کانادا ۶
- ۳- قسمتهائی از لوح حضرت بهاءالله ۷
- ۴- قسمتی از الواح حضرت عبدالبهاء ۸
- ۵- علماء دور بیان ۹ دکتر مهری افنان
- ۶- مظاهر جهل و نادانی در گستره جهان ۳۱ پریش سمندری
- ۷- چند ضرب المثل ۳۷ دکتر وحید رأفتی
- ۸- طرح های اجتماعی- اقتصادی جامعه بهائی نروژ ۴۶ هوشنگ رأفت
- ۹- تفکرات تنهائی... ۵۱ فاروق ایزدی نیا
- ۱۰- نمونه هائی از اشعار شعرای ایران... ۵۸ مهندس بهروز جباری
- ۱۱- چند خاطره از سفر سوازیلند ۶۳ مهوش ندیمی
- ۱۲- تاگور ۶۷ هوشمند فتح اعظم
- ۱۳- باز اندیشی آموزش دختران و زنان در سازمان ملل ، سرویس خبری جامعه جهانی بهائی ۶۹
- ۱۴- فریادی از دل ۷۲ حوریش رحمانی
- ۱۵- خانم ویولت نخجوانی ۷۵
- ۱۶- جناب ولی الله توسکی ۷۸
- ۱۷- اطلاعیه ۸۳
- ۱۸- معرفی کتاب ۸۴

عندلیب شماره ۱۰۱ ، سال ۲۶ ، شماره پیاپی ۱۰۱

۱۶۹ بدیع ۱۳۹۱ شمسی، ۲۰۱۲ میلادی

طرح روی جلد : بهزاد جمشیدی

پیام هیئت تحریریه

سروران عزیز

جهان ما به سرعت در حال تغییر و تحول است و تطابق با این تحولات در چهارچوب موازین امری اجتناب ناپذیر و از ضروریات پیشرفت و تکامل است.

دوستان گرامی

همانگونه که اطلاع دارید، عندلیب از آغاز کار تا به امروز تحت اشراف و هدایات محفل مقدس ملی کانادا بوده و همواره تلاش داشته است تا مطابق منویات و تصمیمهای این مرجع عمل نماید. حال، تصمیم محفل مقدس ملی کانادا که (که در ذیل ملاحظه می فرمائید) بر این تعلق گرفته است که عندلیب تا اطلاع ثانوی به حال تعلیق در آمده تا بعد از مشاوره با افراد ذیصلاح در چهارچوبی دیگر که انطباق بیشتری با هدایات بیت العدل اعظم و موازین برنامه پنجساله داشته باشد در آینده انتشار یابد. طبق همین تصمیم، هیئت عندلیب انحلال یافته و در آینده هیئتی دیگر مسئولیت انتشار را به عهده خواهد داشت.

عزیزان

این هیئت علاقه دارد تا با ابراز امتنان از بزرگوارانی که طی بیش از سی سال با عندلیب همراه بوده و از جهات گوناگون این نشریه را هدایت و یاری فرموده اند، و با امید به اینکه بزودی نشریه ای در قالبی مناسبتر به دست شما یاران گرامی برسد، و با سپاس فراوان از محفل مقدس ملی کانادا که همواره این هیئت را تحت حمایت و نظارت خود داشته اند، یکصدویکمین شماره عندلیب را خدمت شما تقدیم نماید.

فرهاد افشار

**NATIONAL SPIRITUAL ASSEMBLY
OF THE BAHÁ'ÍS OF CANADA
ASSEMBLÉE SPIRITUELLE NATIONALE
DES BAHÁ'ÍS DU CANADA**

23 March 2012 / 3 Splendour 169

To the readers of Andalib

Dear Friends,

During the last Plan, the National Spiritual Assembly began a systematic review of all the instruments and mechanisms for the flows of encouragement, guidance, human resources, literature, and finances, an exciting process that allows the Assembly to assess and adjust approaches to meet the needs of a dynamic, changing, growing community. A particularly thrilling development over the last five years has been the emergence of a discourse about the future of Iran aided by the flow of guidance provided by the Universal House of Justice, along with a strong community of interest among the Iranian diaspora. These factors have prompted the National Assembly to consider how the publication of Andalib might be further adapted to participate even more effectively in the discourse of an increasingly receptive population.

We have now taken the decision that the production of Andalib should be suspended for an indefinite period following the publication and distribution of issue 101. During this time, however, a review will be undertaken in an effort to determine how best to meet the needs of the Persian-speaking friends in an increasingly dynamic and changing environment.

We are moved to express our deepest appreciation for the labours and sacrifices that members of the Andalib Committee have made for the readers of Andalib.

With loving Bahá'í greetings,
NATIONAL SPIRITUAL ASSEMBLY
OF THE BAHÁ'ÍS OF CANADA

اطلاعیه

با توجه به نامه فوق بدینوسیله به اطلاع مشترکین گرامی می رساند که جهت تسویه حساب

حق اشتراک خود با آدرس دفتر عندلیب تماس حاصل فرمائید.

Andalib, P.O.Box 65527, Dundas, Ont, L9H 6Y6, Canada

Tel: 905-628-8511 Email: andalib9@gmail.com

" قلم قدم میفرماید

ناله و حنینم را نمیشنوید یا میشنوید و ادراک نمینمائید؟ اگر قادر بر طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هوای الفاظ طیران نمائید. اگر آیات بدیعه عربیه این ظهور را ادراک نمیکنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرمودم و کلمات فارسیه که در این ظهور نازل شده تفکر نمائید لکی تجدوا الی الحق سبیلاً... هر نفسیکه یکساعت خود را لوجه الله از حجابات و اشارات مقدس کند و در آنچه از ملکوت الهی به لسان عربی و پارسی نازل شده تفکر نماید تالله ینقطع عن العالمین و ینوح لهذا المظلوم المسجون الغریب...

... بدان ای سائل که کلمه الهیه جامع کلّ معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور، طوبی لمن بلغها و اخرج اللّالی المکنونة فیها. اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس ملاحظه کن. همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کلّ اشراق مینماید همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربّانیه اشراق فرموده بر کلّ تجلّی میفرماید. اسغفرالله من هذا التّشبیہ، چه که شمس ظاهره مستمّد از کلمه جامعه بوده، فکر لتعرف و لکن اشراق شمس ظاهره ببصر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه بباطن. فوالذی نفسی بیده که اگر آنی مدد و قدرت باطنیه کلمه الهیه از عالم و اهل آن منقطع شود کل معدوم و مفقود خواهند شد. و اگر نفسی ببصر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کل مشاهده مینماید و همچنین اگر باذن طاهره توجّه نماید ندای اول الهی را در کلّ حین اصغا مینماید. ندای الهی لازال مرتفع و لکن آذان ممنوع و اشراق انوار نیر آفاق ظاهر..."

(حضرت بهاءالله، مجموعه اقتدارات ، صص ۸۲-۸۴ ، سفینه عرفان شماره دوازدهم)

فاران ، شاه جلال علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای جلال بیهمال، مانع نگارش خطاب و جواب به احبای ایران اشتغال در خدمت آستان جانان است نه یاران تازه و دوستان خوشمزه. احبای خراسان راحت دل و جان و تسلی روح و وجدانند. اگر بدانی چه طوفانی است البته معذور داری بلکه مسرور گردی که عبدالبهاء در این دشت و صحرا و کوه و دریا شب و روز در مجامع عظمی و کنائس کبری فریاد یا بهاء الابهی میزند و فرصت نفس کشیدن ندارد ولی عنقریب به اروپا شتابد و از آنجا بارض مقصود کشتی راند و تلافی مافات کند. احبای ایران بنهایت عزیزند زیرا مؤمنین قدیم و ممتحن و مفتون در سبیل حضرت بیچون، خون خویش فدا نموده اند و صد هزار بلایا و محن کشیده اند و یک موی ایشان را بدو جهان ندهم. حضرت پدر بزرگوار خلیل جلیل را محبت مشتاقانه برسان و هم چنین سایر یاران را.

عبدالبهاء عباس

حکایت کنند که شخصی در عالم رؤیا شخص بزرگواری را دید و سؤال نمود که ، چگونه در درگاه الهی کار تو گذشت؟ جواب داد که چون بآن درگاه رسیدیم سؤال نمودند که ، چه ارمغان آوردی؟ عرض کردم علم، گفتند آن خزائن ربک مملوءه من هذا، گفتم اعمال خیریه و عبادات، گفتند آن خزائن ربک مملوءه من هذه، پس عرض کردم عجز و فقر، گفتند این هدیه مقبوله است زیرا در این درگاه پیدا نمی شود. مقصد اینست که هر نفسی که در کمال فقر و عجز و ضعف است مقبول است.

(متمخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۳، صص ۱۸۲-۱۸۳)

علماء دور بیان

دکتر مهری افنان

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان در آنجا که به ذکر ادله بر اثبات امر حضرت اعلی می پردازند می فرمایند: "... و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هویه در هیکل بشریه ظاهر می شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جہتی نداشته اند به ضیاء شمس نبوت مستضی و بانوار قمر هدایت مهتدی می شدند و به لقاءالله فائز می گشتند لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند چنانچه از لسان گمراهان می فرماید: "فقال الملاء الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشراً مثلاً و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین." (۱) اعتراض می نمودند و به آن مظاهر قدسیه می گفتند که متابعت شما نکرده مگر اراذل ما که اعتنائی بشأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علما و اغنیاء و معارف قوم به شما ایمان نیاوردند و باین دلیل و امثال آن استدلال بر بطلان من له الحق می نمودند و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضیلا کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و مکان در سبیل جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت نفوس غیر مطمئنه شود. از آنجمله جناب ملا حسین است که محل اشراق شمس ظهور شدند. لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیه و ما استقر علی کرسی صمدانیه. و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بار فروشی و ملا نعمه الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبدالخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همه اینها مهتدی و مقرر و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند." (۱) چنانچه ملاحظه می فرمائید جمال مبارک قریب به چهارصد نفر از علما در دور بیان اشاره می فرمایند که تحقیق در مورد شرح حال همه آنان موکول به آیندگان است و شاید امکان دسترسی به همه آنها هرگز بوجود نیاید و چنانچه فرموده اند در لوح محفوظ الهی ثبت است.

(۱) سوره هود

از افرادی که در فوق به اسامی آنان اشاره شده، شرح حال نفوسی که از حروف حی محسوبند موقوف به مبحثی جداگانه است و در این مقال سعی شده است که مختصراً به شرح احوال بقیه این افراد والامقام تا آنجا که برای بنده مقدور است پرداخته شود.

۱- جناب آقا سید یحیی وحید اکبر، فرزند آقا سید جعفر کشفی شهیر از اهل اصطهبانات، از سادات علما و ساکن جنوب ایران و فارس بودند. جناب آقا سید جعفر (پدر جناب وحید) در حدود سال ۱۱۸۰ هجری قمری متولد گردید و از آغاز شباب تحصیلات علمیّه نمود و تألیفات کثیره منتشر ساخت و در علوم و فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متبحّر و صاحب قلم بود و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات هریک خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد فراوان داشت و صاحب مکنت بود و جمعی از اخلافش از علماء و عاظمین الشّان شدند و در سال ۱۲۶۰ هجری قمری در مکه حضرت باب را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات یافت (۲).

جناب آقا سید یحیی از همسر یزدی ایشان در شهر یزد متولد شد و در ایام جوانی تحصیلات علمیّه نمود و از فضلاء و وعاظ بی همتا گردید و علاوه بر وفور علم و کمال و فصاحت بیان و استدلال و قدرت تقریر، دارای شجاعت و قوّت بازو نیز بود و در نزد اولیاء دولت و خاندان سلطنت معروف و به کثرت ارادتمندان و مخلصین موصوف گردید. ایشان در یزد و نیریز ازدواج کرده و تأسیس عائله نموده بود. در حدود سال ۱۲۶۰ هجری قمری در طهران خبر ظهور حضرت باب را شنید و اراده نمود که خود عازم شیراز گردد و بنفسه درباره امر مبارک تحقیق نماید. حاجی میرزا آقاسی از این موضوع مطلع شد و به محمد شاه مطلب را اطلاع داد و محمد شاه برای ایشان اسبی فرستاد و خواهش نمود که در این موضوع تحقیق کامل نماید و نظر خود را به شاه اطلاع دهد زیرا از بین همه علمای طهران فقط به ایشان اطمینان داشت.

در تاریخ نبیل زرنندی (۳) از قول جناب وحید چنین نقل شده است:

"... این همان اسبی است که محمد شاه مرحوم برای من فرستاد تا به شیراز بروم و درباره امر سید باب تحقیق بکنم و نتیجه را شخصاً باو خبر بدهم زیرا از میان علمای طهران فقط به من اطمینان داشت. منم قبول کردم و تصمیم گرفتم که با کمال دقت بامر باب رسیدگی کنم. پیش خودم اینطور قرار دادم که به شیراز می روم، دلائل و براهین آن سید را ردّ می کنم و او را وادار می کنم که از این فکرها دست بردارد و به ریاست من اعتراف کند. آن وقت او

را با خودم به طهران می آورم تا همه ببینند که چطور او را مطیع خود کرده ام. اینها خیالاتی بود که با خود می کردم. وقتی که وارد شیراز شدم و به حضور مبارک رفتم و بیانات مبارک را شنیدم برخلاف انتظار من واقع شد. مجلس اول که به حضور مبارک مشرف شدم دچار خجلت و شرمساری گشتم، مرتبه دوم خود را در مقابل آن بزرگوار عاجز و مانند کودکی بی مقدار یافتم. مرتبه سوم دیدم که از خاک پای او پست ترم. از آن به بعد دیگر از خیالات سابق که درباره آن حضرت می کردم اثری نماند. آن بزرگوار در نظر من مظهر الهی و محل تجلی روح قدسی ربّانی بود. از آن به بعد تصمیم گرفتم که با کمال شوق جان خود را فدای او کنم..."

تشرّف جناب وحید به حضور حضرت اعلی در شیراز بواسطه جناب حاج سیّد جواد کربلایی و جناب شیخ علی عظیم که با هم سابقه دوستی داشتند انجام شد و در کتاب ظهور الحق از قول جناب حاج سیّد جواد چنین نقل شده است که در دفعاتی که جناب وحید به حضور مبارک رسیدند سئوالات خود را شفاهاً مطرح کرده و جواب می گرفتند ولی در نوبتی سئوالات و عریضه خود را بایشان (حاج سیّد جواد) داد که به حضرت باب برسانند و وقتی جواب از محضر مبارک رسید: "حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود. حالی غریب به او دست داد..." گفتم جناب شما را چه می شود فرمود جناب حاجی سیّد جواد من قریب یک هفته است که به نوشتن این سئوالات مشغولم و امشب از اول لیل آن حضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لااقلّ چهار پنج ساعت هم در بستر خواب استراحت فرمودند تو را به خدا این اجوبه را که کتابی است مبین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان به بروجرد مراجعت فرمود و پس از تبلیغ و ابلاغ کلمه به پدر (حاجی سیّد جعفر مشهور به کشفی) کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را به میرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمّد شاه نماید. (۴ - میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

جناب وحید از آن پس به تبلیغ بر سر منابر در شهرهای ایران مانند قزوین و قم و کاشان و اصفهان و اردستان و ردکان و یزد پرداخت. جناب وحید از قزوین پی زیارت حضرت نقطه اولی پیاده به ماکو شتافت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان به طهران عودت نموده به حضور حضرت بهاءالله مشول یافت و حضرت طاهره را که در بیت جمال قدم بودند ملاقات نمود. و بالاخره به نیریز رفت و چون حاکم نیریز امر به خروج ایشان از نیریز داد و گروهی سرباز به منزل یکی از مؤمنین بنام سیّد ابوطالب در محله بازار فرستاد که به مسجد و محلّ تجمع یاران جناب وحید از آن جا تیر اندازی کنند، جناب وحید ۲۰ نفر از اهالی اصطهبانات را به قلعه خواجه در یک

کیلومتری جنوب شرقی نیریز فرستادند که آمادۀ دفاع باشند و به تدریج ۶۰۰ نفر از اهالی که مؤمن شده بودند به ایشان پیوستند. اکثر اصحاب از افراد بی خبر از فنون جنگ و جدال، چه پیر و چه جوان دارای شجاعت و ایمان غیر قابل وصفی بودند که موجب حیرت همگان گردید. شرح ماجرای نیریز، فداکاری اصحاب و بالاخره مهر کردن قرآن توسط حاکم و عمال او و خدعه و فریبتشان و احترام گذاردن جناب وحید و یاران ایشان به قرآن مجید با اطمینان به مکر و فریب دشمنان و بالاخره شهادت ایشان که شهادت حضرت امام حسین را بخاطر می آورد و شهادت یاران ایشان از موضوع این مقال خارج است.

وقایع نیریز و شهادت حضرت وحید درست ده روز قبل از شهادت حضرت اعلی یعنی در روز ۱۸ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری وقوع یافت. تعداد نفراتی که در حمله بعد از شهادت حضرت وحید به شهادت رسیدند متجاوز از ۴۰۰ نفر بود که ۳۵۰ نفر در حین خروج از قلعه بدون اسلحه، جلو قلعه به شهادت رسیدند و همانجا آنها را با لباس در خندقی جلوی قلعه ریختند و روی آن اجساد خاک انباشتند. از قلم جمال قدم زیارتنامه ای برای جناب وحید نازل شده که شروع آن چنین است: "هذا ما نزل لحضرة الوحید الذی فاز بقاء الله العزیز الحمید و للذین استشهدوا فی سبيله و قاموا علی خدمة امره و شربوا تسنیم الايمان من ید عناية ربهم الکریم..." و در آنجا ایشان را به "سرّ الفرقان"، و "مستسرّ البیان" خطاب می فرمایند: "اشهد انک نصرت دین الله و امره بقلمک و لسانک و یدک الی ان فدیت نفسک فی سبيله و شربت کوثر الشّهاده باسمه و حبه..." (۵) و اظهار عنایت به قدری است که خارج از ذکر و بیان است.

از آثار حضرت ربّ اعلی، در دلائل السّبع در شأن حضرت وحید نازل گشته: "نظر کن در عدد اسم الله فرد منفرد و وحید متوحد که احدی از مخالف و مؤالف منکر بر فضل و تقوای آن نیست و کلّ مقررند بر علوّ او در علم، و سموّ او در حکمت. و نظر کن در شرح سورۀ کوثر تا بر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شد و استدراک علوّ شأن او را عندالله." (۶)

همچنین جمال قدم در سورۀ الصّبر (۷) قسمت زیادی از آن لوح منیع را به ذکر جناب وحید و آنچه برایشان وارد گشته اختصاص داده اند. در این لوح جمال قدم به همراهان جناب وحید به عبارت "... الذّینهم ما حملت الارض بمثلهم فی ایمانهم بالله..." و "دماء الّتی کانت بها کلّ شیء مطهوراً" خطاب فرموده اند و از قول جناب ایشان خطاب به مخالفین می فرمایند "اذا فتح فم الرّوح و نطق روح القدس بلسان الوحید". اظهار عنایت حضرت بهاءالله به ایشان و همراهان بی حدّ و حصر است که در این مختصر امکان زیارت همه این لوح نیست.

جناب وحید همانطور که ذکر شد اعلم علمای ساکن در طهران و در علم و فضل و کمال بی نظیر و بدیل بودند و معذک پس از تشرّف به حضور حضرت اعلی خود را خاک درگاه حضرتش به حساب می آورد و چنان شیفته و فریفته آن جمال بی مثال بود که جان و مال و خانمان خود را فدا نمود. حاجی معین السلطنه از احبّای تبریز که در تشکیلات دولتی شأن و مقامی داشته از قول جناب وحید چنین نوشته است: "جناب آقا سید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهراتش بیان می نمود. اوّل آنکه حضرت امّی است و تحصیلات علمیّه نکرد. دوّم آنکه هنگام بیان مسائل معضله و مطالب علمیّه، عویصه مقاصد را بغایت مختصر و مفید ادا می نماید که از عهده دیگران خارج است. سوّم آنکه کلمات و عباراتش شبیه به کلمات علما نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مآرب و غیرها بدع و مخصوص بخود اوست و این اعظم دلیل می باشد که علم آن حضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی به عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد. چهارم آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المثل بیش از سطری بر آن نتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم می فرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علما مجبورند که شرح آن مطلب را در مباحث مفصله بیان نمایند. پنجم آنکه با همه حسن و زیبایی خطّ که آن حضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم می نویسد و حال آنکه از شرایط حسن خطّ آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم می باشد. ششم حسن خلق آن حضرت است که تمام شئوناتش آشکار و ممتاز از دیگران می باشد به درجه ای که قیام و قعودش ابداً به نشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد. هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند سائر ناس نیست ... و به نظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش به مقدار دو لقمه غذای یک مرد اکول نیست و غذای غالبش جای می باشد. هشتم آنکه عبادت حضرت در قوّت و قدرت احدی نیست و مشابه نیست با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین ع و از سید السّاجدین (امام زین العابدین) حکایت شده. انتهی (۸)

از آثار جناب وحید "رساله ای استدلالیه و دو مقاله به عربیّت فصیح و حسن خطّ در بیان تشرّفش به حضور در بیت مبارک و درک عظمت و اثبات حقّانیت آن حضرت بعین خطّ ایشان موجود است". (۹) ایضاً و نیز رساله ای که در آن، حضرت اعلی را به القاب "نجم لامع، کوکب درّی ساطع من بلد شیراز، من عنده ام الكتاب، فوالذی نفسی بیده له نور و ظهور مثل نوره کمشکوة فیها مصباح، المصباح فی زجاجة، الزجاجة کأنها کوکب درّی یوقد من شجرة مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا غربیه یکاد زیتها یضیی و لو لم تمسه نار. نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس والله بکلّشی علیم"، توصیف کرده اند و سپس آثار صادره از قلم حضرت اعلی را باین ترتیب نام برده اند: شرح "حروف بسلمه، تفسیر سورة الکوثر یجری فیها الانهار من ماء غیر آسن و انهار من لبن لم

یتغیر طعمه، و انهار من عسل مصفی و انهار من خمر لذّة للشاربین." و شرح حدیث حضرت امام محمد باقر که برای ابی لبید مخزومی درباره علم حروف مقطعات قرآن مرقوم رفته، "رساله هائیه"، شرح دعای غیبت، جواب سید جواد الحسیناوی (سید جواد کربلائی) در جواب مسئله در باب اعراب، جواب نواب الهندی در حکم اسماء الله، جواب شیخ عابد، جواب العارف ملا حسن الرشتی و جواب حاج محمد اسمعیل فراهانی. (۹)

جناب وحید رساله ای به تاریخ ذیقعد ۱۲۶۳ هجری قمری نگاشته اند که مقدمه ای است بر مجموعه ای از آثار حضرت ربّ اعلی که تا آن تاریخ نازل شده و در آن "شرح سورة و العصر، رساله نبوة خاصه و اجوبة مسائل متعدده از سائلین مذکور است.

این شرح مختصر را با بیانی از جمال مبارک در لوح مدینه الصبر (سورة ایوب) به پایان می رسانیم:

"فهنيئاً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقت السموات والارض واخذت كتاب الله بقوة ايمانك وصرت من نفحات ايامه الى حرم الجمال مقبولا. اذا بشر في ملاء الاعلى بما ذكرت في لوح الذي تعلقت به ارواح الكتب ومن ورائها ام الكتاب التي كان في حصن العصمة محفوظا." (۱۰)

و بالاخره در پایان این شرح مختصر درباره چنین شخصی بزرگوار، اجمالاً به اثر معروف حضرت اعلی یعنی تفسیر سورة کوثر که بافتخار و بر حسب خواهش جناب وحید نازل شده می پردازد.

تفسیر سورة کوثر از قلم مبارک حضرت نقطه اولی در جواب تقاضای جناب سید یحیی دارابی (وحید) بعد از مراجعت از سفر مکه و قبل از حرکت به اصفهان در شیراز نازل شده است. تعداد صفحات این اثر گرانبها در مجموعه خطی (۱۱)، حدود ۶۶ صفحه و هر صفحه ۲۲ سطر و هر سطر حدود ۱۱ کلمه و احادیث منقوله در آخر اثر در حدود ۱۳۷ صفحه است. معرفی این اثر مبارک از عهده امثال بنده خارج است زیرا احتیاج به آشنائی کامل با قرآن مجید، احادیث مرویه و اصطلاحات شیخی دارد. در این مختصر سعی شده است که کلیات مطلب برای آشنائی بسیار بسیار مختصر با این اثر والای حضرت اعلی بیان گردد.

در خطبه این اثر در همان صفحه اول به بیان معنی آیه قرآن مجید "ان اتقوا الله يجعل لكم فرقاناً" پرداخته می فرمایند که خداوند به وعده خود وفا کرد که اشاره به ظهور مظهر الهی یعنی وجود مبارک خودشان است و در دنباله آن می فرمایند: "قل ان الآن ات الساعه ليتحقق الحق" که اشاره به ظهور قیامت است. سپس بنا به رجای

جناب وحید مبنی بر تفسیر سورة کوثر "اَنَا اعطیناک الکوثر فصل لربک و انحر ان شائک هو الابر" می پردازند و خطاب به سائل می فرمایند که همه چیز باید با میزان و قسطاس سنجیده شود و امروز "میزان العلم"، "حجّت الهی یعنی نفس خود ایشان است. "لیس الحق لیكون لاحد حجة الا نفسی" (۱۲) و بعد به اظهار امر پرداخته همگان را از شک و تأمل در این ظهور عاجز می دانند: "انصف باللّه حجرینطق بالشّهادة اعظم او ان ینطق فتی عجمی بکلمات الّتی ذهلت الكل فیها ولقد اعطاه اللّهُ حجة لو اجتمع من فی السّموات والارض علی ان یأتوا بمثلها لم یقدروا..." و حجّت و دلیل خود را همان حجّت محمّد صلّ اللّهُ علیّه و آله و سلم می دانند. در این مقدمه به اظهار دلیل و برهان پرداخته می فرمایند که اگر اراده فرمایند در شش ساعت هزار بیت مناجات از قلم مبارک نازل می شود. سپس به دلائل دیگر پرداخته مقام والای مظهریت خود را اثبات می فرمایند که در این مختصر امکان استشهاد به همه آنها نیست و قدرت و عظمت ظهور چنان است که شخص را مسحور و مجذوب و از خود بیخود می نماید. فی المثل آنجا که می فرمایند: "فوربک ربّ السّموات والارض لو اجتمع الجنّ والانس علی ان یأتوا بمثل تلك الآیات الّتی انزلناها فی ذلک الکتاب باذن اللّهِ لن یستطیعوا ولن یقدروا ولو کانوا علی الارض لقادرین" (۱۳)

و نیز می فرمایند: "قل فویل لکم ان شجرة الطور قد نبتت فی صدری فکیف انتم تسمعون آیات اللّهِ ولا تشعرون". تقریباً ۱۷ صفحه اول این تفسیر به اظهار امر و اثبات آن تخصیص یافته و سپس به تفسیر حروفات سورة کوثر می پردازند که در حدود ۵۰ صفحه می باشد ولی در همان ابتدای اثر می فرمایند که فی الواقع همه حروفات این آیه حرف واحدند و تفاوت معانی آنها همه به نقطه واحده منتهی می شود. درک معانی عمیق روحانی و فلسفی این حروف همانطور که در ابتدا ذکر شد از عهده امثال بنده خارج است و فقط مختصراً به تفسیر بعضی از حروف برای آشنائی خیلی مختصر با این اثر عمیق اشاره می شود. باید متذکر شد که در اثنای شرح و تفسیر به اظهار امر قائمیت نیز پرداخته اند آنجا که می فرمایند: "... انّ القائم لمّا ظهر یظهر بکتاب جدید و سلطان جدید."

درباره معنی حرف "راء" (کوثر) می فرمایند: "ثم من کلمة الرّاء رحمة الکلیّة الازلیّة الّتی خلق اللّهُ بها حقایق الموجودات ... و انّ بها یأخذ الرّضیع ثدی امّه و من محلّ رقدّها اذا سمعت بکائه..." (۱۴) درباره حرف کاف می فرمایند: "ثم من کلمة الکاف کلام اللّهِ فی الفرقان الّذی لا یحیط ببعض علمه احد من الانسان" الا ما علم الرحمن حکم البیان ثم کلام اللّهِ فی الانجیل الّذی نزل اللّهُ ثم کلام اللّهِ فی التّوریه ثم کلام اللّهِ فی کلّ حین". (۱۵) درباره حرف نون می فرمایند: "ثم من النون نور اللّهِ فی مشکوة الميثاق ثم نور اللّهِ فی سماء الاشراق". در مورد حرف راء (انحر) این بار معنی دیگری بیان می فرمایند: "ثم من کلمة الرّاء ربویة الازلیّة الّاولیّة فی شجرة

المباركة التي لا شرقية ولا غربية تكاد زيتها يضيئى و لو لم تمسسه نار، نور على نور يهدى الله لنوره من يشاء ...". (به آیه نور در خیلی از آثار حضرت اعلی استشهد شده است.) چنانچه در اواخر تفسیر و باز هم به آن استشهد شده است.

در ضمن تفسیر حرف نون در اواخر سورة کوثر مجدداً اظهار قائمیت و دلیل و برهان می فرمایند: "ولكنى فى يدى حجة بمثل هذا الشمس فى وسط الزوال طالعة، ظاهرة حيث لا يكاد يخفى عمن يوجدوا و انى بتلك الحجة لو نحكم بما نشاء كما نشاء ليس لاحد ان يقول لى ما ورد بتلك الاسماء فى الكتاب والسنة لان الحجة بالغة ... و انى ان انسخ حكماً ولا انسخ ابدا لم يقدر احد ان يقول لم وبم لان بحجة التي اراد الجاحد ان يحتج ومعى هى كانت فى يدى وان حلال محمد حلال الى يوم القيمة لتلك الحجة وحرامه حرام الى يوم القيامة بتلك الحجة مع ان الكل قد ذهبوا بان القائم لما يظهر يظهر بكتاب جديد و احكام جديدة و سلطان جديد ...". در ضمن تفسیر حرف "لام" بکلمه "بهاء" و قبة الزمان اشاره می فرمایند: "ثم من اللام لمم الذاتيات فى قصبات اجمة اللاهوت التي غنت فى كل شئى بما صاح ديك البهاء على قبة الزمان ...". و در ضمن تفسیر حرف الف (الابتر) می فرمایند: "ثم من الالف لثالى ابحر اللاهوت ثم لثالى طمطام عدل الجبروت ثم لثالى عز الملكوت ثم لثالى انهار التي تجرى ماء الكوثر فى ارض الحقایق و الافئدة ثم العقول ثم النفوس ثم الارواح ثم الاجساد ثم ما نزل عليه اسم شئى فى ارض الناسوت ...". (۱۶)

و در آخر این تفسیر مبارک پس از توضیحات مفصل در مورد هر یک از حروف این آیه، معانی کلیه آن را بیان می فرمایند که در مقام ظاهر مقصود از کلمه "کوثر" مقام ولایت حضرت علی (ع) است که خداوند به آن حضرت عطا فرموده و از "فصل لربك" اشاره به مقام حضرت امام حسن (ع) و از "انحر" اشاره به شهادت امام حسین (ع) و از "... ان شائنك هو الابتر" مقامات فجار و مخالفین و ظالمین است و در دنباله مطلب، "کوثر" را از جهتی دیگر به حضرت رسول (ص) و ائمه و بالاخره به قائم و به نفس مبارک خود تفسیر می فرمایند:

"و تأول الكوثر بنفسى لانها هو ماء الحيوان الذى يحيى به الافئدة والقلوب والحقائق والنفوس وان ذلك لهو التفسير القاطع والمقام الطالع والجوهر الامع حيث لا يحيط بظاهره ولا باطنه احد غير الله". (۱۷) کوثر از طرف دیگر سرچشمه چهار چشمه دیگر است: ماء غير آسن، شیر، غسل مصفى و شراب و تمامی حقایق وجود از کوثر سرچشمه می گیرد و حال در ظل حضرت نقطه یک تمدن روحانی جدید از راه اظهار امر ایشان بوجود آمده (کلمه یا مشیت اولیه و کوثر و ماء غير آسن همه یکی است) و بعد می فرمایند معانی دیگری نیز برای این آیه هست که

برای حفظ مؤمنین از شرّ مخالفین از آن صرفنظر می فرمایند. و سپس احادیث و آیات متعدّدی از حضرت رسول و امام جعفر صادق و بقیه ائمه در مورد اهمیّت "انظار فرج" و اینکه کسانی که انتظار آن حضرت را بکشند و او را قبل از آنکه بیاید بشناسند و از این عالم درگذرند اجر همان کسانی را دارند که با "قائم" محشور باشند در یوم ظهور او نقل میفرمایند:

"یوم یأتی بعضی آیات ربّک لا ینفع نفساً ایماناً" و نریدان نحن علی الذّین استفعلوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین. "سریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی یتبین لهم أنّه الحقّ" و لتعلمن نبأه بعد حین" (ص ۲۵۵)

از طرفی دیگر کوثر همان مشیّت اولّیه است که سرچشمه همه ظهورات است و این قدرت خلاّقه از طریق مظهر الهی یعنی حضرت رسول اکرم و فرزندانشان به حضرت باب رسیده و تعبیر حدیث است که در روز قیامت هر کس از این کوثر بنوشد هرگز نخواهد مرد. همه موجودات از این آب مصفّی نصیبی دارند و این نشانه ای از اتّحاد همه موجودات است (ص ۱۷۵).

چنانچه مشاهده می شود این اظهار امر صریح است و پس از پایان تفسیر تقریباً در حدود ۱۳۷ صفحه استشهاد در مورد قائم است که می فرمایند که این آیه در حقّ قائم است و من آن را این چنین تفسیر کردم که شروع آن با دو آیه از قرآن مجید و بقیه همه بشارات درباره ظهور است. روی هم رفته تفسیر و احداث در حدود ۲۰۰ صفحه است.

دیگر از علمای صاحب مقام که به امر حضرت اعلی مؤمن شده و با خون خویش به حقیّت حضرتش شهادت داده اند جناب ملا محمد علی زنجانی ملقب به "حجّت"، متولّد سال ۱۲۲۷ هجری قمری می باشد. پدر ایشان آخوند ملا عبد الرّحیم از علماء مشهور و ملجاء و مقتدای زنجانیان بود و در حقّ او معتقد به کرامات و خوارق عادات بودند و او را صاحب مقامات معنویّه می دانستند.

جناب حجّت پس از تحصیلات مقدّماتی و براعت در علوم متداوله در ایران، به علّت استعداد فراوان برای تکمیل علوم دینیّه به عراق عرب شتافت و نزد علماء و اساتید و فقها به تلمذ مشغول شد و بعضی گفته اند که از محضر شیخ احمد احسائی نیز استفاده کرد و رتبه منیع و شهرت رفیعہ یافت و هنگامی که از کربلا عازم ایران شد گروه زیادی از علماء و طلاب تا دوفرسخ از او مشایعت نمودند و در کرمانشاه نیز به همین ترتیب مورد استقبال قرار گرفت و در زنجان اهالی تا یک فرسخی به استقبال ایشان شتافتند. ایشان به شدّت زهد و عبادت و تقوی و

شجاعت و طهارت و صیام سه ماههٔ رجب و شعبان و رمضان معروف بودند و به هیچ وجه سهل انگاری در اعمال و طاعات و عبادات و صوم و صلوة را جائز نمی دانستند و به دستور ایشان مراکز اجراء عقد متعه که برخی از آخوندها متصدی آن بودند بسته شد و انجام حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و لقب حجة الاسلامی از جانب شاه برای او معیت شد.

از عقاید ایشان این بود که انبیاء و مقدسین در جنبهٔ جسمانیّت با سائر بشر مماثلند ولی در عالم روح و معنی ممتاز هستند (۱۸) که این امور باعث حسادت و مخالفت شدید بسیاری از علماء گردید و شکایت به شاه بردند و برای مباحثه با علماء از طرف حاجی میرزا آغاسی به طهران احضار شدند و ایشان در نهایت قدرت و تسلی با استشهاد به آیات قرآن و احادیث مرویه و غیرها بر آنان غالب شد و لذا شاه از او مسرور شد و عصای مرصع به جواهر و انگشتر گرانبهایی برای ایشان فرستاد و این همان انگشتر بود که پس از شهادت آن حضرت به حکم اعداء انگشتشان را قطع کرده انگشتر را بردند.

بالاخره ایشان را از طهران در نهایت تجلیل و احترام به زنجان اعاده دادند و همینکه اهالی خبر یافتند خود را به مرکب ایشان رساندند و قربانیهای بسیار در معبرشان بعمل آوردند و ۱۲ تن از اصحاب جان نثار، پسران خردسال خود را دستمال ابریشمی سرخ به نشانهٔ قربانی برگردن انداختند و یک نفر از آنها مبادرت به فداء فرزندش کرد جناب حجّت متوجه شده و او را سرزنش نمودند که این از عادات اقوام جاهلهٔ قدیم است و خلاصه جراحت آن پسر را دستور دادند که بخیه نموده مرهم نهند و آن پسر بنام شهباز بوده و سالها پس از آن زیسته است.

مقصود اینست که درجهٔ تقوی و علم و دانش ایشان و ارادت مردم به آن حضرت تا این حدّ و درجه بوده است. وقتی جناب حجّت ندای حضرت اعلی را در شیراز شنیدند پس از تحقیق دربارهٔ امر جدید مفتخر به ایمان شدند و عریضه ای به حضور مبارک فرستادند و لوحی از حضرت اعلی باعزاز ایشان نازل شد که ایشان را به "حجّت" ملقب فرموده امر به اعلان امر و تعالیم اساسیهٔ آن از بالای منبر فرمودند و جناب حجّت فوراً مجلس درس را تعطیل کرده فرمودند "طلب العلم بعد حصول المعلوم مذموم". (۱۹) ایشان نماز جمعه را در مسجد خواندند و در جواب اعتراض امام جمعه گفتند: "... اگر تو فرمان سلطان داری که امام جمعه هستی مرا حضرت قائم علیه السّلام به ادای نماز جمعه امر کرده. منم فرمان حضرت قائم را دادم و هیچکس نمی تواند این حق را از من بگیرد و اگر کسی با من معارضه کند و در این خصوص مقاومت نماید دفاع خواهم کرد." (۲۰)

جناب حجّت به همین منوال به اعلان امر ادامه دادند و علماء به شاه شکایت بردند و ایشان به طهران مجدداً احضار شدند و چون حضرت اعلی در آن احیان از نزدیکی طهران عبور می نمودند که به تبریز بروند جناب حجّت عریضه ای از زنجان به حضور مبارک فرستادند و اجازه خواستند که آن حضرت را از دست دشمنان خلاصی دهند ولی حضرت اعلی فرمودند که برای ایشان ممکن نیست که از قضای الهی اجتناب کنند و فرمودند ملاقات من و تو با هم به زودی در جهان دیگر واقع خواهد شد و عمّال شاه کار را طوری ترتیب دادند که جناب حجّت نتوانند با حضرت اعلی ملاقات کند یعنی حرکت حضرت باب از قریه کلین قبل از ورود جناب حجّت انجام شده بود و وقتی که حضرت باب را از زنجان عبور دادند جناب حجّت در زنجان نبودند.

در این احیان تمامی پیروان و اصحاب جناب حجّت به امر مبارک ایمان آورده بودند و معدودی از آنان به قلعه شیخ طبرسی رفته و به شهادت رسیدند.

حاجی میرزا آغاسی جناب حجّت را به طهران احضار کرد و به ایشان گفت که "خیلی اسباب حزن من است که بشنوم شخصی مانند شما که از هر جهت بر سید باب ترجیح دارد جزء پیروان او در آمده؛ جناب حجّت در جواب گفت اینطور نیست خدا می داند اگر سید باب پست ترین کارهای منزل خود را به من واگذار کند خود را سرفراز می دانم و آن زحمت را بزرگترین شرافت برای خود می شمرد و این شرافت و منزلت را از عواطف و انعام پادشاه بالاتر و بهتر می دانم." (۲۱) حاجی میرزا آغاسی سعی کرد شاه را بر ضدّ جناب حجّت برانگیزاند. محمد شاه مجلسی از علماء ترتیب داد و جناب حجّت با استدلال آنان را مغلوب نمود. جناب حجّت در طهران مدّتی باصطلاح حبس نظر بودند ولی تعالیم و نصایح حضرت باب را برای پیروان خود در زنجان فرستادند و آنان را بر عمل بر طبق آن اوامر تشویق نمودند و آنان نیز به همین رویه عمل کردند.

پس از فوت محمد شاه و به تخت نشستن ناصر الدّین شاه، جناب حجّت که حیاتشان در طهران در خطر بود به زنجان رفتند و حاکم زنجان که احترام اهالی را به ایشان دید خشمگین شد و بهانه های مختلف گرفت و امر بردستگیری جناب حجّت داد ولی اصحاب ایشان به دفاع پرداختند و این شروع مبارزات اصحاب به مدّت تقریباً ۹ ماه گردید. در این واقعه حدود دو هزار تن از اصحاب در سنگرهای ۱۹ گانه خود که هریک را به نامی از اسماء الهی مسمّی نموده بودند به دفاع پرداختند خصوصاً دستور جناب حجّت این بود که ما مأمور به جهاد نیستیم فقط باید از خود دفاع کنیم. اصحاب شبها به اذکاری نظیر یا دیان، یا حنان، یا منان و یا صاحب الزّمان می پرداختند و قدرت و استقامتی بی نظیر از خود نشان دادند.

شروع این واقعه روز ۴ رجب ۱۲۶۶ هجری قمری یعنی چهل و پنج روز پیش از شهادت جناب وحید در نیریز و پنجاه و پنج روز قبل از شهادت حضرت باب در تبریز بود.

شرح جانبازی اصحاب و جسارت و شهامت و فداکاری و خلوص شهدای زنجان از بحث امروز خارج است. شجاعت و شهامت و پشتیبانی و استقامتی که زنهای ساکن قلعه علیمردان خان (محل اجتماع یاران جناب حجت) نشان دادند منجمله شرح حال زینب، دختر جوانی که خود را به لباس مردان در آورد و جناب حجت به او لقب رستمعلی داده بودند و یا امّ اشرف و سایر وقوعات که منجر به شهادت جناب حجت گردید و ۹۰۰ تن از بقیة السیف زنجان که بعداً همه به شهادت رسیدند، در این صفحات محدود غیر ممکن است. (۲۲)

خبر شهادت حضرت اعلی معلوم است که چه غم و اندوهی برای اصحاب ایجاد نمود و چگونه دشمنان به اذیت و استهزاء مشغول شدند. در این واقعه هم مانند واقعه نیریز، دشمنان امر که حریف شجاعت ناشی از ایمان و فداکاری اصحاب نبودند به خدعه متشبّث شدند و با مهر کردن قرآن از اصحاب خواستند که از قلعه خارج شوند و در امان باشند. جناب حجت شبانه اصحاب خود را جمع نموده فرمودند: "خیانت‌های اینها که در مازندران و نیریز مرتکب شدند هنوز در افکار باقی است همان معامله را که با اصحاب نیریز و مازندران کردند حال می خواهند با ما بکنند لکن برای حفظ احترام قرآن، ما مطابق میل آنها رفتار می کنیم و چند نفر از اصحاب را به اردو می فرستیم تا خدعه و فریب آنها آشکار شود" و بالاخره در اینجا هم همان خدعه و نیرنگ آشکار شد و عده ای از اصحاب به شهادت رسیدند و وقتی خبر به جناب حجت رسید اصحاب را مخیر کردند که قلعه را ترک کنند و خود به تنهایی به دفاع ادامه دهند ولی اصحاب (جز چند نفر که طاقت آن را در خود ندیدند) با چشمی اشکبار، ایمان و جانفشانی و اطاعت خود را اعلام کردند و مدت یک ماه دیگر در مقابل شانزده فوج امیر تومان که با عراده و توپ به حمله مشغول بودند مقاومت کردند و با تحمّل گرسنگی و سختی های بیشمار، یک یک شهید شدند و در حالیکه برای امیر تومان از اطراف کمک می رسید در مقابل شجاعت این عده معدود زبون و درمانده شده بودند تا آنجا که جناب حجت مجروح گردیدند و همسرشان مورد اصابت گلوله قرار گرفت و فرزندشان طعمه آتش شد و بالاخره خود آن حضرت نوزده روز پس از اصابت گلوله و تحمّل رنج شدید در روز پنجم ماه ربیع الاول سال ۱۲۶۷ هجری قمری در سنّ چهل سالگی در حین ادای نماز که به سجده مشغول بودند وفات فرمودند و جسد ایشان را دشمنان بعداً از محل دفن بیرون کشیده، ریسمان به آن بدن مقدّس بستند و سه شبانه روز در معرض هتک حرمت قرار دادند. خانه ایشان مورد هجوم وحشیانه اهالی قرار گرفت، زنان و بچه های اصحاب اسیر شدند و مجروحین در اثر

سرمای زمستان در نهایت مظلومیت وفات نمودند و ۷۶ نفر از اصحاب قلعه به دست فوجهای کُروسی، خمره و فوج عراقی (به فرمان امیر تومان) سپرده شدند و با طبل و شیپور آنان را به اردوگاه بردند و با شمشیر و نیزه بدنهایشان را پاره پاره کردند و بعضی را به طرق دیگر که حتی ذکر آن نیز مشکل است شهید نمودند ولی هیچ یک لب به تبری نگشودند. (۲۳)

بر طبق مندرجات کتاب ظهور الحق (۲۴) توقیعات مفصله از قلم اعلی (حضرت باب) در جواب مسائل جناب حجت صدور یافت که فعلاً در دسترس نمی باشد.

از جناب حجت مکتوبی در صفحه ۱۸۲ ظهور الحق (جلد ۳) گراور شده که خطاب به یکی از علمای زنجان است که در هنگام محاربه نگاشته شده است.

رسالة دلائل سبعه خطاب به جناب حجت و جناب ملا عبد الکریم قزوینی (میرزا احمد کاتب) از قلم حضرت اعلی عزّ نزول یافته است.

دیگر از نفوسی که جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان اسامی آنان را از جمله علمای زمان حضرت اعلی معرفی نموده اند.

جناب ملا سعید بار فروش است که شرح حال مختصری از ایشان در کتاب ظهور الحق مندرج است: "و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه، ملا سعید اهل قریه درّه کنار از توابع بار فروش (بابل)، در ظلّ حضرت قدّوس به مقامات رفیعۀ ایمانیّه و عرفانیّه رسیده، با او به قلعه رفته به نصرت قیام کرد و بالاخره دستگیر اعدا گشته وی را به ساری برده بحکم ملاها شهید نموده اند. آورده اند که در اوائل ارتفاع هنگامه قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب قلعه را به تنگنای محاصره نینداخته بود، اهل مازندران را مراسله و مراوده به قلعه میسر بود برخی از علمای معروف آن حدود به حضرت قدّوس مکتوبی مفصل نگاشته از مسائل چندی سؤال کرد و در ضمن ز مسائل نجومیّه و جفر و کیمیا پرسید و آن حضرت ترقیم جواب را به ملا سعید مذکور محوّل نمود و او جوابی مشروح نوشته آغاز را به خطبه عربیّه فصیحّه در شأن توحید و معارف الهیّه شامل ادله و مواعظ متینه افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضه را در غایت اتقان و اقتدار جواب گفت و در طیّ کلام قریب به یکصد حدیث نقل از ائمه اطهار و اولیاء عالمقدار در پیشگوئی راجع به امر قلعه ثبت نمود و از اخبار بشارات مقدّسه مدلل ساخت که سیصد و سیزده تن از اصحاب و انصار قائم موعود به عدد اصحاب (۱۱۳ نفر) بدر در قلعه طبریّه از خاک طبرستان

مجتمع شوند و به شهادت رسند به حدّی که گودال ها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فرا گیرد و چون مکتوب به دست ملّایان رسید به تعجّب و تحیر اندر شدند چه می دانستند ملّا سعید را به آن درجه مقامات علمیّه نبود و به یقین پیوستند که انشراح صدور و فتوحات تجلّیات بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانیش حاصل گردید". (۲۵)

دیگر از نفوس مذکوره در کتاب مستطاب ایقان جناب ملّا نعمت اللّٰه مازندرانی یا ملّا نعمه اللّٰه آملی است که ایشان را با برخی از رؤس شهداء به آمل بردند و در آن بلد به شهادت رساندند. (۲۶)

در تاریخ نبیل هم ایشان بنام ملّا نعمت اللّٰه مازندرانی جزء شهدای قلعه شیخ طبرسی نام برده شده اند (۲۷). بیش از این اطلاعی درباره ایشان در دسترس نیست شاید آیندگان بتوانند مدارکی بدست آورند.

همچنین آقا سیّد حسین ترشیزی است که برای تکمیل تحصیلات علمیّه اقامت عراق عرب داشت و به سال ۱۲۶۵ فراغت حاصل کرده از اعظام مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلّدین گرفته عودت به ایران نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت به ایران و درک فیض ملاقات حاجی میر سیّد علی خال (دائی حضرت اعلی از شهدای سبعة طهران) در طهران بود مصادف و همسفر شد (۲۸) و به شرف ایمان مشرف گردید. جناب آقا سیّد حسین در طهران گرفتار شد. ایشان یکی از شهدای سبعة طهران بودند که شرح شهادت ایشان بر طبق تاریخ نبیل چنین است: (۲۹)

"وقتی که سیّد حسین وارد قربانگاه شد جمع بسیاری دور او را گرفته بودند، به آنها فرمود ای مسلمانان بشنوید اسم من حسین است من از اولاد حضرت سیّد الشهداء هستم که نام مبارک او هم حسین است. همه مجتهدین نجف و کربلا به علم و دانش و اجتهاد من شهادت می دهند. من تازه اسم سیّد باب را شنیده ام و به حقّانیت دعوت آن بزرگوار اقرار کرده ام و چون در تفسیر تعالیم و مسائل مشکله اسلامیّه اطلاع زیادی داشتم و در این خصوص رتبه عالیّه ای را دارا شدم سبب شد که به امر مبارک مؤمن شدم. یقین دارم که انکار امر سیّد باب انکار جمیع انبیای الهی است که پیش از او ظاهر شده اند. من از شما می خواهم که بروید و به مجتهدین این شهر بگوئید مجلسی فراهم کنند. من حاضرم بروم با آنها مذاکره کنم اگر از عهده اثبات صحّت ادّعای باب برآمدم آن وقت دست از کشتن اشخاص بی گناه بردارند و اگر از عهده بر نیامدم هر طور می خواهند مرا مورد عذاب و اذیت قرار دهند. هنوز بیانات خود را تمام نکرده بود که یک نفر صاحب منصب از طرف امیر نظام آمد و با کمال تکبر و خود پسندی گفت این حکم قتل تست که هفت نفر از مجتهدین بزرگ طهران آن را مهر کرده اند و همه فتوی

داده اند که تو کافر هستی اگر خدا روز قیامت از ما بپرسد که چرا این سید را کشتید ما مسئولیت را متوجه علماء و مجتهدین خواهیم کرد. پس از این کلمات خنجر خود را کشید و با کمال شدت ضربتی به سید ترشیزی زد که فوراً بر زمین افتاد و جان خود را نثار نمود."

دیگر از علماء مذکوره در کتاب مستطاب ایقان ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر بودند. (۳۰) ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف فرزندان حاجی ملا علیمحمد از ملاهای قریه کند (نزدیک طهران) بودند و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد شائق تحصیل علوم رسمیه و دخول در سلک ملائی شدند. تحصیلات را در طهران به انجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته به امامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظم تعلیم و تدریس نوباوگان می نمودند و ملا مهدی چندی در بیت اقدس ابهی به تعلیم خردسالان افتخار یافت و غالباً به درک محضر انور فائز گشت و هر دو برادر سال نخست از ظهور بدیع به عرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین و اصحاب معاشرت جستند. تا چون هنگامه قلعه مازندران اتفاق افتاد به نصرت اصحاب شتافتند و بالاخره در زمره شهداء طبرسی قرار گرفتند. (۳۱)

این جناب ملا مهدی کندی بود که یکی از همشهریانش که به قلعه رفت تا به خیال خود او را نصیحت کرده از مرگ نجات دهد چنین نقل کرده که "من به ملا مهدی گفتم رحمن پسر تو که اینقدر او را دوست داشتی تنها و بی پرستار مانده آرزو دارد که ترا ببیند. ملا مهدی گفت به رحمن بگو که محبت رحمن حقیقی تمام قلب مرا تسخیر کرده و جای محبت دیگران در او باقی نمانده. من این را که شنیدم اشکم سرازیر شد. بی اختیار فریاد کشیدم خدا لعنت کند هر کسی که ترا و رفقای ترا کافر و گمراه می خواند ... استقامت و شجاعت او به قدری بود که اگر تمام علماء روی زمین جمع می شدند که رخنه و شکگی در ایمان او بیاندازند و او را برگردانند از عهده بر نمی آمدند. (۳۲)

همچنین همین جناب ملا مهدی کندی بودند که بر طبق مندرجات تاریخ نبیل به همراهی ملا مهدی خوئی از طهران به حضور حضرت باب هنگامی که در قریه کلین تشریف داشتند مشرف شده، نامه ای سر به مهر از حضرت بهاءالله به همراهی بعضی هدایاء برای حضرت باب آوردند و آثار سرور و شادمانی بسیار در چهره مبارک پدیدار شد و به دو نفر مزبور نهایت محبت را ابراز نمودند. (۳۳)

ملاً عبد الخالق یزدی یکی دیگر از علمائی است که در کتاب ایقان نامش مذکور است. بر طبق مندرجات ظهور الحق (۳۴): "از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه، حاجی ملاً عبد الخالق شهیر یزدی و بنا به قول حاجی میرزا جانی، اصلاً یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامیّه به مقامات رفیعہ رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهّال و اشرار تحمّل نمود ... و در آغاز ظهور این امر بدیع به واسطه جناب باب الباب اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیدہ کرد ... حاجی از جهت اشتہار بنام بابی مورد تعرّض مآلہای مشہد شد ... و پسرش شیخ علی نیز بواسطه جناب باب الباب مؤمن به این امر شدہ در موکب وی با جمع اصحاب به مازندران رفت و در قلعه شیخ طبرسی به شہادت رسید و در آن هنگام بیست سال داشت." (۳۵)

دیگر از علمای مذکور در کتاب مستطاب ایقان جناب ملاً علی برغانی است. ایشان کوچکترین برادر حاجی ملاً محمد تقی معروف برغانی (عموی جناب طاهره) و حاجی ملاً صالح (پدر جناب طاهره) بود. "حاجی ملاً علی مذکور از پیروان شیخ احسائی و سید رشتی بود و از محبّین و مؤمنین حضرت باب اعظم بود و با خویشان متعصب و مغرض پیوستہ مکالمہ و مناظرہ کردہ دفاع از این امر نمودہ." (۳۶)

و در شہادت نامہ ای کہ بر حقیّت حضرت اعلیٰ نوشتہ چنین مرقوم رفته: "وقد اکرمنا اللہ عزّ و جلّ من ملاحظۃ الالواح معرفۃ ارکان التّوحد و تبیین الرّشد من الغیّ و انا انشاء اللہ لامرہ من المطیعین و لمّا اشتبه علینا من المتشابهات مسلماً لامر ذکرہ العلیّ العظیم من المسلمین لعلّ اللہ انشاء اللہ تعالیٰ یلہمنا معرفۃ سرّہ بعد حین او قبل حین و نرجو من الرّب العلیّ الکبیر ان یقرّب الفرج للمستضعفین بحقّ آل اللہ علیہ و حقّہ علی آل اللہ اجمعین ... و در توقیعاتی کہ برای او از قلم اعلیٰ (حضرت باب) در ایّام فتن قزوین صادر شدہ دستور است کہ بنوع حکمت و مصلحت با خویشان از اعداء امر، مکالمہ کردہ اخمدان نیران فساد و بغض و عنادشان نماید." (۳۷)

همانطور کہ در مقدمه این مقال ذکر شد جمال قدم در کتاب مستطاب ایقان پس از ذکر علمائی کہ فوقاً شرح حال مختصری از آنان ذکر شد می فرمایند: "... و امثال آنها کہ قریب چهارصد نفر بودند کہ اسامی جمیع در لوح محفوظ الہی ثبت شدہ، همه اینها مہتدی و مقرّ و مدّعی گشتند برای آن شمس ظهور بہ قسمی کہ اکثری از مال و عیال گذشتند و بہ رضای ذی الجلال پیوستند و از سر جان برای جانان برخاستند ..."

پرداختن به شرح حال همه این نفوس موکول به آتیه است که دانشمندان امر در متون اوراق و کتب تفحص نمایند و بر احوال این نفوس مقدسه آگاهی یابند. بنده مختصراً به ذکر چند نفر دیگر از علمای آن زمان می پردازم که هر چند در کتاب مستطاب ایقان ذکرشان مذکور نیست ولی احتمالاً بتوان آنان را جزء چهارصد نفر فوق محسوب داشت.

از آنجمله جناب حاج سید جواد طباطبائی کربلائی نواده آقا سید مهدی بحر العلوم که در کربلا نشو و نما نمود و به خدمت شیخ احمد احسائی رسید و تحصیلات ادبی و علوم دینی را نزد علماء به پایان برد و بالاخره جزء شاگردان جناب سید کاظم رشتی در آمد و چند بار به ایران سفر کرد و مدتی در هند بود و بعد در مکه مجلس درسی برپا نمود و جزء علماء معروف زمان خود محسوب شد و چون با جناب حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب آشنائی داشت و مراوده می نمود، حضرت باب را در سن طفولیت زیارت کرده از همان وقت مجذوب آن حضرت گردید (۳۸) و بالاخره در کربلا هنگامی که جناب ملا علی بسطامی مجالس مناظره و مباحثه با علماء داشتند، بدون ذکر نام حضرت اعلی بشارت به ظهور ایشان میدادند، (سال ۱۲۶۰ هجری قمری) جناب حاج سید جواد به طرزی بسیار جالب با امر مبارک آشنا شده مؤمن گردید و عازم ایران شد و بالاخره در شیراز به شرف لقا فائز شد و در همان وقت بود که جناب وحید وارد شیراز شده به کمک و همراهی ایشان به حضور حضرت اعلی مشرف گردید. بر طبق مندرجات ظهور الحق (۳۹): "نبیل زرندی نوشت در توقیعی که برای آن دو سید عالیقدر از قلم اعلی (حضرت باب) صادر این جمله مسطور است در ایمان هر مؤمنی بداء ممکن ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلائی انور بداء را راهی نیست". ایشان از قلم حضرت اعلی مورد عنایات فراوان گردید و مراسله با آن حضرت ادامه داشت و به خطاب "ان یا مرآت جودی" مفتخر گشت.

دیگر از علمای بنام ملا شیخعلی عظیم (۴۰)، ملا محمد رضا (رضی الروح) و برادرانش ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی پسران حاجی محمد مجتهد با نفوذ منشاد بودند و دیگر جناب حاجی ملا مهدی عطری است. درباره جناب ملا شیخعلی عظیم در تاریخ ظهور الحق آمده است (۴۱): "و از اکابر علماء اصحاب خراسان ملا شیخعلی (عظیم) ترشیزی از تلامذه اصحاب سید رشتی و متصف به علم و فضل و افر و همت و شهامت باهر بود و بواسطه جناب باب الباب به عرفان و ایمان بدیع فائز گشت و به شرف زیارت و صحابت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و به تطبیق عدد ابجدی حروف شیخعلی با عظیم به آن نام ملقب گردید و بعضی نوشته اند که هیچجده نسخه از کتاب تفسیر سورة یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خطب و مناجات بدیعه را حسب امر حضرت

از شیراز به طهران برد تا محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی را هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد آیات و کلمات مذکوره را به میرزا محمود مجتهد و جمعی از علماء و امراء نامدار رسانده از طهران سفر نمود و در ایام اقامت حضرت در شیراز و اصفهان غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده و مأموریت های عظیم می یافت ... و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی خطاب به او توقیعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافته وی را به تخصیص و تشریف عظیم سرافراز فرموده و نداء قائمیت را بواسطه او باسمع و آذان رساندند.

منجمله در آن توقیع می فرمایند: "قل انّ الذین دخلوا فی الباب سجّداً فوربّ السموات وربّ الارض ربّ العالمین اذا یزید الله علی نارهیم عدد الباب و لیجعلنّ لهم نوراً فاذا هم یعلمون ذلک قائم الذی کل ینتظرون یومه و کلّ به یوعدون..." (۴۲)

جناب عظیم در واقعه رمی شاه در سال ۱۲۶۸ به فرمان حاجب الدوله و فتوای علماء شهید گردیدند (۴۳). دیگر از دانشمندان متبحر در علوم و مطلع از اوامر و دستورات حضرت اعلی جنابان حاج شیخ عبد العلی اب الزوجه حضرت وحید و ملا عبد الحسین واعظ، قاضی نیریز بودند. (۴۴)

جناب حاج شیخ علی امام جماعت و از علمای معروف بودند. ایشان و دو پسر ۱۷ ساله و ۱۴ ساله شان در جنگ جبل (واقعه دوم نیریز) شهید شدند و عیالشان در همان شب وفات یافت.

دیگر جناب ملا عبد الحسین واعظ شهیر و قاضی نیریز، حامی و مساعد حضرت وحید بود که در جنگ قلعه خود و سه برادر و پنج فرزندش شرکت نمودند و یک فرزندش ملا علی نقی در قلعه به شهادت رسید و برادران و بقیه فرزندانش در جنگ جبل (کوه) واقعه دوم شرکت نمودند. در این جنگ برادران و بقیه فرزندانش قتل و شهید شدند و خود ایشان در سعادت آباد به شهادت رسیدند و سرش را به آباده بردند که در آنجا دفن گردید و جسدش را در همانجا بخاک سپردند. از سلاله او طفلی ۱۱ ساله بنام ملا محمد شفیع جدّ خاندان روحانی در این امر برقرار ماندند ... (۴۵)

جناب ملا محمد (رضی الروح) در کتاب ظهور الحق (۴۶) آمده است که جناب وحید در هنگامی که برای نشر و تبلیغ امر مبارک به شهرهای ایران سفر می کردند "در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ به یزد وارد شد و در مصلى بر منبر نشست و خطابه غرا اداء نموده ابواب عرفان بر وجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علماء و محترمین و غیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آنجمله ملا محمد رضا (رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا حاجی محمد مجتهد متنفذ و ملجاء الانام منشاد بودند ..."

(جناب رضی الرّوح در دارالسلام به حضور جمال قدم رسید. در مراجعت به ایران در منشاد به طبابت مشغول شد و در ضوضای منشاد به شهادت رسید. حضرت عبدالبهاء لوح زیارت بسیار مفصلی برای آن حضرت نازل فرمودند و به حضرت حاجی امین امر فرمودند که قبر منور حضرت رضی الرّوح را بسیار عالی بسازند و بیان مبارکی از لسان مبارک صادر شد که بر سنگ، نقشی نمایند "انّ رضا الرّوح قد قصد عتبة القدّوس السّبح تنزل علیه ملائكة الرّحمة والغفران من ربّه الرّحمن" و سنّ مبارکش در یوم شهادت ۵۰ سال بود.)

دیگر حاجی ملا مهدی عطری (پدر جناب ورقاء شهید که شرح احوال این خاندان جلیل در کتب و مقالات مختلفه به تفصیل آمده است). جناب عطری با پای پیاده به دارالسلام بغداد رفته به حضور مبارک جمال قدم مشرف شد (در ایام ظهور سرّی جمال قدم) بعد به ایران مراجعت نموده به یزد تشریف برده در آنجا مورد اذیت و آزار قرار گرفته و اخراج بلد گردید لذا با فرزندان خود آقا میرزا حسین و آقا میرزا ورقا از طریق دارالسلام بغداد با پای پیاده عازم ساحت اقدس شدند که بعثت ضعف پیری و طول راه و سفر با پای پیاده در بین راه بیمار گشت و وقتی به مزرعه عبدالله پاشا در دوفرسخی عکا رسید جناب حاجی صعود فرمود و قبر منورش در همانجا ساخته شد و جمال مبارک در احوال رفتن به مزرعه چند دقیقه در آنجا توقف می فرمودند.

دیگر ملا حسن اردکانی قملاقی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی ... و آقا سید محمد باقر مهریجردی از سادات و علمای مقدّسین بوده اهالی کرامات و کشف مقامات در حقّش اعتقاد داشتند. (۴۸) و در دنباله این قسمت اسامی تعداد زیادی از علماء و محترمین منجمله حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهد علیا و غیرهم نیز ذکر شده است. ایمان این نفوس نهضتی در یزد ایجاد نمود و مخالفت شدید اهالی را در پی داشت که بالاخره به واقعه شهادی یزد منتهی گردید.

دیگر از علمای بنام آن زمان جناب ملا عبد الکرم قزوینی کاتب وحی حضرت نقطه اولی ملقب به میرزا احمد کاتب است که شرح حال ایشان در تاریخ نبیل مفصلاً مذکور است.

و بالاخره جناب ملا صادق مقدّس خراسانی، اسم الله الاصدق که شرح مفصّل احوال ایشان در کتاب ظهور الحقّ جلد سوم (۴۹) و کتاب "پیک راستان" تألیف جناب دکتر وحید رافتی آمده است که سایر ماخذ شرح احوال ایشان ذکر شده است و الواح و آثاری که به افتخار ایشان و خانواده شان از طلعات مقدّسه نازل شده مذکور گردیده است.

جناب ملا صادق در مشهد متولد شدند. پدر ایشان میرزا اسمعیل خراسانی بود. تحصیلات عالی علمیه خود را نزد حاجی سید محمد قصیر که فقیه شهر خراسان بود با تمام رساند و بعد در محضر سید کاظم رشتی به مقام اجتهاد رسید و در ایام اقامت در کربلا در حرم سید الشهداء با حضرت ربّ اعلی که مشغول زیارت حرم مطهر بودند مواجه گردید و این ملاقات تکرار شد و به دعوت او آن حضرت در مجلس عزاداری سید الشهداء در یوم عاشورا شرکت کردند. در همان مجلس بود که جناب سید کاظم در مقابل حضرتشان به پای برخاست و جناب ملا حسین سخنان خود را قطع نمود. پس از درگذشت جناب سید کاظم رشتی جناب ملا صادق به ایران مراجعت نمود و در خراسان به تدریس و امامت مشغول شد. سپس در اصفهان با جناب ملا حسین ملاقات نمود و بشارت ظهور را شنید و تفسیر احسن القصص و بعضی از ادعیه مبارکه را زیارت نمود و در حین دعا و استغاثه جمال نورانی سید جوان (حضرت اعلی) را که در کربلا زیارت نموده بود در مقابل چشم خود مشاهده کرد و به شرف ایمان فائز شد و از طرف حضرت اعلی مأمور به توجه به شیراز و اضافه کردن عبارتی جدید به اذان گشت. جناب ملا علی اکبر اردستانی "انّ علیاً قبل محمد بقیة الله" را اقامه نمود و جناب ملا صادق بر بالای منبر رفته ناس را به امر جدید بشارت داد و همین امر باعث دستگیری این دو نفس بزرگوار و جناب قدّوس از جانب حسین خان حاکم فارس گردید. حضرت اعلی نیز که در بوشهر تشریف داشتند ایشان را تحت الحفظ به شیراز بردند. سه نفس مذکور به دستور حاکم مورد ضرب و شتم و آزار قرار گرفته و جناب قدّوس را تازیانه زدند و هر سه نفس را محاسن سوزاندند مهار نموده و در کوچه و بازار گردانند.

جناب ملا صادق به همراهی جناب باب الباب به قلعه شیخ طبرسی رفتند ولی در آنجا به شهادت نرسید و برادر کوچکترشان شهید گردید. پس از آن به خراسان معاودت کرد و به تبلیغ پرداخت و در بغداد به حضور جمال قدم مشرف شد و پس از مراجعت به ایران در نهایت اشتعال به تبلیغ در خراسان، طهران، کاشان، اصفهان و یزد در نهایت انقطاع و توکل و شجاعت قیام نمود. در خراسان و طهران مسجون شد و در همه این احوال به تبلیغ مشغول شد.

از لسان حضرت اعلی به "اسم الله الصادق الصّدیق" و از قلم جمال قدم به لقب "شهید" ملقب گردید و فرزند ایشان به لقب شهید ابن شهید مفتخر گردید (ایادی امرالله جناب علیمحمد ابن اصدق).

ایشان در سال ۱۲۹۱ هجری قمری (۱۸۷۴ میلادی) در شهر همدان به ملکوت ابهی صعود فرمود. الواح متعدده ای از قلم حضرت اعلی و جمال قدم بافتخار ایشان نازل شده که برای تیمن و تبرک باین بیان مبارک

حضرت بهاء‌الله اکتفا می‌شود: "... در جمیع امور از اعمال حسنه و اخلاق روحانیّه و افعال مرضیه به اسمی الاقدس المقدّس اقتدا نما. او از نفوسی است که فی الحقیقه به طراز عبودیت لله مزین شده ینبغی لکلّ نفس ان یذکره بما ذکره لسان عظمتی فی ملکوت بیانی البدیع ..."

یادداشت‌ها:

- ۱- حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان نازله از قلم حضرت بهاء‌الله، لجنه ملى نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی، آلمان، چاپ اول، ۱۵۵ بدیع، ۱۳۷۷ شمسی، ۱۹۹۸ میلادی، ص ۱۴۷.
- ۲- اسد الله فاضل مازندرانی، ظهور الحق، جلد سوم، ص ۴۶۱.
- ۳- نبیل زرنندی، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، نشر چهارم، مؤسسه ملى مطبوعات امری، سال ۱۲۹ بدیع، ص ۵۰۱.
- ۴- ظهور الحق، جلد سوم، صص ۴۶۶-۴۶۲.
- ۵- محمد شفیع روحانی نیریزی، لمعات الانوار، جلد ۱، مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع، ص ۳۴۷.
- ۶- ایضاً، ص ۳۴۶.
- ۷- ایضاً، ص ۳۹۸.
- ۸- ظهور الحق، جلد ۳، ص ۴۶۵.
- ۹- ایضاً، ص ۴۷۱.
- ۱۰- لمعات الانوار، ص ۴۰۴.
- ۱۱- مجموعه خطی، شماره ۵۳ از مجموعه ۱۰۰ جلدی INBA، ص ۱۸۱.
- ۱۲- ایضاً، ص ۱۸۴.
- ۱۳- ایضاً، ص ۱۹۱.
- ۱۴- ایضاً، ص ۲۱۴.
- ۱۵- ایضاً، ص ۲۱۷.
- ۱۶- ایضاً، ص ۲۳۸.
- ۱۷- ایضاً، ص ۲۴۲.
- ۱۸- ظهور الحق، جلد ۳، ص ۱۷۹.
- ۱۹- تاریخ نبیل، ص ۵۶۶.
- ۲۰- ایضاً، ص ۵۶۶.
- ۲۱- ایضاً، ص ۵۷۱.
- ۲۲- ایضاً، ص ۵۸۷.

- ۲۳- ایضاً، ص ۶۱۸-۶۱۹.
- ۲۴- ظهور الحق، ص ۱۸۳.
- ۲۵- ایضاً، ص ۴۴۸.
- ۲۶- ایضاً، ص ۴۵۲.
- ۲۷- تاریخ نبیل، ص ۴۴۸.
- ۲۸- ظهور الحق، ص ۲۲۸.
- ۲۹- تاریخ نبیل، ص ۴۸۵.
- ۳۰- ظهور الحق، ص ۲۱۵، تاریخ نبیل ص ۴۱۲ و ۴۱۳.
- ۳۱- ایضاً، صص ۲۱۳-۲۱۴.
- ۳۲- تاریخ نبیل، صص ۴۱۳ و ۴۱۴.
- ۳۳- تاریخ نبیل، ص ۲۱۴.
- ۳۴- ظهور الحق، ص ۱۷۱.
- ۳۵- ایضاً، ص ۱۷۳.
- ۳۶- ایضاً، ص ۳۰۹.
- ۳۷- ایضاً، ص ۳۱۰.
- ۳۸- ایضاً، ص ۲۳۸.
- ۳۹- ایضاً، ص ۲۴۲.
- ۴۰- ایضاً، ص ۴۶۵، تاریخ نبیل، به فهرست مراجعه شود.
- ۴۱- ایضاً، ص ۱۶۳.
- ۴۲- ایضاً، ص ۱۶۴.
- ۴۳- تاریخ نبیل، ص ۶۶۷.
- ۴۴- لمعات الانوار، ص ۱۷۷.
- ۴۵- ایضاً، ص ۱۹۴.
- ۴۶- ظهور الحق، ص ۴۷۰.
- ۴۷- ظهور الحق، صص ۴۷۰-۴۷۱.
- ۴۸- حاج محمد طاهر المیری، خاطرات المیری، لجنة ملی نشر آثار امری بلسان فارسی و عربی، لانگنهاين، چاپ اول، ۱۴۹ بدیع- ۱۹۹۲ میلادی
- ۴۹- ظهور الحق، صص ۱۴۵ تا ۱۵۳.
- ۵۰- پیک راستان، ص ۳۳۸.

مظاهر جهل و نادانی در گستره جهان

پریوش سمندری

آئین بهائی انسان را دارای دو موجودیت جسمانی و روحانی معرفی مینماید که هر دو جنبه وجود وی محتاج تعلیم و رشد سالم است موجودیت روحانی انسان، روح وی است حضرت عبدالبهاء میفرمایند: "اما روح انسانی که مابه الامتیاز انسان و حیوانست همان "نفس ناطقه" است. این روح که باصطلاح حکماء نفس ناطقه است محیط بر کائنات سایره است".

موجودیت جسمانی بشر مانند ابزاری در تحت اشراف نیروئی است که از این منبع یعنی روح انسانی ساطع است و آن "عقل" است. هریک از حواس پنج گانه انسان بوسائلی مختلف ولی تحت انضباط بکار مشغول است و اگر این نظم بععلی مختل گردد و یا وسائل کاربردی دچار نقص و کمبود شود نتیجه کار این دو نیز دچار نقصان و یا نقصان هائی خواهد گردید.

حضرت عبدالبهاء توضیح میفرمایند که روح بمنزله سراج و عقل بمنزله انوار است. این انوار از سراج ساطع است. روح بمنزله شجر و عقل ثمر این شجر و صفت ملازمه آن میباشد و این صفت از آن منفک نمی شود. ولی قوای پنجگانه ظاهری و جسمانی، واسطه ادراک است و به وسیله آنها انسان کائنات جسمانی را ادراک میکند. این ادراک مسیری را باید طی کند بدین ترتیب که آنچه قوای ظاهری درک مینماید مثلاً هنگامی که چشم انسان شیئی را می بیند آن را به قوه "تخیل" تسلیم میکند و قوه تخیل این مشاهده را تخیل و تصور میکند و به قوه "متفکره" میسپارد که در آن تفکر کند و به حقیقتش تا حد امکان پی برد و سپس نتیجه را به قوه "ادراک" بر میگرداند و عاقبت صورت آن شیئی به "حافظه" شخص تسلیم میشود و قوه حافظه آن را در محفظه این قوه حفظ میکند.

در حقیقت نفس ناطقه جوهر است و جسد آدمی قائم به آنست. مطالعات و کشفیات دانشمندان و محققین درباره مغز انسان و کیفیت و کمیت و نوع کار و بازده آن پیوسته در مسیر تکامل بوده است.

امروز در مغز انسان قسمت های مربوط به حواس مختلف تا حدودی شناخته شده و دامنه بررسی ها ادامه دارد و بتدریج آن تصور گذشته که مغز انسان به تنهایی قادر به کشف همه حقایق جهان است و نیروی تعقل در اثر فعل و انفعالات در داخل مغز و سیستم طبیعی آن صورت میگیرد کم و بیش مورد تردید قرار گرفته است و بر ضعف حواس پنجگانه و محدودیت آن ها واقف گردیده اند حتی صحبت از فریب خوردن مغز انسان است که البته معلوم

نیست آیا این خطا از ادراک اولیّه حسّ است که تصویر نادرست را به مغز میرساند و نتیجه آن استنباط نادرست قوّه متفکره میشود و یا این کمبود نماد محدودیت همه قوای انسانی است.

برای مثال آمده است اگر چشم انسان در نور کمرنگ دیوار مسطحی را ببیند که یک قسمت آن رنگ کمرنگ و قسمت چسبیده به آن رنگ تیره ای داشته باشد چشم آدمی آن دیوار را در یک سطح مشاهده نمیکند زیرا چشم انسان چگونگی رنگ ها را در شکست نور بر روی آنها تشخیص میدهد و کم و یا زیاد بودن نور میتواند رنگ را متفاوت و مختلف نشان دهد.

بهمین ترتیب سایر حواسّ ظاهری انسان نیز محدودیت هائی در تشخیص و ادراک اشیاء دارند. چه بسا حیوانات در این قوی اعظم از انسان هستند. لذا جز به صحّت نسبی درک این حواس ظاهری نمی توان مطمئن بود.

هم چنین تعینات و تشخیصات نفس ناطقه باید در این عالم ترقی کند و مراتب کمال حاصل نماید وگرنه در اسفل درجات جهل خواهد ماند. اکتشافات روحانی انسان هم از خطا محفوظ نیست و گاه میتواند اوهام و تصوّرات و افکار و خیالات بیهوده و مضرّ باشد ولی چنان تجسّم نماید که بسیاری از مردم ساده دل آنرا حقیقت دانند و باور کنند.

بسیاری از اوهامی که اکنون در بین خلق رایج است زائیده جهل و نادانی است.

اوهام عبارت از تصوّر نادرست ، نوعی بدگمانی و اغلب ترساننده است. فرزند وهم "خرافه" است . اسطوره ها و سخنان بیهوده از اوهام زائیده میشوند.

تصوّراتی که شخص یا اشخاصی مدّعی مشاهده آنها در ظاهر امرند و یا ادعا میکنند در کشفیات روحانی خود دیده اند در ذهنشان به واقعیت تبدیل میگردد و اگر این تصوّرات و افکار ترس گونه باشد با سرعت بیشتری در بین مردم منتشر میشود و دهان به دهان و سینه به سینه از نسلی به نسل بعد منتقل میگردد و در فرهنگ و رسوم محلی تأثیر میگذارد.

اگر چه خرافه بهر شکل آن نادرست است اما خرافه های مذهبی تأثیر شدید تری بر افکار مردم دارد زیرا بصورت عقیده و یا عقاید روحانی آنان در میآید .

اشکال مختلفی از خرافه پرستی مذهبی در بین مردم جهان رایج است. آنکس که بامید برآورد آرزوهایش دخیلی به درخت معین شده ای می بندد. یا شخصی که بامید رفتن به بهشت خیالی به تجاوز و جنایت دست میزند هر دو اسیر جهالت حاصل از عدم رشد سالم روان و فکرنده.

در این مقال مقصد اصلی معرفی منتخباتی از نصوص مبارکه درباره عقاید خرافه است به این امید که عالم بشریت هرچه زود تر بتواند خود را از دامان این بلیه که گرفتاری بسیاری از مردم در گوشه و کنار جهان است برهاند.

الف - از آثار حضرت بهاء الله

هو الاقدس الاعظم المقتدر العلی الابهی

الحمد لله الذی تجلّی علی الممکنات بالنور الذی سطع و اشرق و لمع و ابرق من افق سماء مشیت النافذة ... اما عطسه، در ساحت اقدس این امور ملحوظ نه و اجرای امور خیریه به عطسه و دون آن منوط و مشروط به آن نبوده و نیست...

ب- از آثار حضرت عبداله

هو الله

ای بنده الهی در خصوص چشم پاک و ناپاک یعنی اصابت عین مرقوم نموده بودید این محض توهم است ولی احساساتی از این وهم در نفوس حاصل گردد آن احساسات سبب حصول تأثرات شود مثلاً نفسی به شور چشمی شهرت یابد که این شخص بد چشم است و نفس دیگر به تأثیرات و متیقن به تأثیرات چشم چون آن شخص به بدچشمی مشهور نظری به این بیچاره نماید این متوهم مضطرب گردد و پریشان خاطر شود و منتظر ورود بلائی گردد این تأثیرات سبب شود و وقوعاتی حاصل گردد و الا نه این است که از چشم آن شخص آفتی ظاهر شد و به وجود این شخص رسید. لهذا اگر شخصی به قلبش چنین خطوری کرد که فلان شخص شور چشم است و مرا نظر نمود فوراً به ذکر الهی مشغول شود تا این وهم زائل گردد. و علیک البهاء الابهی. ع

هو الله

ای ناظم محزون دلخون آنچه مرقوم نموده بودید معلوم گردید و بنهایت دقت قرائت شد ...

و اما در خصوص چشم زخم یعنی اصابت العین که در عربی عین الکمال گویند مرقوم نموده بودند که چشم شور را آیا اثری هست ؟ در چشم چنین اثری نیست ولی در تأثیر و تأثر نفوس حکمتی بالغه موجود این من حیث العموم اما نفوس ثابته راسخه مصون از این حادثه و اگر چنانچه نفسی را وهم و تأثری حاصل شد نود و پنج مرتبه یا الله المستغاث بر زبان راند ...

هو الله

ای ثابت بر پیمان از کثرت مشاغل مختصر مرقوم میگردد...
عین الکمال که چشم بد است این تصوّر اشخاص است و تأثر قلوب و چون شدّت تأثر در قلوب حاصل شود ضرر یحتمل واقع گردد و آیه و یزلقونک بابصارهم کنایه از حدّت و شدّت نظر از روی غضب است...

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و اشعار فصیح و بلیغ که مانند آب روان در نهایت حلاوت بود قرائت گردید ...
از مسئله نظر مرقوم نموده بودید این اوهام است تأثیر در نفوس است نه انظار و حکم در قلوب است نه ابصار ...

هو الله

ای بنده آستان مقدّس با وجود عدم فرصت نامه های متتابع شما را بقدر امکان همّت در نگارش جواب میگردد.
جميع کائنات به یکدیگر مرتبط روابط ضروریّه که ودیعه الهیّه وقتی اقتضای کامرانی نفسی مینماید و زمانی اقتضای دون آن مثلاً روابط ضروریّه که در جسم انسان است یک وقت اقتضای بیداری دارد و یک وقت اقتضای خواب .

اما مسئله سعد و نحس کواکب: فلاسفه قدما از برای هریک از این کواکب قوه عقلیه معتقد و تأثیرات معنویه گمان مینمودند لهذا مسئله سعد و نحس به میدان آمد ولی جميع این موجودات در ید قدرت اسیر ذات مقدّس مدبر کل و مقدر کلّ مدیر است...

هو الله

ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید و از مضمون بهجت و سرور حاصل گردید ...
 استنباطهای منجمین یعنی استنباطهایی که تعلق به وقایع خیر و شرّ دارد ابداً حکمی ندارد کذب المنجمون برّ
 الکعبه ولی استنباطهایی فنی که تعلق به حرکات نجوم دارد مثل خسوف و کسوف و امثالها این پایه و مایه دارد.
 و اما استنباط از نجوم از ظهور مظاهر مقدّسه این خارق العاده است دخیلی به فنّ نجوم حالی ندارد...

هو الله

ای عزیز پارسی هر چند الآن به هیچوجه تحریر نتوانم و فرصت ندارم معذک مختصر جواب مرقوم میگردد ...
 از علم نجوم مرقوم نموده بودید آنچه منجمین را الیوم تصوّر است یعنی استنباط اخبار آتیه از اوضاع نجوم اوهام
 محتوم است ولی قوائد نجوم موجوده از سایر جهات مضبوط است نه استنباط اخبار آتیه . اما حقیقت حال این
 است که در این فضای نامتناهی جمیع اجسام نورانیّه حتّی جزئیات کونیّه مانند اعضاء و اجزای هیکل انسان با
 یکدیگر مرتبط است و تعلق تام دارد یعنی هیکل عظیم عالم را به هیکل صغیر انسان قیاس نمائید چگونه اعضاء
 و اجزای کلیّه و جزئیّه انسان با یکدیگر مرتبط و متعلق است بهمچنین در ارکان و اعضاء کائنات این حقیقت و
 ارتباط واضح است . مختصر ذکر شد.

و اما اجنّه و غول و آل آنچه که در کتب آسمانی نازل معنی دارد و آنچه در افواه عوام جمیع اوهام محض است .
 مراد از اجنّه نفوس خفیّه است که ایمان و انکارشان ظاهر و مشهود نیست . حضرت اعلی میفرماید الجنّ من
 استجنّ فیهِ نار التّفی . اما غول و آل مقصد از آن مظاهر غفلت و ضلال است و آنچه حکایات و روایات که در
 این خصوص میشنوید جمیع معانی دارد ولی آنچه عوام میگویند یا مشاهده مینمایند ایضاً اوهام است و شاید در
 نظرشان مجسم میگردد...

هو الله

ای کنیز مقرب الهی نامه تو رسید و معانی معلوم گردید ...
از جنّ سؤال نموده بودی که در کتب سماویّه مذکور است جنّ عبارت از قوای غیر محسوسه است که در نفوس انسانی تأثیر نماید و لفظ جنّ در عربی بمعنی پنهان است یعنی حقایق و قوایی که دیده نمی شود و همچنین شیاطین و آنچه ناس گمان میکنند اوهام محض است ابداً وجود ندارد و همچنین نفوس مؤمنه موقنه به ملائکه تعبیر میشوند و نفوس غیر مؤمنه به شیاطین و اجنه تسمیه گردند و همچنین نفوسی که مؤمن و موقن و آشکار هستند و به ایمان و ایقان مشهور بین خلقند آنان را انس تعبیر نمایند و نفوس مؤمنه که ایمان خود را ستر و مخفی میدارند آنان را نیز جنّ گویند زیرا ایمان و ایقان آنان مخفی و پنهان است....

هو الله

ای ثابت بر پیمان از کثرت مشاغل مختصر مرقوم میگردد
مراد از جنّ در آیه مبارکه قرآن نفوسی هستند که ایمان و انکارشان مستور و مخفی است. جنّ موجودی است پنهان این است که میفرماید یرونکم من حیث لا ترونهم یعنی آنان به ایمان و ایقان بشما واقف و مطلعند ولی ایمان و ایقان آنان در نزد شما پنهان من استجنّ فیه نور الایمان او نار الطّغیان....

هو الله

ای امة الله آنچه مرقوم نموده بودی ملاحظه گردید اگر اطلاع از استقبال خواهی توجه به ملکوت ابهی نما و طلب تأیید الهام کن بسیار واقع که انسان در عالم رؤیا امری بر او الهام میشود و بعد بعینه در عالم امکان ظاهر میگردد. نفس ناطقه انسانی قوه کاشفه است به هر شیء توجه نماید اسرار مکنونه آنرا کشف کند و در عرصه شهود مشهود نماید لهذا ممکن است انسان به مقامی آید که ملهم به وقایع آینده گردد اما ملاعب سائره که در بین خلق معروف است اوهام است. بلی میشود که انسان در وقتی که مشغول به آن ملاعب است توجه تام به شیء پیدا نماید و بدقت کشف حقیقتی کند و همچو گمان نماید که به وسائط آن اوهام اکتشافی نموده و به سرّ استقبال مطلع گشته نه چنان است بلکه نفس ناطقه کشف نموده است و علیک التّحیة و التّناء.... ع ع

چند ضرب المثل

دکتر وحید رافتی

مقاله ذیل بیست و پنجمین مقاله ای است که در باره ضرب المثل های منقول در آثار مبارکه بهائی به رشته تحریر در آمده است. برای ملاحظه شرح مربوط به سابقه انتشار این سلسله مقالات به مجله عندلیب (سال نوزدهم ، شماره اول، شماره پیاپی ۷۳، صفحه ۴۴) مراجعه فرمائید.

شنیدن کی بود مانند دیدن

جمال قدم دریکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

" الحمد لله که اهل بیت مقبلاً الی البیت صحیحاً و سالمأ وارد شدند... دستخط شریف جناب مشکین قلم علیه بهاء الله مالک القدم چندی قبل این خادم فانی بزیارت آن مشرف و فائز گردید بعد تلقاء وجه معروض شد، فرمودند اگر چه شما در دست آن نسناس مبتلا شده اید و لکن ما حمد میکنیم مالک اسماء را که اسبابی فراهم آورد که درست او را بشناسید، چه که مثل مشهور است شنیدن کی بود مانند دیدن. حال فی الحقیقه قدری عارف شده اید بر احوال و جعلیات او اگر چه بآفتاب افق غیب قسم که هنوز بقطره ای از دریای جعل و کذب و افترا و مکر او علی ما هی علیه مطلع نشده اید. نفس مجعوله از قبل شنیده که مظلومیّت اولیا سبب علوّ مقام ایشان شده نظریه آن توهمات متّصلاً مظلومیّت جعلیه را حجتّ خود قرار داده چه میگوید و چه مینویسد . لازمست بر جناب سیّاح سبّاح علیه بهاء الله و شما که از یوم ورود تا حین آنچه از احوال او مطلع شده اید چه نظماً و چه نثراً بنویسید تا ناس فی الجملة مطلع شوند، اگر چه اکثری شده اند و لکن چون مقام تکلیف است لذا باید خالصاً لوجه الله ناس را مطلع نمائید که مبادا ضعیفی به حبل اوهام از مالک انام باز ماند. در عراق بعد از فتوای بر قتل حرف ثالث و الذین معه همان ایام مکتوبی نوشته و به اطراف فرستاده و اظهار مظلومیّت کبری در آن مذکور. لعمرکم تحیرت و تحیر منه و من فعله من فی السموات و الارضین. نسئل الله بأن یحفظکم من شرّه و مکره و یرفعکم الی مقام لا یحزنکم نفاقه و شرکه انه ولیکم فی الدنیا و الآخرة انه علی کلّ شیء حکیم. انتهى..." (۱)

تمثیل " شنیدن کی بود مانند دیدن " در کتاب /مثال و حکم ده خدا مذکور شده و در باره آن چنین آمده است:
 " شنیدن کی بود مانند دیدن. (ترا دیدیم و یوسف را شنیدیم...)

نظیر: با دیده اعتبار نباشد شفته را. قآنی

شنیدن چو دیدار نیست. فردوسی

شنیدن چو دیدن نباشد درست. اسدی...". (۲)

و نیز در ذیل " شنیدن کی بود مانند دیدن " در فرهنگ /مثال سخن چنین آمده است:

" شنیدن کی بود مانند دیدن. مکن باور سخنهای شنیده / شنیده کی بود مانند دیده". (۳)

و نیز در ذیل تمثیل " از حق تا ناحق چهار انگشت است " در کتاب /مثال و حکم چنین آمده است که: " مراد از

چهار انگشت فاصله بین چشم و گوش است ". در این کتاب سپس شواهد ذیل نقل شده است که:

" کرد مردی از سخندانی سؤال حق و باطل چیست ای نیکو مقال

گوش را بگرفت و گفت این باطل است چشم حق است و یقینش حاصل است مولوی

خذ ما تراه ودع شیئاً سمعت به فی طلعة الشمس ما یغنیك عن زحل

لیس الخبر کالمعاینه ... کی بود خود دیده مانند شنود. مولوی

از خبر یاد نیارند کجا هست عیان. معزی

خبر هرگز نه مانند عیان است یقین دل نه مانند گمان است ویس و رامین

تو دانی که دیدن به از آگهی است میان شنیدن همیشه تهی است فردوسی

یقین را به گمان نفروشد. الخبر یحتمل الصدق والکذب ". (۴)

صلاح مصلحت خویش خسروان دانند

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین میفرمایند:

"... هر نفسی بخواهد در نزد احباء ذکری از امور حکومت و دولت نماید که فلان چنین گفته و فلان چنین کرده آن

شخص که از احبای الهی است باید در جواب گوید ما را تعلق باین امور نه ما رعیت شهریاری هستیم و در تحت

حمایت اعلیحضرت پادشاهی ، صلاح مصلحت خویش خسروان دانند و بس...". (۵)

در ذیل تمثیل "صلاح مملکت خویش خسروان دانند" در فرهنگ /مثال سخن چنین آمده است:
 "صلاح مملکت خویش خسروان دانند. برگرفته از بیت: رموز مصلحت ملک خسروان دانند/ گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش... هر کس مصلحت کار خود را بهتر از دیگران می داند". (۶)

در ذیل شعر حافظ در حافظ نامه این شرح آمده است که:
 "رموز مصلحت ملک خسروان دانند. این مصراع از دیر باز به صورت کلمه سائر و مثل در آمده است. ولی آنچه مشهور و مردم پسند است به این صورت است:
 صلاح مملکت خویش خسروان دانند

دخالت ذوق و سلیقه عمومی و تغییر دادن عبارات اصلی یک مثل یا کلمه سائر همواره سابقه داشته است. یک مصراع معروف دیگر از حافظ هست: هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد که مردم به این صورت تغییرش داده اند: هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد (یعنی حتی کلمه قافیه آن را هم تغییر داده اند)". (۷)

طیب یداوی الناس و هو علیل

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

هو الله

ای دوست روحانی عبدالبهاء از قرار مسموع قدری اعتلال مزاج حاصل. این خبر وحشت اثر بود لهذا فوراً تلغرافاً از مصر استفسار گردید هنوز جواب نیامده لهذا تشویش حاصل، اما روح مطمئن زیرا در صون حمایت خداوندید. حال نیز در حالت تب این تحریر مرقوم میگردد و استفسار از احوال آن حضرت میشود که مفصل مرقوم فرمائید، طیب یداوی الناس و هو علیل. باید احوال این عبد استفسار شود ولی من با وجود تب در فکر حال یاران حقیقی هستم و علیک التحية والتناء. ع ع

دو هفته پیش مکتوب مفصل ارسال گردید خبر وصول نیامد.

تمثیل "طیب یداوی الناس و هو علیل" در کتاب /مثال و حکم ده خدا نقل شده و در باره آن چنین آمده است:
 "طیب یداوی الناس و هو علیل، (یا) و هو مریض. نظیر:

پزشکی که باشد بتن دردمند ز بیمار چون باز دارد گزند. فردوسی

پزشکی که خود باشدش زرد روی	از او داروی سرخ روئی مجوی. سعدی؟
پزشکی چون کنی دعوی که هرگز	نیابد راحت از بیمار بیمار. ناصر خسرو
کی شود هیچ دردمند درست	زین طبیبان که زار و بیمارند. ناصر خسرو
طیبی که پیوسته بیمار ماند	نشاید به بالین بیمار خواند.
سبل گیرد آن دیده از آب شور	که دارو ستاند ز کحال کور. امیر خسرو
هست از جمله عجایب دهر	لسن گنگ و اعمش کحال. از مقامات حمیدی". (۸)

و نیز در کتاب /مثال و حکم ده خدا در ذیل "آه از این واعظان منبر کوب- شرمشان نیست خود ز منبر و چوب" از جمله چنین مذکور است:

"... ای فقیه اول نصیحت گوی نفس خویش را. اُتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم. قرآن کریم . سوره ۲. آیه ۴۱... یا طیب طب نفسک. کل اگر طیب بودی سر خود دوا نمودی. طیب یداوی الناس و هو مریض. میدانی. اگر لالائی میدانی چرا خوابت نمی برد. و من العجایب اعمش کحال. کور خود مباح و بینای مردم... کوری نگر عصا کش کور دگر شده ... خود را فضیحت دیگران را نصیحت...". (۹)

عاقبت جوینده یابنده بود

تمثیل فوق را حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه که ذیلاً نقل می گردد آورده اند، می فرمایند:

مراغه

بواسطه حضرت طیب

جناب میرزا حسینخان علیه بهاء الله الأبهی

ای سَمی حضرت مقصود همواره مجاهده نمودی تا بمقام مشاهده رسیدی و مکاشفه سر حقیقت فرمودی، الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا، عاقبت جوینده یابنده بود. نفس طلب دلیل بر وصولست و عطش شدید دال بر حصول ماء معین. شمع تا نسوزد روشنی بجمع ندهد، آهوی بر وحدت تا در چمنستان حقیقت ندود نافه مشکین نپرورد، عاشق صادق تا آه آتشبار نکشد جمال معشوق نبیند. ستایش پاک یزدان را که از بادیه حیرانی ترا به کعبه مقصود

دلالت نمود مانند یوسف مصری از چاه برآورد و باوج ماه رساند و مظهر یهدی من یشآء فرمود. در این وادی صد هزار خیل عارفان حیران و گروه عالمان سرگردان ولی تو بنور حقیقت پی بردی و مظهر هدایت کبری گشتی بسرّ مصون و رمز مکنون مطلع شدی و لآلی معانی را از صدف کلمات الهی بدست آوردی شکر کن خدا را و بشکرانه این فضل وجود به جان و دل بکوش که در هر محفلی مانند سراج برافروزی و پرده اوهام بسوزی و در دبستان الهی آیین هدایت خلق بیاموزی ، والله یؤید من یشآء علی ما یشآء انّ ربی لدو فضل عظیم و علیک التّحیة والثّناء. ع ۱۲ محرم ۱۳۲۲. (۱۰)

این تمثیل در کتاب /مثال و حکم دهخدا نقل شده و در ذیل آن چنین آمده است:

" عاقبت جوینده یابنده بود (گرگران و گرشتابنده بود) مولوی. (... چونکه در خدمت شتابنده بود.) مولوی. (که فرج از صبر تابنده بود.) مولوی. (سایه حق بر سر بنده بود...) مولوی.
 نظیر: هر که جو یا شد بیابد عاقبت مایه درد است اصل مرحمت. مولوی
 من طلب شیئاً وجد وجد. من دق بابا ولج ولج.
 گفت پیغمبر که چون کوی دری عاقبت زان در برون آید سری
 چون نشینی بر سر کوی کسی عاقبت بینی تو هم روی کسی. مولوی. (۱۱)

و نیز در کتاب /مثال و حکم دهخدا در ذیل " از تو حرکت از خدا برکت " از جمله چنین مذکور است:

" راه جستن ز تو هدایت از او جهد کردن ز تو عنایت از او سنائی...
 نابرده رنج گنج میسر نمی شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد. سعدی
 گنج خواهی در طلب رنجی ببر خرمی می بایدت تخمی بکار. سعدی...
 چنین زد مثل شاه گویندگان که یابندگانند جویندگان. نظامی... (۱۲)

مصرع " چنین زد مثل شاه گویندگان " ناظر به حدیث اسلامی است که می گوید: " من طلب شیئاً وجد وجد ". (۱۳)

الغریب اعمی

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه چنین می فرمایند:

هو الله

ای بنده آستان مقدس، علی آقا پسر جناب عمیدالاطباء عازم مصر است که در آنجا بکار و کسبی مشغول گردد
لهذا از من خواهش نمود که توصیه ای در حق او بنویسم، چون غریب است و الغریب اعمی. شما او را دلالت بر
شوری بنمائید تا بتواند که معیشت خود را اداره نماید. جناب عمیدالاطباء از احبای مخلصین است و از ثابتین
راسخین است و علیک التّحیّة والثّناء. عبدالبهاء عبّاس

در ذیل "الغریب اعمی" در امثال و حکم دهخدا چنین آمده است:

"الغریب اعمی. تمثیل:

نشناختم بچشم معنی عییم مکن الغریب اعمی. نقل از جامع الحکایات عوفی". (۱۴)

و در ذیل تمثیل "غریب کور است" در امثال و حکم دهخدا چنین مذکور است:

"غریب کور است. تمثیل: گفته اند که غریب کرو کور است و مفلس با شر و شور. مقامات حمیدی.

نشناختم بچشم معنی عییم مکن الغریب اعمی. از تحفة العراقین.

و گرنیز کردم گناهی بزرگ غریبی بود عذرخواهی بزرگ. نظامی.

که سالوک این منزلت عنقریب بد از نیک کمتر شناسد غریب. سعدی". (۱۵)

تمثیل "الغریب اعمی" در فرهنگ عبارتهای عربی در شعر فارسی نیز مذکور شده و در باره آن چنین آمده است
که: "غریب نابیناست... ره پیش و پس نمی برم از فرط اضطراب- همچون "غریب اعمی" در روم مانده ام
(نظام/۱۴۹)". (۱۶)

مواعد عرقوبیه

در فقره ای از الواح حضرت عبدالبهاء که در کتاب *مائده آسمانی* به طبع رسیده در باره میرزا یحیی ازل چنین آمده است:

"... باری، حال نیز در قبرس تحت حمایت انگلیس الحمد لله به راحت و سرور مشغول و بیچارگان مریدان در طهران به مواعد عرقوبیه و رمل و اسطربلاب و همیه و ترغیب و تحریر بر فساد و فتنه در حق حکومت گردید که چنین و چنان خواهد شد..." (۱۷)

جناب اشراق خاوری در پا ورقی صفحه ۲۹۱ کتاب *مائده آسمانی* جلد پنجم در باره "مواعد عرقوبیه" چنین نوشته اند:

"عرقوب یک تن از عمالقه است که در خلف وعد ضرب المثل است زیرا برادر خود وعده داد که چون نخل شکوفه کند و خرما آرد همه را بدو دهد پس از رسیدن زمان و رسیدن خرما شبانه عرقوب رفته همه خرماها را خود چید و برادرش چیزی نداد و در خلف وعد مشهور گردید و در السنه شعراء معروف گشت چنانچه مرحوم شیخ الرئیس قاجار خطاب بشهاب نامی میگوید:

یا ساقط الرأی خلف الوای ذا مطل

قد صرت فی الخلف بعد الوعد عرقوبا

لقد سمعنا بان الشهب ثاقبه

وما سمعنا شهابا قط مثقوبا".

تمثیل "مواعد عرقوبیه" در *امثال و حکم* دهخدا به صورت "وعده عرقوبی" مذکور شده و در ذیل آن چنین آمده است:

"وعده عرقوبی. نویدی بی خرام. تمثیل:

هر چند که در خلاف وعده مشهور جهان شدی چو عرقوب

با اینهمه نزد من عزیزی چون یوسف مصر نزد یعقوب". (۱۸)

این تمثیل در *مجمع الامثال* میدانی نیز به صورت "مواعید عرقوب" مذکور شده و شرحی در باره آن به رشته تحریر در آمده است. (۱۹)

در باره عرقوب و مواعید او در ذیل "عرقوب" در لغت نامه دهخدا نیز از جمله چنین آمده است:

"... از اعراب جاهلی بود و در خلف وعده بوی مثل زنند. نسب او را ابن سعد بن زید مناة بن تمیم گفته اند. و برخی وی را از اوس یا خزرج دانند. و بعضی او را از اهالی خیبر یا مدینه دانسته اند. در باره خلف وعده وی اخبار بسیاری نقل کرده اند از جمله گویند به برادرش وعده "طلع" نخلی را داد و چون طلع گشت، از او خواست صبر کند تا "بلح" گردد و هنگامی که بلح شد گفت منتظر باش تا "رطب" شود و سرانجام چون رطب گشت خود آنرا چید و به برادر چیزی نداد. کعب بن زهیر در حقّ وی گوید:

کانت مواعید عرقوب لها مثلاً و ما مواعیدها الا الباطیل...". (۲۰)

یادداشتها:

- ۱- این لوح حضرت بهاء الله که از لسان میرزا آقاخان خادم الله عزّ صدور یافته در باره اعمال و احوال میرزا یحیی ازل است که جناب مشکین قلم و جناب میرزا علی سیّاح و دو نفر دیگر از اصحاب حضرت بهاء الله با او به قبرس تبعید شدند. عبارت "فتوای بر قتل حرف ثالث" در این لوح اشاره به فتوای میرزا یحیی به قتل جناب میرزا اسدالله دیان خوئی است که شرحی در باره آن تحت عنوان "حرف ثالث مؤمن به من یظهر الله" در ریحون مختم جناب عبدالحمید اشراق خاوری (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۰ ب)، ج ۱، ص ۴۹۷-۵۰۳ به طبع رسیده است.
- ۲- علی اکبر دهخدا، امثال و حکم (طهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱ ه.ش)، ج ۲، ص ۱۰۳۳.
- ۳- حسن انوری، فرهنگ امثال سخن (طهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۴ ه.ش)، ج ۲، ص ۷۱۳.
- ۴- امثال و حکم، ج ۱، ص ۱۲۳.
- ۵- اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۹۷۴ م)، ج ۳، ص ۳۴۵.
- ۶- فرهنگ امثال سخن، ج ۲، ص ۷۳۲.
- ۷- بهاء الدین خرمشاهی، حافظ نامه (طهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۸ ه.ش)، ج ۲، ص ۸۸۹.
- ۸- امثال و حکم، ج ۲، ص ۱۰۶۷.
- ۹- امثال و حکم، ج ۱، ص ۷۰-۷۱.
- ۱۰- در این لوح مبارک عبارت "الذین جاهدوا..." فقره ای از آیه ۶۹ در سوره عنکبوت (۲۹) در قرآن مجید است. عبارت "یوسف مصری از چاه برآورد..." نیز تلمیحی به بیت حافظ دارد که می گوید "عزیز مصر به رغم برادران غیور - ز قعر چاه برآمد به اوج ماه رسید". برای ملاحظه الواح مبارکه و شرح بیت حافظ به کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه

- معارف بهائی، ۲۰۰۴ م)، ج ۴، ص ۱۴۶ - ۱۴۸ مراجعه فرمائید. عبارت "یهدی من یشاء" نیز فقره ای از آیه شماره ۲۱۳ در سوره بقره (۲) در قرآن مجید است.
- ۱۱- امثال وحکم، ج ۲، ص ۱۰۸۵.
- ۱۲- امثال وحکم، ج ۱، ص ۱۱۴.
- ۱۳- امثال وحکم، پاورقی ج ۱، ص ۱۱۴.
- ۱۴- امثال وحکم، ج ۱، ص ۲۶۴.
- ۱۵- امثال وحکم، ج ۲، ص ۱۱۲۴-۱۱۲۵.
- ۱۶- محمد رضا عادل، فرهنگ عبارتهای عربی در شعر فارسی (طهران: امیرکبیر، ۱۳۷۵ ه ش)، ج ۱، ص ۸۵۷.
- ۱۷- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب)، ج ۵، ص ۲۹۰-۲۹۱.
- ۱۸- امثال وحکم، ج ۴، ص ۱۸۸۸.
- ۱۹- احمد بن محمد نیشابوری میدانی، مجمع الامثال (قاهره: مطبعة السنة المحمدية، ۱۹۵۵ م)، ج ۲، ص ۳۱۱.
- ۲۰- علی اکبر دهخدا لغت نامه (طهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ ه ش)، شماره مسلسل ۷۶، ص ۱۹۰-۱۹۱.

* * * * *

"...از جمله اساس مدنیت الهیه صلح اکبر است از جمله اساس مدنیت روحانیه وحدت عالم انسانی است از جمله مدنیت روحانیه فضائل عالم انسانی است از جمله مدنیت الهیه تحسین اخلاق است. امروز عالم بشر محتاج وحدت عالم انسانی است محتاج صلح عمومی است و این اساس عظیم را یک قوه عظیمه لازم تا ترویج یابد. این واضح است که وحدت عالم انسانی و صلح عمومی بواسطه قواء مادیّه ترویج نشود بواسطه قوه سیاسی تأسیس نگردد چه که فوائد سیاسیّه ملل مختلف است و منافع دول متفاوت و متعارض و بواسطه قوه جنسی و وطنی نیز ترویج نشود چه که این قواء بشریه است و ضعیف و نفس اختلاف جنس و تباین وطن مانع از اتحاد و اتفاق است. معلوم است ترویج این وحدت عالم انسانی که جوهر تعلیم مظاهر مقدسه است ممکن نیست مگر بقوه روحانیه مگر بنفثات روح القدس سایر قوا ضعیف است نمی تواند ترویج نماید. از برای انسان دو بال لازم است یک بال قوه مادیّه و مدنیت جسمانیّه است یک بال قوه روحانیه و مدنیت الهیه است بیک بال پرواز ممکن نیست دو بال لازم است. هر قدر مدنیت جسمانیّه ترقی کند بدون مدنیت روحانیه بکمال نرسد..."

(خطابات حضرت عبدالباها، ج ۳، ص ۳۳)

طرح های اجتماعی - اقتصادی جامعه بهائی نروژ

هوشنگ رأفت

در پیام مورخ ۲۰ اکتبر ۱۹۸۳ بیت العدل اعظم برای نخستین بار به جهان بهائی اهمیت اجراء طرح های اجتماعی و اقتصادی را خصوصاً در کشورهای "در حال توسعه" ابلاغ فرمودند. در این پیام مهم با اشاره به اهداف عالیه امر الهی که از بدو تأسیس با الهام از تعالیم حضرت بهاءالله در خدمات عمرانی و اجتماعی کوشا و پیشقدم بوده و نمونه های بارز آن در اقدامات بهائیان ایران در تأسیس مدارس در نقاط مختلف، ترویج صنایع و کشاورزی و بهبود صحت و بهداشت افراد و سائر فعالیتها ملاحظه می شود. دستور العمل لازم برای طرح و اجراء پروژه های عمرانی را در سراسر عالم تصریح و ابلاغ فرمودند و برای هماهنگ کردن خدمات و طرح های بهائیان در ارض اقدس دفتر بین المللی "توسعه و عمران اقتصادی و اجتماعی" تأسیس گردید.

ضمناً به حضرات مشاورین قاره ای و محافل ملی (و محلی) وظیفه مطالعه و ارزیابی نیازها و ضرورت های مناطق مختلف را نیز خاطر نشان ساختند. این نیازها با مطالعه و بررسی دقیق در سطح محلی و ملی سپس به دفتر بین المللی ارجاع می گردد و با تصویب آن اداره و مرکز جهانی به مرحله اجراء و عمل گذاشته می شود. این روند بر خلاف طرح هایی که در عالم خارج توسط کارشناسان عالی در بالاترین سطح و مقام تهیه و تنظیم و به ممالک و مناطق نیازمند اعلام می گردد و چه بسا به واسطه عدم اطلاع و احاطه بر احتیاجات و امکانات محلی نتیجه مطلوب از آن حاصل نمی شود، می باشد.

جامعه بهائیان نروژ پس از دریافت پیام فوق و مطالعه و بررسی امکانات مالی و اقتصادی یاران برای کمک رسانی و نیز توجه به سیاستهای کلی کشور که مسئله کمکهای عمرانی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را در کشورهای جهان سوم مورد توجه خاص قرار داده بود مصمم به شرکت در این خدمت اجتماعی - روحانی گردید. پس از مشورت با افراد متخصص اقدام به تشکیل لجنة ملی "خدمات اجتماعی - اقتصادی NORSED (Norwegian Social and Economic Department)" کرد که از سالهای ۱۹۹۰ تا کنون به طرح و پیشنهاد پروژه های مختلفی در هندوستان و آفریقا اقدام و پس از تصویب محفل ملی نروژ و دفتر بین المللی اقتصادی - اجتماعی بهائی به مرحله اجراء گذاشته است.

پروژه آموزشی و عمرانی هندوستان (NEDI (New Era Development Institute) در پنجگنی

در دهکده زیبای پنجگنی واقع در جنوب شرقی شهر بمبئی از ده ها سال پیش مدرسه بهائی بنام عصر جدید New Era به آموزش و تعلیم نوجوانان بهائی و غیر بهائی مشغول بوده است. علاوه بر آن در چند دهه اخیر یک مؤسسه عالی برای توسعه و عمران و تکامل اجتماعی در آن محل دائر شده است که آن را NEDI می نامند.

محل ملی نروژ با راهنمایی مرکز جهانی به مدت ۱۲ سال با آن مؤسسه همکاری نزدیک داشت و در بیشتر آن دوره یکی از اعضاء لجنة NORSED به عنوان رابط و سرپرست آن طرح در خود پنجگنی اقامت گزید. هدف و دیدگاه کلی این پروژه تربیت جوانان بین ۱۷ تا ۲۳ ساله بود که در رشته های تعلیم و تربیت (توأم با اصول اخلاقی و روحانی) آموزش مهارت های فنی در امور کشاورزی، تعمیر ماشین، موتور سیکلت و ... تحصیل کرده و پس از اتمام دوره تحصیلی هر یک برای انجام خدمات و تعلیم جوانان دیگر در ایالات مختلف هند پیشقدم شوند. آنچه بیشتر مورد توجه مربیان این مؤسسه بود ترکیب اصول و روش های علمی با ارزش های اخلاقی و روحانی چون عدالت، احترام به سائرین و کرامت انسانی فارغ از محدودیت های مذهبی، قومی و طبقاتی بود. بودجه کل که در این مدت به مصرف اجراء اهداف این مؤسسه اختصاص یافت حدود هشت و نیم میلیون کرون نروژی (معادل حدود یک و نیم میلیون دلار آمریکائی) بود که قسمتی توسط جامعه بهائی نروژ و بخش عمده آن توسط وزارت یا سازمان همکاری های خارجی دولت نروژ تأمین گردید.

دانشجویان این مؤسسه (۱۷ - ۲۲ ساله) از همه ایالات هند و نپال بودند و در آخرین سال همکاری (۲۰۰۱) جمعاً ۱۲۵ نفر دانشجو در این پروژه NEDI شرکت داشتند و برای اولین بار تعداد دختران از پسران بیشتر بود! با توجه به امر تساوی حقوق زن و مرد در آئین بهائی توجه خاصی به تعلیم و نیز رفاه دختران مبذول شد و حتی یک خوابگاه مجهز و مدرن (dormitory) برای بانوان بنا گردید که به پیشنهاد مدیران آن را Norway House نامیدند! شایان ذکر است که به پیشنهاد لجنة Norsed کالج دانشگاهی واقع در ایالت Telemark نروژ به مدت ۴ سال با طرح NEDI همکاری نزدیک داشت و در رشته های پداگوژی، محیط زیست و ... معلمان به آن مؤسسه اعزام کرد و در مقابل از مربیان NEDI برای بحث و آموزش دیدگاه های روحانی همچون کشف حقیقت انسان، هدف حیات، ایجاد صلح و رفع منازعات دعوت به عمل آورد. خلاصه این مبادله بر اعتبار و اهمیت تعلیم الهی در نظر دیگران خاصه طبقه فرهنگیان افزود.

فارغ التحصیلان مؤسسه هریک در ایالات مختلف هند به انجام خدماتی عمرانی و تربیتی مطابق روش و اصول آموخته در NEDI توفیق یافتند. نمایندگان مختلف محلی دولت نروژ چند بار از مؤسسه NEDI دیدن کرده و از شیوه کار و آموزش و دقت و امانت در صرف بودجه اختصاصی اظهار رضایت و تقدیر نمودند. پروژه NEDI از جهتی دیگر شایان توجه است چه که جامعه نسبتاً کوچک بهائیان نروژ با یکی از بزرگترین جوامع بهائی در کشور وسیع هندوستان در مدت نسبتاً طولانی همکاری و تشریک مساعی نموده است که خود موجب تقویت ارتباط روحانی این دو جامعه و احترام متقابل گردید.

پروژه آموزش بهداشت عمومی در مناطق روستائی زامبیا Zambia Primary Health Education

دومین طرح همکاری در زمینه خدمات اجتماعی جامعه نروژ در کشور آفریقائی زامبیا در مورد تعلیم بهداشت و سلامت در یک منطقه دور افتاده بود. سه موضوع اساسی مبارزه و پیش گیری HIV-Aids، الکلیسم و سلامت و بهداشت زنان و خانواده مطرح نظر بود. به علاوه مشکلات ناتوانی بدنی و عییلی، نیز در جزء برنامه تعلیمی بود.

شرکت کنندگان که از اهالی خود دهات آن منطقه (زن و مرد) بودند جمعاً در مدت دو سال (۲۰۰۴-۲۰۰۵) در ۱۰ دوره آموزشی عمومی و ۹ دوره اختصاصی حضور یافته و در محیطی دوستانه نکات مهم چالشهای بهداشت جامعه خویش را در ارتباط با امراض مهم و مبتلی به آموختند. تعداد کل دانش آموزان ۶۲۳ نفر (۳۲۱ مرد و ۳۰۲ زن) بود. البته دوره های مکرر برگزار شد و در هر دوره بطور متوسط ۱۸ نفر شرکت داشتند.

هدف اصلی از انجام این پروژه آن بود که فارغ التحصیلان پس از اتمام این دوره دو ساله خود در دهات و نقاط دور افتاده شمال غرب زامبیا به تعلیم افراد دیگر در زمینه اصول بهداشت و سلامت خانواده بپردازند. خوشبختانه عده معتناهی از این دانش آموختگان علاقمند و مشتاق خود به عنوان مربی جهت ادامه دوره های بهداشتی فوق الذکر در سطح قراء و قصبات داو طلب شدند. به منظور فهم بیشتر مطالب تدریسی دروس آموزشی به چهار زبان محلی ترجمه و تکثیر شد. سرپرست و هماهنگ کننده این طرح شخصی بود که سابقاً کار و تجربه در امر تعلیم و آموزش داشت و به مرور با کسب تجارب بیشتر موفق به اخذ درجه MBA شد. کیفیت آموزش و کسب مهارت فارغ التحصیلان چنان بود که فی المثل ۱۰۶ نفر از جمع ۱۵۰۷ نفری که در طرح "آموزش بهداشت جامعه" حضور یافته بودند بعداً توسط ادارات بهداری عمومی دولتی استخدام شدند تا به خدمات خویش ادامه دهند و ۳۲ نفر دیگر هم توسط سازمانهای مختلف برای اشتغال دعوت شدند.

پروژه آموزشی در یوگاندا Uplift

با مشاوره با محفل ملی یوگاندا طرحی برای آموزش و سواد آموزی در منطقه نبی Nebbi District واقع در شمال غرب یوگاندا به بیسوادان اتخاذ شد. در این منطقه دور افتاده که با کامپالا پایتخت کشور ۶ ساعت فاصله راه است حدود بیست هزار نفر بیسواد زندگی می کنند که ۷۰٪ آنان را زنان تشکیل می دهند. هدف اصلی پروژه فوق تعلیم خط و سواد به ۷۵۰۰ نفر از مردم آن ناحیه است که در ظرف سه سال بتوانند خواندن و نوشتن زبان محلی خود را بیاموزند. در اجراء این طرح البته با مقامات آموزشی محلی و دولتی نیز همکاری به عمل آمد.

در طی سال اول ۲۶۸۰ نفر نام نویسی کردند که از آن میان ۷۰٪ تمام دوره یک ساله را با موفقیت به پایان رساندند به طوری که می توانستند روزنامه محلی را بخوانند و نیز دستور العمل دارویی و طرز مصرف دارو و نسخه پزشک و نامه های معمولی را بخوانند. نکته جالب اینکه ۸۰٪ از فارغ التحصیلان زن هستند که غالباً به کار کشاورزی و باغداری مشغولند و برای فروش فرآورده های خود گاهی به شهر می آیند و با مهارت در خواندن و حساب ساده بهتر می توانند با خریداران و صاحبان مغازه و فروشگاه ها مذاکره کنند و حساب خرید و فروش را نگاه دارند.

در پایان هر سال یک جشن فارغ التحصیلی (Graduation Ceremony) برای آن دسته که دوره یک ساله را به اتمام رسانده اند برگزار می شود و مسئولان پروژه Uplift به هریک گواهینامه اهداء می کنند! مدت اجراء طرح مزبور سه سال (۲۰۰۷-۲۰۰۹) بود. هر دوره شامل ۷۵ جلسه ۲ ساعته یعنی جمعاً ۱۵۰ ساعت تدریس بود. برای آموزگاران و مربیان کلاسها از بودجه طرح Uplift (که مشترکاً توسط Norad و Norsed) پرداخت می شد، ۶۰ دوچرخه خریداری شد که برای رفت و آمد به دهات دور و نزدیک و آوردن و بردن بعضی از داوطلبان (محصلین) استفاده شد. در خور تذکر است که در بدو شروع این پروژه بعضی از رهبران و افراد محلی خصوصاً از مسیحیان و مسلمانان، در مورد اهداف و امکان اجراء طرح اظهار شک و تردید می کردند ولی با پایان موفقیت آمیز پروژه فوق، قاطبه اهالی بر تحسین و تقدیر از خدمات مسئولان Uplift پرداختند و بسیاری مشتاقانه برای نام نویسی و شرکت در آن رجوع کردند.

ناظرین خارجی و نماینده دولت نروژ (Norad) که چندین بار برای بازرسی و ملاحظه روش آموزش و میزان پیشرفت طرح به منطقه Nebbi رفته بودند همگی و یک زبان از طرز تعلیم و آموزش معلمین که در محیطی دوستانه ولی در شرائط بسیار ساده و در زیر سایه درختان با بکار بردن متد خاصی که مناسب روحيات و عادات محلی آفریقائی (آواز و خواندن دسته جمعی و ...) بود تعریف و تمجید کردند.

چنانکه ذکر شد تا کنون این سه پروژه خدمات اجتماعی و اقتصادی توسط جامعه بهائیان نروژ با همکاری مقامات رسمی دولتی این کشور Norad به مرحله اجرا گذاشته شده و نوید آن را می دهد که در آینده با هدایت مرکز جهانی و با کسب تجربیات حاصله اقدامات و مشروعات دیگری را در این زمینه به عهده گرفته و از نتایج و ثمرات آن موجب پیشرفت و ترقی جوامع دیگر که از بسیاری امکانات رفاهی و فرهنگی محرومند، شوند و این تعاون و تعاضد بین المللی که از اهداف عالی امر الهی است به نحو احسن جلوه گر گردد.

* * * * *

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

"تعاون و تبادل از خواص هیئت جامعه عالم وجود است و بدون او وجود معدوم و در مراتب وجود در قوس صعود آنچه برتبه اعلی تر نگری شئون و آثار حقیقت تعاون و تعاضد را در رتبه مافوق اعظم از رتبه مادون مشاهده نمائی . مثلاً آثار باهره این شأن قویم را در عالم نبات اعظم از عالم جماد و در رتبه حیوان اکبر از رتبه نبات ملاحظه کنی تا آنکه در عالم انسانی این امر عظیم را از جمیع جهات در منتهای اتقان مشهود بینی چه که در این رتبه تعاون و تعاضد و تبادل محصور در جسم و جسمانیات نبوده بلکه در جمیع مراتب و شئون ظاهری و معنوی از عقول و افکار و آراء و اطوار و آداب و آثار و ادراکات و احساسات و سائر احوال انسانی ، این روابط متینه را در منتهای محکمی ادراک نمائی و آنچه این روابط متانت و ازدیاد بیشتریابد جمعیت بشریه در ترقی و سعادت قدم پیشتر نهد بلکه فلاح و نجاح بجهت هیئت جامعه انسانیت بدون این شئون عظیمه محال است " .

(گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۱۸)

"... تعاون و تعاضد از فرائض عینیّه هیئت بشریه است علی الخصوص حزب الله را که باید در تعاون و تعاضد یکدیگر بلکه در حق عموم بشر جانفشانی نمایند چه که این بهتر و دلکش تر و بمثابة روح در جسم بشر اثر نماید حیاتی جدید یخشد "

(گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۱۹)

تفکرات تنهایی آدم بیکار

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

مدتها در این اندیشه بودم که چرا ما انسانها برای اعداد و ارقام اهمیت قائلیم و بعضی را برتر از دیگری می‌دانیم و برخی را شوم تلقی می‌کنیم و در طول زمان چنان این عقیده در عمق دل و جان آدمیان جای می‌گیرد که جنبه تقدس و یا نحوست به خود می‌گیرد و مایلیم خود را به اولی نزدیک سازیم و از دومی به شدت دوری نماییم. فراموش نمی‌شود که در برخی از خطوط هوایی، هواپیماها ردیف ۱۳ نداشتند یا در شماره خانه‌ها به جای رقم ۱۳ از ۱۲+۱ یا ۱۱+۲ استفاده میشد. شاید بسیاری از کسانی که از نحوست رقم ۱۳ هراس داشتند، ریشه آن را نمی‌دانستند و ابداً هیچ ارتباطی بین آن و یهودای اسخریوطی برقرار نمی‌کردند که در میان حضرت مسیح و حواریون، اگر حضرت مسیح را اول محسوب داریم، یهودای اسخریوطی، حواری دوازدهم، نفر سیزدهم می‌شود. (۱) حالا، چرا این بخت برگشته، که خودش هم از کرده خود پشیمان شد، نفر سیزدهم محسوب شده خدا عالم است و بس.

ارقام دیگری که در طول زمان جنبه تقدس یافته هفت و چهار است. سموات اربعه، یا عروج حضرت مسیح به آسمان چهارم و اطباق سبعة و هفت آسمان و غیره در آثار و نوشته‌ها به انحاء مختلف دیده می‌شود و به آثار مذهبی نیز وارد شده و به طریق اولی در عمق اعتقادات جایگیر شده که به سهولت نمی‌توان آن را خارج ساخت.

اما در امر بهائی، عمدتاً احبای الهی به سه عدد بیشتر اهمیت می‌دهند و اگر سؤال کنی که علت آن چیست، جوابها متفاوت خواهد بود. از طلعات مقدسه نیز گاهی این سؤال مطرح شده که علت تقدس، فرضاً، عدد نه چیست. حضرت ولی امرالله در این خصوص جوابی داده‌اند که در انوار هدایت مندرج است. (۲) البته این سه رقم در وجوه مختلف زندگی روزمره بهائیان نقشی ایفا می‌کنند که هرگز از یاد نمی‌رود بلکه روز به روز از عمق بیشتری در ذهن ما برخوردار می‌گردد. فرضاً، نه روز ایام محرمه، کاربرد ارض طا برای طهران که "ط" در حروف ابجد معادل عدد ۹ است به نحوی که اگر فردی از احبای طهران را با "ت" بنویسد در نظر بعضی دیگر با "کفر و زندقه" معادل است، یا اگر اسم "بهاء" را که معادل ۹ است کسی بگوید که اگر همزه را حذف کنی معادل ۸

می‌شود یا به بیان جمال مبارک اگر "ء" را که به شکل ۶ است، معادل آن حساب کرده (۳) با ۸ جمع کنی ۱۴ می‌شود، اصلاً برای بعضی پذیرفته نیست. حالا کاری نداریم که از قضاء تفسیر "وجه" در عبارت "نحن وجه الله" از حضرت باب به عدد چهارده تعبیر شده که در شأن چهارده معصوم آورده شده است. (۴)

فرق قائم و قیوم اگر ۹ باشد، فرق اعظم و عظیم اگر ۹ باشد، فاصله دو ظهور حضرت اعلی و حضرت بهاء الله اگر ۹ باشد (۵)، در نظر بعضی تماماً به علت تقدس رقم ۹ است که مربوط به اسم "بهاء" است و بس. یا عدد اسم مستغاث که دو هزار و یک می‌شود و در آثار حضرت اعلی مشاهده می‌شود که، "هیچ اسمی اعلی از اسم مستغاث نیست" و در محاسبه‌ای "اللهم" که معادل ۱۰۶ است در "واحد" که ۱۹ است اگر ضرب شود عدد دو هزار و چهارده به دست می‌آید که اگر عدد اسم "احد" خداوند را از آن کسر کنی، عدد مستغاث حاصل می‌شود.

اما، راقم سطور وارد این مقولات نمی‌خواهم بشوم و در اندیشه‌های تنهایی خویش به بررسی این سه عدد مورد بحث در آثار بهائی پرداختم که سوای آنچه که ذکر شده و معروف همگان است، آیا می‌توان مفاهیمی دیگر نیز برای آن یافت یا خیر و آیا چنین کاری اصلاً مقرون به صلاح و منطق هست یا سرگردانی در وادی حیرت و گم‌گشتگی است و کاری است بیهوده که ثمری در آن نیست. به هر حال، این تفکرات سبب شد که دست به قلم شده چند سطری در این خصوص بنگارم.

عدد نه

تردیدی نیست که عدد ۹ معادل اسم "بهاء"، یا اسم اعظم الهی است که به بیان جمال مبارک "مقصود از قیوم ظهور تسع بوده و او به اسم بهاء ظاهر و حال آن اعظمیت ... در ظاهر حروف ملاحظه می‌شود." (۶) با توجه به این که مقصود از عدد نه "بهاء" است، باید وجوه تشابهی نیز بین این دو باشد. عدد نه کامل‌ترین عدد و بالاترین رقم است و بعد از آن باید از اعداد پایین‌تر برای ساختن ارقام بالاتر استفاده نمود. در این میان، عدد ۹ با هر رقمی که جمع شود، در آن نامرئی می‌گردد اما در حقیقت حضور دارد و تأثیر خود را به جای می‌گذارد به نحوی که اگر ۹ را از رقم حاصله کسر کنی، دیگر بار به همان وضعیت اولیه خود باز می‌گردد. فی‌المثل، اگر رقم ۳ را با ۹ جمع کنی، عدد ۱۲ به دست می‌آید که جمع ارقام آن (۱+۲) دیگر بار ۳ است. اما با ۳ اولیه متفاوت است، زیرا عدد ۹ را در درون خود دارد و عظمتی را که به دست آورده ناشی از پیوند یافتن با عدد ۹ بوده است و به محض آن که بخواهد از آن جدا شود، دیگر بار به جایگاه اصلی و اولیه خود، یعنی ۳، باز می‌گردد. در اینجا به سه نکته می‌رسیم:

وَن آن که عدد ۹ کامل ترین عدد، یعنی جامع جمیع ارقام، است؛
دوم آن که عدد ۹ در حین جمع شدن با دیگر ارقام، اگر نمود ظاهری نداشته باشد، وجودش محرز است؛
سوم آن که عدد ۹ سبب عظمت هر رقمی می شود که با آن پیوندی داشته باشد.

حال، ببینیم آیا همین حالت در اسم بهاء و یا تجلی آن در هیکل انسانی جمال قدیم الهی نیز مشهود است یا خیر. در باب اسم اعظم، حضرت عبدالبهاء تصریح دارند که "اسم اعظم ... جامع جمیع کمالات و شئون است" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، ص ۸۲). مولوی نیز اشارتی بدین مهم دارد که گوید:
اسم اعظم چون کسی شناسدش سروری بر کل اسماء باشدش
یا در جای دیگر گوید:

ما بها و خونیها را یافتیم جانب جان باختن بشتافتیم

جمال مبارک نیز به این برتری و اولویت تصریح دارند: "کتابت در سجن حاضر ... صدر آن به این کلمه مبارکه مزین بود «اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ مِنْ بَهَائِکَ بِبَهَاءِ». مشاهده در غفلت اهل فرقان نمایید؛ مع آن که از قبل فرموده اند که اسم اعظم الهی در این دعا مذکور است و نزد صاحبان بصر بسی واضح و مشهود است که مقام ذکر اسم اعظم در اوّل و ابتدا بوده، چه که مقدّم بر اسماء مبدأ و مطلع اذکار است و در صدر دعای مذکور واقع شده؛ با وجود این جمیع انکار نموده و عارف به حق او نشدند، بلکه فتوی بر قتلش دادند اِلَّا مَنْ حَفَظَهُ اللّٰهُ بِالْحَقِّ وَاَنْقَذَهُ مِنْ بَحْرِ الْاَوْهَامِ".

مطلب دوم به حضور همیشگی اسم اعظم، یا حضرت بهاء الله، در زندگی جمیع احباء، بل آن کسانی است که به ایشان و مقامشان عارف نشده اند. فی المثل، حضرت بهاء الله از عکّا، به یکی از اماء الرحمن، که ظاهراً باید در یکی از بلاد آخری بوده باشد، می فرمایند که عنایت الهی به صورت لوح به سویش رفته و در غیابش به منزلش رفته اند و روایح طیبۀ نظافت در منزل او به مشامشان نرسیده است: "یا أمتی فاعلمی اِنَّا بعثنا العنایة علی هیکل اللّٰوح و أرسلناه اِلیک لتفتخری به بین العالمین. اِنَّا وَرَدْنَا بَیتَکَ حَینَ غَفَلَتِکَ عَنْهُ وَ مَا اسْتَشَقْنَا مِنْهُ رَائِحَةُ الْقُدُسِ کَذَلِکَ یَنْبَئُکَ الْخَیْرِ. نَظَّفُوا یا قَوْمَ بَیوتَکُمْ وَ غَسَّلُوا لِبَاسَکُمْ عَمَّا یَکْرِهُهُ اللّٰهُ کَذَلِکَ یَعْظُمُ الْعِلِمُ".
در موارد بلایا، همواره با احباء همراهی می کنند، "یا قلمی الأعلی و لَّ وَجْهَکَ شَطْرَ احْبَائِی فِی الرَّآءِ وَ الشَّیْنِ وَ بَشْرِهِمْ بِذَکْرِی وَ فَضْلِی وَ عَنَایَتِی وَ قُلْ طُوبٰی لَکُمْ بِمَا وَفِیْتُمْ بِمِثَاقِی وَ عَهْدِی وَ شَرِبْتُمْ رَحِیقَ بَیَانِی وَ

سَمِعْتُمْ فِي سَبِيلِي لَوْمَةً كُلِّ فَاجِرٍ مَرْتَابٍ. إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ فِي أَيَّامٍ فِيهَا ظَهَرَ نَعِيقٌ مِنْ نَطَقَ بِمَا نَاحَ بِهِ سُكَّانُ الْفَرْدُوسِ الْأَعْلَى. طُوبَى لِمَنْ صَبَرَ فِي اللَّهِ حَاكِمِ يَوْمِ الْمَآبِ".

این همراهی اسم اعظم با کلّ اعداد دیگر، که آحاد احبّاء باشند، حتّی بعد از صعود از این عالم عنصری نیز ادامه دارد، "یا اهل الأرض إذا غربت شمسُ جمالی و سترت سماءُ هیکلی لا تضطربوا قوموا علی نصره امری و ارتفاع کلمتی بین العالمین. إِنَّا مَعَكُمْ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ وَ نَصْرُكُمْ بِالْحَقِّ. إِنَّا كُنَّا قَادِرِينَ...".

و اما مطلب سوم آن است که اعداد با پیوند به عدد ۹ به عظمت بیشتر دست یابند و الا در همان رتبه خود باقی بمانند. احبّاء نیز وقتی وجود خویشان را از نفس تهی سازند به نحوی که بهاء الهی در وجودشان تمکّن یابد و تجلّی کند به عظمتی دست یابند که فوق آن متصوّر نه حتّی به مقام یفعل مایشائی برسند، "قُلْ خَلِّصُوا أَنْفُسَكُمْ يَا قَوْمُ، ثُمَّ طَهِّرُوهَا عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى غَيْرِي وَ بِذِكْرِي يَطْهَرُ كُلُّ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْعَارِفِينَ. قُلْ الْيَوْمَ لَوْ يَخْلَصَنَّ كُلُّ الْأَشْيَاءِ عَنْ حُجَبَاتِ النَّفْسِ وَ الْهَوَى لِيَلْبَسَ اللَّهُ كُلَّهَا قَمِيصٌ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْشَاءِ لِيُظْهِرَ آيَةَ سُلْطَانِي فِي كُلِّ شَيْءٍ فَتَعَالَى مِنْ هَذَا السُّلْطَانِ الْمُقْتَدِرِ الْمُهَيْمِنِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ". در بیان دیگر می فرماید که فرد در عروج و رسیدن به این عظمت به خود اسم اعظم نیز می رسد که در اینجا شاید فنای فرد از خویشان را برساند. یعنی ظاهر هیکل بشری بر وجود او دلالت دارد، اما چون درونش را خلوص بخشیده و امکان تجلّی رحمن بر وجود انسان حاصل شده، در حقیقت به اراده حق متحرک است نه به مشیّت خویش: "إِنَّ الْأَسْمَاءَ لَوْ يَخْلَصَنَّ أَنْفُسَهُمْ عَنْ حُدُودَاتِ الْإِنْشَاءِ لِيَصِيرَنَّ كُلُّهَا الْإِسْمَ الْأَعْظَمَ لَوْ أَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ" و علّت آن را نیز تصریح می فرمایند، "لَأَنَّ جَمَالَ الْقَدَمِ قَدْ تَجَلَّى عَلَى كُلِّ الْأَشْيَاءِ بِكُلِّ الْأَسْمَاءِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ الْمُقَدَّسَةِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ". می دانیم که جناب منیب به این مقام رسید و عنوان اسم اعظم را به او عنایت فرمودند. (۷)

در اینجا است که این اعداد ناچیز، این آدمیانی که در نهایت ضعف و عجزند، تنها با گذشتن از خویشان و انس گرفتن با اسم اعظم الهی به اوج عظمت می رسند؛ شاید به همین علّت باشد که می فرماید، "إِنْسَ دُونِي وَ أَنَسَ بَرُوحِي" (کلمات مکنونه)؛ یا آن که "إِنَّ الَّذِي آمَنَ بِاللَّهِ فِي هَذَا الظُّهُورِ الْأَعْظَمِ لَا تَفْقِدُهُ الْمَوْتَ لِعَمْرَ اللَّهِ أَنَّهُ حَيٌّ بَاقِي فِي مَلَكُوتِ رَبِّهِ الْعَزِيزِ الْمُنِيعِ. طُوبَى لِمَنْ صَعَدَ إِلَى اللَّهِ وَ وَجَدَ مِنْهُ الْمَلَأَ الْأَعْلَى عَرَفَ هَذَا الْقَمِيصِ الَّذِي بِهِ تَضَوّعَ عَرَفَ اللَّهِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ...".

این بشر ناچیز، چون با اسم اعظم الهی انس گیرد، جایگاهش جَنّت نعیم است و بقای ابدی یابد و در این حالت است که نقطه نظرگاهش جمال حقّ است و بس و چون این انس حاصل شد، لقای الهی نیز حاصل می شود و محو شدن در جمال حق و برگرفتن نور از او است که جلوه حقیقی را به او می بخشد. اسم اعظم الهی می فرماید: "یا ناظر أَنْظُرْ ترانی إِنَّ الَّذی أَقْبَلَ الیَّ أَنَّهُ مِمَّنْ رَأَى أَنَّ رَبَّکَ عَلَی مَا أَقُولُ شهید. دَعِ الموتی و تَمَسَّکْ بِاسْمِ الَّذِیْ بِهِ تَمَسَّکَ کُلِّ مَخْلُصٍ امین."

عدد نوزده

این عدد در امر بابی و بهائی نقش زیادی دارد و همگان بدان عشق می ورزند. تقسیم سال به نوزده ماه نوزده روزه؛ واحد اول بیانی؛ ضیافت نوزده روزه؛ حتّی مثقال ۲۴ نخودی مرسوم هم به نوزده نخود تبدیل می شود. اما، وقتی عدد نوزده را به این صورت "۱۹" می نویسیم از دو رقم ترکیب شده است و چون ارقام از سمت چپ خوانده می شود ابتدا "۱" می آید که علامت وحدانیت خداوند است و بعد "۹" می آید که بهاء است. حال، اگرچه این دو با هم هستند و از هم جدا نیستند، اما رقم دوم تحت الشعاع رقم اول است و بعد از آن واقع می شود و خود نیز می داند که باید در ذیل واحد باشد. از آن جالب تر این است که وقتی این "۹" خود را در "۱" فنا می سازد و می خواهد در او بقا یابد، به صفر تبدیل می شود و محویت تام حاصل می کند؛ چه که وقتی ۹ را با ۱ جمع کنیم، ۱ به جای خود باقی می ماند و ۹ تبدیل به صفر می شود: ۱۰. این کمال محویت و فنای مظهر ظهور الهی در ذات احدیت خداوندی است و در واقع محویت بحتّه را به بندگان می آموزد و با آن که خود ۹ نسبت به کلیه اعداد سمت کمال را داشت، اما نسبت به وحدانیت الهیه عبودیت صرفه بحتّه در پیش می گیرد و بدین لحاظ وقتی به خود نگاه می کند خویش را احقر از طین می بیند و وقتی به نسبت خود با خداوند ناظر است دوست دارد "اَنّی اَنَا اللهُ" بگوید، چه که فقط خدا را می بیند و بس؛ رسد آدمی به جایی که جز خدا نبیند.

شواهد آن در آثار مبارکه بسیار است. حضرت ربّ اعلی می فرمایند: "یا الهی انت الحقّ لم تزل و ماسواک محتاجٌ فقیر و انا ذا...".

جمال مبارک به خطّ مبارک مرقوم فرمودند، "هو یا الهی إذا أَنْظَرُ الی نسبتي إِلَیکَ أَحِبُّ بِأَنَّ أَقُولَ فِی کُلِّ شَیْءٍ أَنَا اللهُ وَإِذَا أَنْظَرُ الی نفسی أَشَاهِدُهَا أَحَقَرُ مِنَ الطِّینِ".

حضرت بهاء الله در عجز خود از عرفان آن ذات غیب منیع چنین می فرمایند: "چه قدر متحیر است این ذره لاشیء از تعمّق در غمرات لَجّة قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات

صُنع تو. اگر بگویم به بصر در آئی بصر خود را نبیند چگونه تو را ببیند و اگر گویم به قلب ادراک شوی قلب عارف به مقامات تجلی در خود نشده چگونه تو را عارف شود. اگر گویم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده‌ای و اگر بگویم غیر معروفی تو مشهودتر از آئی که مستور و غیر معروف مانی."

عدد نود و پنج

این عدد نیز در امر بهائی نقشی به عهده دارد؛ زیارت اسم اعظم به تعداد روزانه ۹۵ مرتبه از جمله آن موارد است. فاصله بین نامزدی و ازدواج؛ زیارت عبارت "سبحان الله ذی الطلعة و الجمال" توسط خانم‌ها در ایام معلومه، روزانه به این تعداد؛ حداکثر میزان مهریه که به نود و پنج مثقال محدود می‌گردد؛ تلاوت ۹۵ مرتبه "یا الله المستغاث" برای رفع توهم چشم زخم؛ وجوب گفتن ۹۵ مرتبه تکبیر بر نقطه بیان و من یتظهره الله موعود در حین استوای آنها بر عرش ظهور و امثال آن.

اما، در نگاهی به این عدد، مشاهده می‌کنیم که رقم ۹ (که نشانه بهاء است) پیش از رقم ۵ (که نشانه باب است) واقع شده است و این فی نفسه تقدّم و تفوّق حضرت بهاء الله بر حضرت باب است. در آثار حضرت ربّ اعلی موارد متعدّد در خصوص میل آن حضرت به فدا شدن در سبیل حضرت بهاء الله موجود است که معروف‌ترین آنها "یا بقیّة الله قد فدیّت بکلیّ لک و ما تمنّیت إلاّ القتل فی محبّته" است که همگان شنیده‌اند.

شاید بیان حضرت عبدالبهاء در خصوص ارتباط این دو مظهر امر برای بیان این موضوع کفایت نماید: "الحمد لله الذی ... لاح و اضاء فی کینونة العلی و ذاتیة الشاء مصباح الملاء اعلی النّقطة الاولى أفق التوحید ثم هتک ستر الغیوب و زال الظلام الدیجور و انکشف السبحات المجلّلة علی شمس الظهور و ارتفع النقاب و انشقّ السحاب و زال الحجاب و کان یوم الایاب الموعود فی کلّ صحف و زبر و کتاب أنزله العزیز الوهاب فی سالف القرون و الدهور و الاحقاب. فاشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال فی هیکل الجلال و استقرّ الرحمن علی عرش الأكوان و تشعشع و تلالأ شمس الحقیقة علی آفاق الامکان و کانت بهاء السموات و الأرض فی عالم الغیب و العیان".

ختم کلام

بدین لحاظ است که بنده بر این تصوّر که این اعداد و ارقام دارای وجوه گوناگون و مفاهیم متعدّد هستند که می‌توان با تفکّر در آنها و مذاقه در آثار مبارکه بدانها پی برد؛ البتّه این برداشت این حقیر در منتهی درجه

فقر معرفتی است. نفوس مقدّسه‌ای که برپهنه بی‌کران وادی معرفت جولان می‌دهند، البتّه معانی مستنبطه این بنده شرمنده را شاید برداشتی سطحی تلقّی کنند و البتّه معانی ممتنعّه متعالیه از عمق این اعداد استخراج نمایند.

مآخذ:

- ۱- انوار هدایت، شماره ۱۳۷۷
- ۲- انوار هدایت، شماره ۱۳۷۲ الی ۱۳۷۶
- ۳- اقتدارات، ص ۶۷
- ۴- عهد اعلی، ص ۴۵۹
- ۵- مآخذ بالا، ص ۶۶
- ۶- مآخذ بالا، ص ۶۷
- ۷- منتخباتی از مکاتیب ج ۲، ص ۸۲
- ۸- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۳
- ۹- کتاب مبین، ص ۳۶۹
- ۱۰- آثار قلم اعلی، ج ۲، طبع کانادا، ص ۸۲
- ۱۱- امر و خلق، ج ۳، ص ۴۵۹ به نقل از کتاب اقدس، بند ۳۸
- ۱۲- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ص ۱۸۹
- ۱۳- مجموعه الواح، ص ۲۱۱
- ۱۴- "دیگر، چند ماه قبل سوره اصحاب از سماء ویمین عرش اعظم نازل شده و به اسم الله الأعظم، حضرت منیب، ارسال شد" (اسرار الآثار، ج ۴، ص ۱۶۴/ در لوحی خطاب به او است: "أَنْ يَا اسْمِي الْأَعْظَمِ اسْمِعْ نِدَاءَ رَيْكَ الْأَبْهَى مِنْ شَطْرِ الْكِبْرِيَا مَقْرَأَ اللَّهُ الْعَلَى الْأَعْلَى لِيَجْذِبَكَ نَفْحَاتِ الْأَحْلَى...").
- ۱۵- کلمات مکنونه
- ۱۶- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۳۷
- ۱۷- لثالی حکمت، ج ۳، ص ۱۹۱
- ۱۸- منتخبات آیات، ص ۱۳۷
- ۱۹- عالم بهائی، ج ۱۴
- ۲۰- مجموعه الواح، ص ۳۱۰
- ۲۱- باب سیزدهم از واحد هشتم بیان عربی
- ۲۲- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۰۲

نمونه هائی از اشعار شعرای ایران از رودکی تا عصر حاضر منوچهری دامغانی

مهندس بهروز جبّاری

ولادت او در اواخر قرن چهارم هجری در دامغان اتفاق افتاد و وفاتش را سال ۴۳۲ هجری مطابق سال ۱۰۴۰ میلادی نوشته اند. او از ابتدا از شعرای دربار منوچهرین قابوس بود و بهمین دلیل تخلص منوچهری را انتخاب کرد بعدها پس از مرگ منوچهرین قابوس به دربار مسعود غزنوی پیوست و تا پایان عمرش همراه او بوده است منوچهری شاعری قصیده سرا بود ولی گاهی برای دادن تنوع بیشتر به شعر به سرودن مسقط رومی آورد تنوع و گوناگونی در اشعار منوچهری بیش از معاصرینش بوده است اگر چه برای جوانان در این ایام خواندن اشعار منوچهری آسان نیست ولی آگاهی به روش آنها ولو به اختصار برای دوستداران ادب و شعر ایران بسیار لازم است. دکتر مهدی حمیدی شیرازی در باره او میگوید "بعضی از قطعاتش تاکنون بی مانند مانده است."

نمونه های اشعار

ابیاتی از نمونه های اشعارش در زیر آمده است.

خواب

آمد شب و از خواب مرا رنج و عذاب است	ای دوست بیار آنچه مرا داروی خواب است
من خواب ز دیده به می ناب ریایم	آری عدوی خواب جوانان می ناب است
چه مرده و چه خفته که بیدار نباشی	آن را چه دلیل آری و این را چه جواب است؟
سختم عجب آید که چگونه بردش خواب	آن را که به کاخ اندر یک شیشه شراب است
وین نیز عجب تر که خورد باده بی چنگ	بی نغمه چنگش به می ناب شتاب است
اسبی که صفیرش نرنی می نخورد آب	نی مردکم از اسب و نه می کمتر از آب است

روز خرمی

روز طواف ساقی خورشید خد بود ۱	نوروز، روز خرمی بی عدد بود
مفرش کنون ز گوهر و مسند زند بود ۲	مجلس به باغ باید بردن که باغ را
چون صد هزار همزه که بر طرف مد بود ۳	آن برگ های شاسپرم بین و شاخ او
کاندر میان حلقه زرین وتد بود ۴	نرگس بسان حلقه زنجیر زرنگر
دل عنبرین بود چو عقیقین جسد بود	اندر میان لاله دلی هست عنبرین
خندیدن و گریستن و جذرو مد بود	ابرگهر فشان را هر روز بیست بار
زلف آن نکو بود که بدو در عقد بود ۵	سنبل بسان زلفی با پیچ و با عقود
چون دست راداحمد عبد الصمد بود	بادام چون شکوفه فشانند برو زباد

یار رمیده

ای ماهروی، شرم نداری ز روی ما؟	ای با عدوی ما گذرنده زکوی ما
با هر کسی همی گله کری ز خوی ما	نامم نهاده بودی بدخوی و جنگجوی
رستی زخوی ناخوش واز گفتگوی ما ۶	جُستی و یافتی دگری بر مراد دل
آن روز شد که آب گذشتی بجوی ما ۷	اکنون بجوی اوست روان آب عاشقی
گرمست آب ما که کهن شد سبوی ما	گویند سرد تر بود آب از سبوی نو
چندین بخیره خیر چه گردی بکوی ما ۸	اکنون یکی به کام دل خویش یافتی

بهار

آمدنش فرخ و فرخنده باد	آمد نوروز هم از بامداد
مُرد زمستان و بهاران بزاد	باز جهان خرم و خوب ایستاد

۱-خد-گونه ۲-ند-بخوری از مشک و عنبر و بان ۳-شاه اسپرم-ریحان ۴-وتد-میخ ۵-عقد-جمع عُقده گره ها
۶-رستن-آسوده شدن ۷-شد-گذشت رفت ۸-خیره خیر-بی سبب و بیهوده

زابرسیه روی سمن بوی راد
 گیتی گردید چو دارالقرار
 روی گل سرخ بیاراستند زلفک شمشاد پیراستند
 کبکان برکوه بتک خاستند بلبلکان زیر و ستا خواستند ۱
 فاختگان همبر بنشاستند ۲
 نای زنان بر سر شاخ چنار
 لاله به شمشاد بر آمیختند ژاله به گلزار درآویختند
 بر سر آن مشک فرو ریختند وز بر این در فرو ریختند
 نقش و تماثیل برانگیختند ۳
 ازدل خاک و دورخ کوهسار
 باز جهان خرم و خوش یافتیم زی سمن و سوسن بشتافتیم
 زلف پری رویان برتافتیم دل زغم هجران بشکافتیم
 خوبتر از بوقلمون یافتیم
 بوقلمونی ها در نوبهار
 پیکر دوپیکر بنگاشتیم لاله بر لاله فرو کاشتیم
 گیتی را چون چمن انگاشتیم دست به یاقوت ترانباشتیم
 باز بهر گوشه برافراشتیم
 شاخ گل و نسترن آبدار
 باز جهان گشت چو خرم بهشت خوید ۴ دمید از دو بناگوش مشت
 ابر به آب مژه در روی کشت گل به مل و مل به گل اندر سرشت
 باد سحرگاهی اردیبهشت
 کرد گل و گوهر بر ما نثار
 ۱- زیر- ضدبیم سیم اول عود و بریط و ستار و نام لحنی از الحان موسیقی ۲- بنشاستند- بنشستند ۳- تماثیل- تمثالها
 ۴- خوید خید خوانده میشود خید بروزن چید یعنی سبزه

خزان

خیزید و خز آید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم وزان است
 آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است گوئی به مثل پیرهن رنگ رزان است
 دهقان به تعجب سر انگشت گران است
 کاندر چمن و باغ نه گل ماند و نه گلزار
 طاوس بهاری را دنبال بکنند پرش ببریدند و به کنجی بکنند
 خسته به میان باغ بزاریش ببندند با او نشینند و نگویند و نهند
 وان پر نگارینش بدو باز نبندند
 تا آذر مه بگذرد و آید آزار
 بنگر به ترنج ای عجبی دار که چون است پستانی سخت است و دراز است و نگوشت
 زرد است و سپید است و سپیدیش فزون است زردیش برون است و سپیدیش درون است
 چون سیم درونست و چو دینار برون است
 آکنده بدان سیم درون لوء لوء شهوار
 و آن نار به کردار یکی حقه ساده بیجاده همه رنگ بدان حقه بداده ۲
 لختی گهر سرخ در آن حقه نهاده لختی سلب زرد بر آن روی فتاده ۳
 بر سرش یک غالیه دانی بگشاده ۴
 و آکنده در آن غالیه دان سونش دینار ۵
 وان سیب چو مخروط یکی گوی تبرزد در معصفری آب زده باری سیصد ۶
 برگرد رخس بر نقطی چند زبسد ۷ و اندر دم او سبز جلیلی ز زمرد ۸
 و اندر شکمش خردک خردک دوسه گنبد
 زنگی بچه ای خفته بهریک در چون قار ۹
 دهقان بسحر گاهان کز خانه بیاید نه هیچ بیارامد و نه هیچ بیاید
 نزدیک رز آید در رز را بگشاید تا دختر رز را چه بکار است و چه شاید

۱- آزار - ماه دوم بهار ۲- بیجاده - مرجان ۳- سلب - پارچه ۴- غالیه دان - جای غالیه ۵- سونش - براده فلزات ۶- تبرزد
 نبات - معصفری زرد رنگ ۷- بسد - یاقوت ۸- جلیل - پرده کجاوه ۹- قار - قیر

یک دختر دوشیزه بدو رخ ننماید

الا همه آبستن و الا همه بیمار

تا مادر تان گفت که من بچه بزادم از بهر شما من به نگهداشت فتادم

قفلی بدر باغ شما بر بنهادم درهای شما هفته به هفته نگشادم

کس را به مثل سوی شما بار ندادم

گفتم که بر آئید نکو نام و نکو کار

مسمط

صبح نخستین نمود روی به نظارگان

روی به مشرق نهاد خسرو سیارگان

قومو شرب الصبوح یا معشر النائمین

آمد بانگ خروس موذن میخوارگان

که به کتف برگرفت جامه بازارگان

باده فراز آورید چاره بیچارگان

چاره ما بامداد رطل دمامد بود

می زده را هم به می دارو و درمان بود

با دولب مشکبوی با دورخ حورعین

می زدگانیم ما درد دل ما غم بود

راحت کژدم زده کشته کژدم بود

هرکه صبحی زند با دل خرم بود

چون دورده چتر سبز دردو صف کارزار

چون سپر خیزران بر سر مرد سوار

همچو عروسی غریق درین دریای چین

سروسماطی (۱) کشید بردولب جویبار

مرغ نهاد آشیان بر سر شاخ چنار

گشت نگارین تذرو پنهان در کشتزار

کم سخن عندلیب دوش بگوش آمده است

زیربانگ آمده است بم بخروش آمده است

سیمش در گردن است مشکش در آستین

باز مرا طبع شعر سخت بجوش آمده است

از شغب (۲) مردمان لاله به جوش آمده است

نسترن مشکبوی مشک فروش آمده است

۱-صف ۲-فریاد

چند خاطره از سفر به سوازیلند

و شرکت در یک عروسی

مehوش ندیمی

سوازیلند کشور کوچکی است واقع شده در آفریقای جنوبی. گرچه تابستانهای گرم و سوزانی دارد با وجود این از زیبایی خاصی برخوردار است. پایتخت آن Mbabane، احاطه شده با تپه های سبز که روی آنها منازل ساخته شده که شبها با روشن شدن چراغها زیبایی مخصوصی به شهر می دهد که انسان به یاد سوئیس در اروپا می افتد. مهاجران از ایران و ممالک دیگر در آن مملکت ساکن هستند و به تبلیغ و انتشار امر الهی موفق و مؤید می باشند. جالب این است که در این مدت سفرم هر وقت در جمع احباء بودیم صحبت از آن بود که جلسه تأمل و تعمق چگونه بود؟ قرار شد چند کلاس روحی و یا کلاس بچه ها و یا جلسات دعا داشته باشیم. متوجه شدم این همان صحبت هائی است که ما در اینجا (تورنتو) هر وقت احباء را می بینم از همدیگر می پرسیم. یادم آمد چند سال پیش که به اتفاق خواهرانم برای زیارت مرقد خواهر شهیدمان و فرزند دلبندهش به کشور کلمبیا در آمریکای جنوبی رفته بودیم در شهر Cali بنا به دعوت یکی از اعضاء هیئت مشاورین که در آن موقع در آنجا تشریف داشتند و در این انتخابات اخیر بیت العدل اعظم الهی به عضویت آن معهد اعلی انتخاب شده اند در یک جلسه محفل شرکت کردیم. در آن جلسه چه دیدم، تخته ای بود که در آن اهداف محفل ملی نوشته شده بود. جلسات تأمل و بررسی، کلاسهای روحی و غیره. با خود گفتم این است فرهنگ بهائی، فرهنگ وحدت و یگانگی. در هر کجای دنیا بروی احبای الهی به فرموده بیت العدل اعظم قائم به خدمت و سعی در رسیدن به اهداف خود می باشند.

احبای سوازیلند دارای یک حظیره القدس ملی هستند که در یک محوطه وسیعی ساخته شده که دارای سالن اجتماعات که گنجایش حدود ۲۰۰ نفر را دارد و سالن های کوچک دیگر. به اقدام محفل اولین کودکان بهائی در محوطه حظیره القدس تأسیس شده است. دو سال اول این کودکان ۷ شاگرد داشت ولی بعداً که والدین شاگردان و دیگران از روش و تعلیم و تربیت این کودکان آگاهی یافتند بر تعدادشان افزوده شد و هر سال بر تعداد کلاسها هم اضافه شد تا اینکه کودکان به دبستان و الآن به دبیرستان تبدیل شده که دارای ۷۰۰ شاگرد است و محفل امیدوار است که بتواند دانشگاه هم تأسیس کند. روزی که به اتفاق خواهرم برای دیدار حظیره القدس به آن محل رفته بودیم، دیدیم در حیاط مدرسه اتوبوسهای مدارس پارک شده از خواهرم علت را پرسیدم گفتند در سوازیلند دیانت بهائی هم جزو ادیان دیگر در مدارس تدریس می شود و اگر دانش آموزی سؤالی داشته باشد و یا بخواهد اطلاع بیشتری راجع به درسی که خوانده است داشته باشد در یک روز مقرر شاگردان

علاقمند را با اتوبوس از مدارس مختلف به حظیره القدس می آورند در سالن اجتماعات جمع می شوند و به سؤالات آنها جواب داده می شود. من اظهار علاقه کردم که به سالن برویم و ببینم چه خبر است. خوشبختانه مورد قبول واقع شد. وارد که شدیم سالن را مملو از شاگردان دیدم گفتم سالن گنجایش ۲۰۰ نفر و یا شاید بیشتر داشته باشد. شاگردان به اتفاق معلمین خود نشسته بودند و دو بانوی بهائی یکی آمریکائی و دیگری بومی سوازیلندی جلسه را اداره می کردند. باور کنید وقتی که ۲۰۰ شاگرد سیاه پوست، سفید قلب را دیدم که روی صندلیها نشسته اند و قلم و کاغذ بدست یادداشت بر می دارند اشک شوق در چشمانم حلقه زد و با خود گفتم این است کلمه نباض الهی که امر را از سیاه چال طهران به کجا کشانده. مرا معرفی کردند و گفتند بهائی هستید که از کانادا آمده اند و از من خواستند کمی صحبت کنم. به طور مختصر گفتم پایه گذار این آئین جهانی جوان بود و شما هم جوان، او در شرق بود و شما در غرب ... با تحقیق خود و با شناسائی حضرت بهاءالله و اجرای تعالیم او مملکت زیبای خود را زیباتر و نورانی تر کنید.

چند سال پیش که برای شرکت در مراسم تشییع جنازه مادرم به سوازیلند رفته بودم، شبی در جمع احباء نشسته بودیم و از هر موضوعی صحبت می شد. در نهایت تعجب شنیدم کسی دارد یک ترانه محلی ایرانی می خواند. خیلی تعجب کردم. خدایا این کیست که به فارسی در بین جمع این آهنگ را زمزمه می کند. دقت که کردم دیدم پسر بچه سیاه پوستی است که آرام در بغل پدر نشسته و این آهنگ را می خواند. از شدت خوشحالی و از خدمتی که این زوج جوان انجام داده اند که یکی از فرزندان آن مملکت را که به فرموده حضرت بهاءالله (چون فرزند من است) به فرزندی قبول کرده و او را با زبان فارسی آشنا کرده اند، عرش را سیر کردم. در این سفر حالش را پرسیدم گفتم آیا هنوز با شما هست جواب مثبت بود که خیلی خوشحال شدم و گفتند یکی دو بار او را به ایران بردند که با فامیل و فرهنگ پدر و مادر آشنا شود. گفتم که مایل هستم که او را ببینم. شبی به لطف ما را به شام دعوت کردند. چه مهمانی بود. مهمانان، مهاجران ثابت قدم مقیم آنجا، مهمانی بود از ملائک. سنا را دیدم او را در بغل گرفتم و بوسیدم. ماشاءالله جوان برومندی شده هنوز فارسی حرف می زند می گفت می خواهد وکیل بشود. انشاءالله که موفق باشد. با خانواده دیگر بهائی ایرانی آشنا شدم که با وجودی که دو فرزند بزرگ سال دارند کودکی بومی را به فرزندی قبول کردند و اسم او را کمال گذاشتند. سر تعظیم در مقابل این همه فداکاری و استقامت و اجرای تعالیم مبارکه این مهاجرین عزیز فرود می آوریم و برای موفقیت بیشتر آنها به دعا می پردازیم. حضرت بهاءالله می فرماید: "دنیا و آنچه در اوست در مرور است و آنچه باقی و دائم خواهد ماند آن خدمتی است که در این ایام از دوستان حق ظاهر شود."

شرکت در عروسی:

این عروسی مابین دو فرزند از دو خانواده مهاجر ایرانی تبار ساکن آفریقا صورت می گرفت. عروس متولد سوازیلند است در نتیجه آفریقائی است و داماد هم گویا خیلی کوچک بوده که همراه پدر و مادر دوباره در نقطه مهاجرتی خود در آفریقا ساکن می شوند. آشنائی این دو با هم بیان حضرت عبدالبهاء را به خاطر می آورد که می فرمایند: "این قرن قرن ارتباطات است". عروس در استرالیا، خانواده او در سوازیلند و خانواده داماد در Cape Town. عروس برای گرفتن تخصص در استرالیا ساکن است باید چند ماهی دیگر هم در آن مملکت باشد تا انشاءالله پس از اخذ مدرک به نقطه مهاجرتی خود هجرت کند. هتل تازه ساز و مدرنی را برای مراسم عروسی انتخاب کرده بودند. مراسم عقد در محوطه بیرون هتل در یک آمفی تئاتر روباز برگزار شد. صحنه را زیبا آراسته بودند و مدعوین از منظره فوق العاده زیبای تپه های سبز و چمن و درختهای تنومند در هوای خوش لذت می بردند. مراسم عقد را دو بانوی جوان ایرانی تبار در نهایت جمال و کمال که یکی خواهر عروس و دیگری خواهر داماد بود به عهده داشتند. شاید برای ما که در ممالک پیشرفته زندگی می کنیم اداره جلسات به وسیله خانمها امری شناخته شده و معمولی باشد ولی در یک کشور آفریقائی که بیشتر امور خصوصاً امور مذهبی بوسیله بزرگان دین و آقایان انجام می گردد یک تحول و پدیده جدید است. ابتداء این دو خانم در نهایت قدرت و عظمت به معرفی امر و سپس اجرای مراسم عقد در دیانت بهائی پرداختند. جلسه به تلاوت الواح و آیات که با لحن خوش و همراه با موسیقی بود ادامه داشت.

پس از آن عروس و داماد هر کدام با یکی از دوستان خود که یکی از بومیان و دیگری از مهاجران بودند به دوزبان محلی یکی سوازی و دیگری آفریکانا یکی از الواح را با آهنگ به زیبایی اجرا کردند که اشک شوق در چشمان دوستان حلقه زده بود و دیگران متعجب و خوشحال که این آیات الهی به زبان محلی آنها خوانده می شود. بعد از مراسم عقد مدعوین به سالن هتل دعوت شدند. چقدر جالب بود وقتی که عروس و داماد در این نقطه که فرسنگها با خاک کشور عزیزمان فاصله دارد و با فرهنگ و سنت ما غریب و بیگانه است، هنگام ورود عروس و داماد آهنگ سنتی ایران "ای یار مبارک بادا" نواخته شد که همه قیام کردند و با دست زدن و هلهله و شادی کردن برشور و حال جلسه افزودند.

در این مراسم معمولاً پدر و مادر عروس و داماد صحبت می کنند. بعد از صحبت آنها یکی از بهترین دوست های عروس گفت من حضرت بهاءالله را از طریق این دوستم شناختم و بهائی هستم و یکی از الواح را از حفظ خواند.

دوست دیگر عروس گرچه هنوز بهائی نیست گفت هیچ وقت یادم نمی رود آن موقعی که سحرها بلند می شدیم که روزه بگیریم. چون آن موقع روز ناهار خوری تعطیل بود ما مجبور بودیم شب قبل چند تخم مرغ بپزیم که برای صبح غذائی داشته باشیم. بهترین دوست داماد که یک جوان سیاه پوستی بود گفت من هر وقت به منزل دوستم می رفتم ناهار و یا شام خورش فسنجان و یا خورش بادمجان می خوردم. گفتن این جملات باعث شادی دوستان شد که چقدر قشنگ این اسم ها را تلفظ می کرد و بعد گفت بوسیله اینها من با دیانت بهائی آشنا شدم و حال بهائی هستم و یکی از الواح را از حفظ خواند. آنچه که واقعاً بر خوشحالی من افزود این بود که می دیدم این جوان تازه تصدیق الواح و آیات را از حفظ تلاوت می کند. عروسی نورانی و روحانی بود و انسان اتحاد شرق و غرب، سیاه و سفید را با چشم سر مشاهده می کرد.

چندی پیش از طریق خواهرم شنیدم که در روزنامه یومیۀ آن شهر به نام "سوازی" تایمز که تیراژ بالائی دارد و حدوداً یک میلیون خواننده دارد روز یکشنبه ۳۱ اکتبر ۲۰۱۰ در یکی از صفحات میانی خود با خط درشت نوشته: عروسی بهائی در سوازیلند و تمام صفحه را اختصاص داده بود به عکسهائی از این عروسی. عکسی که دو خانم مشغول اداره جلسه هستند را هم چاپ کرده بود و نوشته بود مراسم بوسیله این دو نفر انجام گرفت و گزارشگر نوشته بود که من در این عروسی طبق روال همه عروسی ها از بهترین دوست عروس و یا بهترین دوست داماد و دیگر تشریفات چیزی ندیدم. نوشته بود عروسی بهائی ساده و کلاسیک است.

روزی به یکی از دوستان کانادائی ام این عکس را نشان دادم و گفتم ما در دیانت بهائی آخوند و کشیش نداریم. مراسم بوسیله خود مردم انجام می گیرد. مدتی به عکس خیره شد و بعد با نهایت شادی گفت: این چقدر خوب است. من خیلی این را دوست دارم. چند بار تکرار کرد.

همانطور که متذکر شدم عروس باید چند ماهی دیگر در استرالیا باشد. این است که داماد کار و مطب را گذاشت و به دنبال همسرش به استرالیا رفت. به او گفتم عزیزم این مدت آنجا چه می کنی؟ بلافاصله گفت می روم تبلیغ. حضرت بهاءالله می فرمایند: "امروز تبلیغ امر الهی از اعظم اعمال بوده و هست." برای خوشبختی و موفقیت این زوج جوان دعا می کنیم.

تاگور

هوشمند فتح اعظم

هنگام اقامتم در بنگال در دهکده ای بودم به نام شانتی نیکتان یعنی منزلگاه صلح که تاگور شاعر و فیلسوف و عارف معروف بنگالی آن جا صومعه ای تشکیل داده بود که حال به مساعدت دولت هند دانشگاهی شده تاگور همان است که اولین جازه نوبل ادبیات را گرفت که برای نویسندگان هندوستان باعث عزت و فخری گردید کتابی بنام گیتا نجلی دارد که بزبان بنگالی است و تاگور آنها را بصورت سرود درآورد و خود آهنگهایی بر او ساخته است که بسیار روحپرور و دلنشین است بنده وقتی در اول ورودم با شفیقه در شانتی نیکتان مقیم و بعضی از آثار او را ترجمه کرده بودم که بکلی مفقود شده اتفاقاً امروز در میان اوراق فرسوده قدیم این پنج ترجمه را که در مجله آهنگ هند که مجله رسمی رادیو دهلی بود قسمت فارسی چاپ شده بود پیدا کردم که لای کتابی گذاشته بودم نتیجه این لا کتابی را خدمت شما تقدیم میکنم تاریخ این ترجمه پائیز ۱۹۵۳ است. در ترجمه سعی شده که از حیث وزن و ترتیب ابیات حتی المقدور مطابق صورت اصل بنگالی باشد.

ترجمه ای از چند شعر تاگور

من در این کنج خلوت نشسته
 نغمه های ترا می سرایم
 گوشه ای بهرم آماده فرما
 تا بجان در حریمت درآیم
 اندر این عالم بی کرانه
 زندگی شد تبه جاهلانه
 غیر از این نغمه و این ترانه
 هیچ دیگر به کاری نیایم

در عبادتگاه نیمه شب

در ثنای تو لب می‌گشایم
 خود بفرمای مولای دیرین
 کت بدرگاه نغمه سرایم
 هر سحر نغمه ای آسمانی
 چون بر آید ز چنگ نهانی
 گر مرا هم بدرگه بخوانی
 سر ز لطف بر افلاک سایم

نهم چو در کف خردت عروسکی رنگین چه خوب دختر کم آگهی دهنده از این
 که از چه صبح بر این آسمان نیل اندود نه در رنگ بنفش و سپید و سرخ و کبود
 ندانم از چه نگارین بود گل و نسرين نهم چو در کف خردت عروسکی رنگین

بزیر لب چو بخوانم که دست افشانی کشند پرده ام از روی راز پنهانی
 که از چه روی گل و شاخسار جنگل ها کنند زمزمه گه با هم و گاهی تنها
 بدانم از چه بود موج در غزل خوانی بزیر لب چو بخوانم که دست افشانی

۱- رابیند رانات تاگور شاعر و نویسنده هندی در ششم ماه می ۱۸۶۱ در کلکته از یک خانواده شاهی متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی در هندوستان بسال ۱۸۷۷ برای تحصیل حقوق به انگلستان رفت و در آنجا در باره شاعران انگلستان و زبان انگلیسی به تحصیل و مطالعه پرداخت و کتابهایی را که بزبان بنگالی نوشته بود بانگلیسی ترجمه کرد و بکار نویسندگی مشغول گردید و پس از مراجعت به هند در سال ۱۹۰۱ خانه صلح را تاسیس کرد در سال ۱۹۱۳ به دریافت جائزه نوبل در ادبیات توفیق یافت تاگور یک وطن دوست هندی بود و به حل مسائل بنحو صلح جویانه معتقد بود در ۱۹۴۱ دانشگاه اکسفورد به او عنوان دکترای افتخاری داد (تلخیص از: فرهنگ دهخدا)

بازاندیشی آموزش دختران و زنان در سازمان ملل بررسی شد

۱۶ اسفند ۱۳۸۹ (۷ مارس ۲۰۱۱)

سرویس خبری جامعه جهانی بهائی

سازمان ملل متحد، ۱۵ اسفند ۱۳۸۹ (۶ مارس ۲۰۱۱) (سرویس خبری جامعه جهانی بهائی) - آموزش زنان و دختران که برای پیشرفت جامعه حیاتی است، باید عناصری را در برگیرد که اهمیت توسعه روحانی و اخلاقی را به رسمیت می شناسند.

این یکی از نکات اصلی بیانیه و رویدادهای پیشنهادی جامعه جهانی بهائی در کمیسیون سالانه سازمان ملل در باره موقعیت زنان بود.

اعضای هیأت نمایندگی جامعه جهانی بهائی در این کمیسیون، که از ۳ تا ۱۳ اسفند (۲۲ فوریه تا ۴ مارس) برگزار شد، از کشورهای بلژ، کانادا، فرانسه، آلمان، بریتانیا، ایالات متحده و ویتنام آمده بودند.

موضوع رویداد امسال "دسترسی و مشارکت زنان و دختران به تحصیل، آموزش، علم و فناوری، از جمله برای ترویج دسترسی برابر زنان به اشتغال کامل و مناسب" بود. نمایندگان دولتی و سازمان های غیردولتی از سراسر دنیا این موضوع را در سخنرانی ها، گفتگوهای گروهی و کارگاهها منعکس کردند.

تحصیل و آموزش برای پیشبرد جامعه

جامعه جهانی بهائی در بیانیه اش خطاب به کمیسیون اشاره کرد که چطور در حیطه آموزش، "توسعه روحانی و اخلاقی اغلب از آموزش فکری و حرفه ای جدا بوده است".

در بیانیه آمده است: "به همین دلیل آموزش قابلیت تفکر در باره اصول روحانی و اخلاقی و به کارگیری آنها بخشی جدایی ناپذیر از کار ایجاد یک تمدن جهانی شکوفاست". این کار به بازاندیشی فرایندهای آموزشی نیز نیاز دارد.

بیانیه می گوید "هر برنامه آموزشی برپندارهایی بنیادی در باره طبیعت انسان استوار است... یک کودک، فراتر از ظرفی خالی و در انتظار پرشدن، باید به عنوان "معدنی پر از سنگ های ذیقیمت" دیده شود، که گنج هایش تنها از راه آموزش به نفع بشریت کشف و ترویج خواهد شد".

اصلاح برنامه آموزشی

یک جلسه بحث گروهی با عنوان "بازاندیشی آموزش برای دختران و زنان: فراتر از برنامه های آموزش اولیه" در دفتر نیویورک جامعه جهانی بهائی در چهارشنبه ۴ اسفند (۲۳ فوریه) برگزار شد. یکی از شرکت کنندگان در میزگرد، دکتر چانگو ماناتوکو- از مشاورین ارشد آموزش برای صندوق کودکان سازمان ملل (یونیسف)- گفت که در بسیاری از کشورها، برنامه آموزشی فعلی برای دختران بیش از حد بر این انتظار متمرکز است که آنها شغل های ویژه ای را به عهده خواهند گرفت. دکتر ماناتوکو گفت: "برنامه کنونی برای آن که بتواند زندگی دختران و زنان را تغییر دهد، به اندازه کافی دگرگون کننده نیست." به گفته او کاری که باید انجام شود این است که مطمئن شویم فرصت های پیش روی پسران در دسترس دختران نیز هست. او افزود "نمی توان فقط برای پسران طرح ریخت، باید برای هر دو باشد." دکتر ماناتوکو در باره مشکل ایدز (HIV) در جنوب آفریقا و نیاز به توجه به رفتار جنسی از نظر جلوگیری از تجاوز و خشونت علیه زنان نیز صحبت کرد.

پسرها سکوت را می شکنند

جامعه جهانی بهائی همچنین میزبان مجموعه ای از رویدادها بود که با حمایت جمعی از سازمان های غیردولتی از جمله اتحادیه ملی سازمان های زنان (ناوو) از بریتانیا انجام شد. یک جنبه غیر معمول این برنامه شرکت شش مرد و پسر جوان- با حمایت بنیاد الملل حقوق بیه ها - بود که بینش های نوین خود را در باره آنچه برای حمایت از برابری می توان انجام داد، ارائه کردند.

چارلی کلیتون، ۱۷ ساله از بریتانیا، در کارگاهی با عنوان "پسران اعتراض می کنند" در باره یک پروژه مدرسه ای در سوئد گزارش داد که در آن روی برابری جنسیتی از سنین پائین تأکید شده بود. او گفت وقتی از هر دو جنس انتظار می رفت که برابر و با هم کار کنند، "پسرها آرام تر بودند و دخترها مطمئن تر". میباکو مولل، ۲۳ ساله از تانزانیا، از تجربه های خودش در باره سهیم کردن دیگر مردان جوان آفریقایی در کمک به بیش از ۱۳۰ زن بیه در روستاها برای تقاضای خرده وام های شروع به کار، صحبت کرد.

آقای مولل گفت: " اگر مردان و پسران بیشتری به زنان کمک می کردند، زنان بیشتری آموزش می دیدند و معلّم می شدند و جامعه پیشرفت می کرد".

ایجاد نهاد زنان ملل متحد

یکی از موضوع هائی که بیش از همه در کمیسیون امسال مورد بحث قرار گرفت، ایجاد یک نهاد جدید به نام زنان ملل متحد بود.

زنان ملل متحد که در ژوئیه سال گذشته توسط مجمع عمومی سازمان ملل تأسیس شد، کار در باره مسائل زنان را که قبلاً توسط چهار آژانس جداگانه سازمان ملل اداره می شد، تحت یک پوشش قرار می دهد.

میشل باچله، رئیس جمهور پیشین سیلی، مدیر زنان ملل متحد، در روز ۳ اسفند (۲۲ فوریه) در کمیسیون سخنرانی و اهداف این نهاد را تشریح کرد.

خانم باچله گفت: " ما برداشتی از جهان را مطرح می کنیم که در آن زنان و مردان حقوق و فرصت های برابر دارند و اصول برابری جنسیتی و تواندهی زنان کاملاً در برنامه های توسعه، حقوق بشر، صلح و امنیت گنجانده شده است".

در چهار سال گذشته، چندین سازمان غیر دولتی - از جمله جامعه جهانی بهائی - عمیقاً در حمایت از ایجاد نهاد زنان ملل متحد مشارکت داشتند. سرانجام، ائتلافی از بیش از ۲۷ سازمان در ۵۰ کشور به کمپین اصلاح ساختاری برابری جنسیتی (GEAR) پیوستند، که به گفته بسیاری در کار تصویب نهاد زنان ملل متحد توسط مجمع عمومی نقشی حیاتی داشت.

بانی دوگال، نماینده اصلی جامعه جهانی بهائی در سازمان ملل، گفت: " ما از ایجاد این نهاد جدید بسیار خوشنودیم".

" این یک گام مهم است که امیدواریم به کار سازمان ملل در فعالیت هایش برای برابری جنسیتی و پیشرفت زنان، انگیزه و انسجام بیشتری بدهد".

خانم دوگال گفت: " اکنون امید ما آن است که دولت ها کاملاً در نهاد زنان ملل متحد سرمایه گذاری کنند تا این نهاد بتواند به وعده هایش عمل کند. ما همچنین از نهاد زنان ملل متحد می خواهیم به طور جدی در جامعه مدنی در همه سطوح، جهانی، منطقه ای و ملی، فعال شود".

فریادی از دل

حوریوش رحمانی

در سرزمین پاک اهورا،
 به نام خدا،
 بر خلق راستین،
 از سرکین،
 به ناروا، چه ستم ها گشته روا.
 با شعاری این چنین :
 "لا اکراه فی الدین"،
 ننگ تاریخ است !
 حمله بر یک قوم، صرفاً بهر آئین،
 کشتن مردم برای دین،
 شیوه نامردمی باشد چنین ...

کجا رسم جوانمردی است؟
 تاختن بر مردمی آرام،
 ساقی مهر و وفا را،
 با جفاکاری شکستن جام،
 سلام عشق را،
 پاسخ به شمشیر جفا دادن،
 پیام دوستی را،
 با نهیبی دشمنانه رد نمودن...

کجا رسم است ؟
 محبت را با نقت،
 صلح را با جنگ،

وفا را با جفا،
 پاسخ همی گفتن.
 مردمان بی دفاع را،
 کجا اینسان هدف گیرند، خون ریزند ؟
 با صلح جویان،
 در کدام آئین ستیزند ؟

ما که با هر مسلک و هر دین،
 هر قوم و هر آئین،
 سر مهر و وفا داریم،
 ما که "در روضه قلب"،
 "جز گل عشق" نکاریم،
 با پیروان کل ادیان،
 با صفا، با روح و ریحان،
 ره دوستی پیمائیم،
 ما که فرزندان انسان را،
 سراسر "باریک دار"،
 "برگ یک شاخسار" می دانیم،
 خاک ایران را،

ز روی عشق و ایمان،
 مقدّس، مشکبار می خوانیم،
 از چه رو آماج صد تیر جفا باشیم ؟
 در آغوش وطن، آواره و محروم،
 چرا پیوسته آزرده ز نیش افتراء باشیم ؟

روا نبود به جنگ مردمان مهربان رفتن،

هو الله

خداوند عالمیان عالم انسانی را جنت عدن خلق فرموده اگر صلح و سلام و محبت و وفا چنانکه باید و شاید یابد جنت اندر جنت گردد و جمیع نعمای الهی فراوان و سرور و طرب بی پایان شود و فضائل عالم انسانی آشکار و عیان و پرتو شمس حقیقت از هر سو نمایان گردد ملاحظه کنید که حضرت آدم و سایرین در جنت بودند بمجرّد آنکه در جنت عدن در میان حضرت آدم و شیطان نزاعی حاصل گشت جمیع از جنت خارج شدند تا آنکه نوع انسان عبرت گیرد و آگاه شود که نزاع و جدال سبب حرمان است حتی با شیطان لهذا درین عصر نورانی بموجب تعالیم الهی حتی با شیطان نزاع و جدال جائز نه حال که بالعکس عالم انسان مملوّ جنگ و نزاع است جنگ است بین ادیان جنگ است بین اقوام جنگ است بین اوطان جنگ است بین سروران چه خوش بود اگر این ابرهای سیاه از افق عالم متلاشی می شد و نور حقیقت می درخشید غبار حرب و قتال می نشست و نسیم عنایت از مهبّ صلح و سلام می وزید جهان جهان دیگر می شد و روی زمین استفاضه از نور مبین میکرد اگر امیدی است از الطاف ربّ مجید است که عون و عنایت برسد و جنگ و ستیز و تلخی تیغ خونریز مبدّل بشهد و دوستی و آشتی و راستی و درستی گردد کامها شهد انگیز و مشامها مشکبیز شود ... (بدایع الآثار ج ۲، ص ۹۸-۹۹)

به فرزندان پاک مام میهن،
 آشکارا افترا بستن،
 بسی جان داده در راه خدا را،
 دشمن دین و خدا خواندن،
 روا نبود! نباشد رسم انصاف ...

بازتاب ناله خاموش مظلومان،
 فریاد است، فریادی ز دل،
 در پهن دشت صحنه تاریخ،
 رسا و پرطنین ...
 ظالمان را هست،
 در حضور داور یکتا،
 جاودانه، داغ ننگین برجبین ...

ترجمه غیر رسمی پیام بیت العدل اعظم الهی، مورخ ۱۴ سپتامبر ۲۰۱۱
صادره به افتخار سرکار ویولت خانم نخجوانی بمناسبت صعود آن امه باوفا به ملکوت ابهی

خطاب به محافل مقدّس روحانی ملّی فرانسه و یوگاندا

سپتامبر ۲۰۱۱



ترجمه متن پیام:

قلوب غمگین و اندوهگین است از فقدان امه با وفا و ممتاز جمال مبارک، ویولت نخجوانی. این نفسی است که خدمات برجسته و سرمشق-آمیزش در طیّ دهها سال—خدماتی که تا ماههای آخرش توقّف نیافت—تاریخ امر مبارک را مزین و غنی ساخت، و نفوسی را در هر سطح و اقلیمی، و هر نسل و دورانی مجذوب و مفتون نمود. بدون آنی تأمل در سبیل اجابت به ندای حضرت شوقی افندی برای تحقّق مشروع خطیر تبلیغی قاره افریقا، او و خاندانش جزو اولین نفوسی بودند که به آن قاره هجرت کردند و موفق به ابلاغ پیام ظهور بدیع الهی در آن دیار

گشتند. خیلی بسیار و خارج از احصاء ست خدمات بیدریغی که او از آن پس، برای مدّت بیش از چهل سال در ارض اقدس تقدیم نمود. و مافوق این مراتب، اخلاف و آیندگان برای همیشه نام او را با نام نامی حضرت امة البهّاء وابسته خواهند دانست—همان محبوبی که در اسفار گسترده جهانی ایشان، محرم اسرار، دوستی جانسپار، و همدمی بی نظیر بود. در تألیفات او، این خاطرات اسفار بی مثل کاملاً مکملّاً مندرج است، و این تألیفات مقامی پرارزش دارد و در آثار ادبیّات امری محسوب خواهد شد.

به همسر عالیرتبه ایشان، جناب علی نخجوانی، و به فرزندان و نوادگان دلبند و عزیزشان، همدردی و تسلیّت قلبی خود را ابلاغ مینمائیم، و آنان را به ادعیه متضرّعانه در اعتاب مقدّسه برای علوّ درجات او اطمینان میدهیم. توصیه میشود که جلسات شایسته تذکّر در مشرق الاذکار کامپالا به نام و افتخار او منعقد گردد.

بیت العدل اعظم

دوستان عزیز با قلبی حزین خبر صعود یگانه قرین و امین حضرت خانم، امة البهاء، ویولت خانم عزیز را به اطلاع میرساند. در بامداد ۱۴ سپتامبر مطابق با ۲۳ شهریور ماه، در ساعت ۴ بامداد به وقت پاریس و یک و سی دقیقه بامداد به وقت طهران روح پرفتوحش به ملکوت اسرار پرواز نمود. بدون هیچ تردیدی او با خرمی از خدمات بی نظیری که دوشادوش امة البهاء روحیه خانم و جناب علی نخجوانی به جهانیان عرضه کرده سرفراز و شادمان به بارگاه محبوب ابهاء وفود نموده است و در آغوش محبوب خود حضرت خانم، و هیاکل قدسی و ملاء اعلی غرق سرور و شادمانیست. سخت است که بگوئیم در صعود چنین شخصیت والا گهری با این همه افتخار و سربلندی در احزان غوطه وریم. اما دل به قضا در میبندیم و به حکم قدر می پیونذیم، رخ را نمی خراشیم و میکوشیم که آب از دیده نپاشیم. هر چند هیچ نفس دیگری جای ایشان را نخواهد گرفت و هر چند عشق عمیقی را که در دل میلیونها دوستدارانش به یادگار کشته، سرسبز و سرسبزتر خواهیم یافت، اما ما عاشقان محروم از دیدارش، از سرزمین محبوب و زادگاهش، وظیفه قلبی خود میدانیم که در این لحظات حساس در کنار همسری نظیر ایشان، فخر تاریخ ادیان، جناب علی نخجوانی باشیم و در این درد فراغ شریک و سهمیم حضرتشان گردیم و همه اهل بهاء را در عرض این تسلیت به ایشان و دوفرزند محبوبشان بهیه خانم و مهران عزیز با خود شریک و سهمیم سازیم. هر چند که دل به شفاعت ایشان غرق امید است هر چند که عشق آن نفس نفیس در جان و روان در خروش و نوید است هر چند که روح از فتوحات آسمانیش غرق در افتخار و اهتزاز با انتظار صبح سپید است، اما این سیل سرشک را، که از درد فراق، از دیدگان جاریست آنهم برای آنان که از قلب ایران به یادش میجوشند، نمیتوان متوقف ساخت. از میان حلقه های اشک قامت نورانی تو را بیاد میآوریم و با عشق و تحسین نارسای خود، نامت نجوا میکنیم و روبه آسمان زمزمه میکنیم: تو که روح پرفتوح تا جاودانه ها با محبوب ابهی قرین است، دست ما را بگیر.....

الله ابهی

شعر مهوش عزیز درباره ویولت خانم نخجوانی قبل از صعودشان به ملکوت اعلی. روحشان شاد و درجاتشان متعالی باد

ای رود زلال روبه دریا ای کوه کشیده سربه بالا

ای دشت گشوده دست تادور ای شاخه رفته تا دل نور

خوش زیسته ای خوشا به حالت

با آن گل سرخ همنشین، تو با ماه وستارگان قرین، تو

عمری ره بندگی سپردی شایان هزار آفرین، تو

خوش زیسته ای خوشا به حالت

ای هستی تو نشانه عشق پیوسته به لب ترانه عشق
 از شور و شعور شهره شهر ای زنده جاودانه عشق
 خوش زیسته ای خوشا به حالت
 ای موج زخیزش تو حیران باران زنیایش تو گریان
 ای مظهر پاکی و صداقت نبضی تو چنان به قلب یاران
 خوش زیسته ای خوشا به حالت
 این دانه از آن جوانه آمد این شور از آن ترانه آمد
 این گوهر آبدار رخشان از مخزن آن خزانه آمد
 خوش زیسته ای خوشا به حالت
 فرزند عطوفت و کرم تو همراز و ندیمه حرم تو
 ای همسر آن یگانه عرش فی الجمله شفیع و یاورم تو
 خوش زیسته ای خوشا به حالت



ولی الله توسکی

از طرف یکی از دوستان مهندس ولی الله توسکی به مناسبت صعودش به ملکوت خدا

پیام دارالانشاء بیت العدل اعظم

بیت العدل اعظم از استماع خبر صعود خادم محبوب و برازنده حضرت بهاء الله جناب ولی الله توسکی بسیار محزون شدند. سالها استقامت و قاطعیت ایشان در قیام به خدمت در مهد امرالله در مقابل مظالم بی‌امان و بخصوص مجهودات مشارالیه در مقام یکی از بانیان مؤسسه علمی آزاد و در کسوت استادی رشته معماری و تعلیم جوانان بهائی میراث غنی و جاودانی از ایشان برای نسل‌های آینده به یادگار گذاشته است. لطفا مراتب تسلیت و همدردی محبت‌آمیز بیت العدل اعظم را به همسر عزیزش گیلدا، پسرانش روحی، پیمان و سروش ابلاغ نمایید و به آنها اطمینان دهید که معهد اعلی در اعتاب مقدسه علیا تضرع و تبتل خواهند کرد که روح پرفتوحش در ملکوت الهی به اثمار و فیه کثیره نائل و فائز گردد؛ و نیز برای تسلی قلوب ایشان در این زمان حرمان و هجران دعا خواهند فرمود.



یک زندگی، صدها بندگی
می‌زند بر تن ز سوی لا مکان
می‌نگنجد در فلک خورشید جان

آنگاه که قلم مولای توانا در نیمه قرن بیستم بر تدوین نقشه جهاد کبیر اکبر، حکم مهاجرت نوشت، خانواده ولی الله توسکی به اجابت فرمان حضرتش و به نیت خدمت خدا، شهر قم را برای مهاجرت برگزید و ولی الله که در طهران به تاریخ ۲۸ بهمن سال ۱۳۳۳ خورشیدی به دنیا آمده بود، نخستین سالهای

عمر خویش را به اطاعت حق در قم سپری کرد و سنوات نخست تحصیلات ابتدایی را در همانجا گذراند. سپس وی همراه خانواده ساکن طهران شد و بعد از اتمام تحصیلات دبیرستانی در سال ۱۳۵۲ در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه طهران در رشته معماری پذیرفته شد و از آنجا که میدانست که مرکز میثاق فرموده اند: "اعظم منقبت عالم انسانی علم و دانایی است" نایل به اخذ مدرک مهندسی گشت و کوشید تا مقطع فوق لیسانس

همین رشته را کامل کند. خاطرات کودکی اش که با خدمت مهاجرت توأم بود، شور جوانی اش را به میادین خدمت سوق داد تا عاقبت به عضویت لجنه ملی جوانان ایران متباهی گشت. در آن اوقات در ایام شباب از کسب معارف امری غافل نبود و همراه با تحصیل و خدمت، به معرفت امرکردگاران التفاتی وافر داشت. او همراه با تحصیل و خدمت و تزئید معارف، در دفاتر مهندسی مشاور مشغول به کار شد تا شاهد این بیان خدا در حیات او جلوه نماید که "فضل الانسان في الخدمة والكمال لا في الزينة والثروة والمال". در ابتدای انقلاب ایران به سال ۱۳۵۷ شاهد تضيیقات وارده بر احبای ایران بود و همراه با دیگر بهائیان ایرانی پای استقامت محکم بداشت و ترجیح داد در کنار برادران ایمانی خویش بماند و صفحه دیگری بر شرافت دفتر ایمان خویش بیافزید و به فرمان مرجع امر، استقامت را وجهه زندگی خویش سازد.

تشدید تضيیقات بر بهائیان ایران به انحاء گوناگون جلوه نمود و محرومیت از تحصیلات عالی نیز در همان اوان حکومت اسلامی بر بهائیان صورت رسمی یافت. یکی از کسانی که از این شدائد بهره وافر بُرد، گیلدا روشنی فرزند برومند جناب روحی روشنی، منشی محفل روحانی طهران بود که نخستین لطمه را در زندگی خویش به سال ۱۳۵۸ تجربه کرد زیرا در این سال پدر بزرگوار ایشان را ربودند و به شهادت رساندند، و اندکی سپس تر خود وی را که در رشته مهندسی صنایع در دانشگاه علم و صنعت تحصیل می کرد، به سبب تدبیر به امر بهائی اخراج کردند. دست تقدیر این دو ممتحن بارگاه الهی، ولی و گیلدا را قرین هم ساخت و ازدواج این دو در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۱ صورت پذیرفت.

مهندس ولی الله توسکی یا آنطور که دوستان نازنین و مهربانش وی را صدا میزدند یعنی آقا ولی، ذکاوت و درایت خویش را معطوف به رفع محرومیت جوانان بهائی ایران از تحصیلات عالی نمود و به سال ۱۳۶۵ در نخستین مشاورات در تاسیس مؤسسه علمی آزاد همکاری کرد و از سال ۱۳۶۶ که این مؤسسه شروع به کار کرد، عهدی محکم با خود و خدای خویش بست که به مدد همت و الایش، دانش و علم مناسبتش، ذوق هنرمندانه اش، مجاهدات خستگی ناپذیرش و همراهی خانواده مهربانش در تاسیس و تکمیل و ارتقاء مؤسسه تا آخرین نفس همگام باشد و اینچنین نیز شد.

مهندس توسکی در تقویت مؤسسه علمی آزاد از هیچ فداکاری مضایقه نکرد، هم در امور اجرایی شرکت می جست و هم در بخش آزمون ورودی مساعدت می کرد و هم در شورای عالی مؤسسه علمی عضویت داشت و هم بنا بر تخصص خویش در رشته معماری در شکل گیری رشته عمران نقش عمده ایفاء کرد که بعدها این نقش در تاسیس رشته معماری در مؤسسه کامل شد. آنچه او در این مؤسسه به جوانان تقدیم می داشت تنها تدریس دلسوزانه نبود بلکه افزون بر این، همدلی سخاوتمندانه او به تمامی دانشجویان بود که افزون بر تدریس رسمی خویش که در

قمیص خدمت تقدیم دانشجویان خود می نمود، علاقمندان را به منزل خویش دعوت میکرد و آنان را از سفره دانش خود افزون بر ساعات مقرر مرزوق میساخت و زیباییهای رشته معماری را به ایشان میآموخت. خاطرات دانشجویان او از این جلسات تدریس عمومی و خصوصی اش چنان است که توان دفتری نگاشت از لحظات فراموش ناشدنی و دلنواز که در هریک از آنها لبخندهای برآمده از جان بر چهره ها نقش می بست.

توفیقات مهندس توسکی در کار و شغل نیز کمتر از تدریس او نبود زیرا یار و اغیار که با او همراه می شدند ذکر جمیلش می گفتند، و از محضر شادمانه اش بهره می یافتند. در محفل خانواده نیز یار و رفیق و دوست شفیق بود و البته از فرزند و همسر نیز دریغ نداشت. با این وصف برای مؤسسه علمی آزاد اگر لازم میشد از کار و شغل می گذشت بلکه از مال خویش انفاق می کرد و اگر لازم تر می آمد خانواده را نیز همراه خود داشت. هر سه فرزند برومند جناب مهندس در همین مؤسسه دانش آموختند و فارغ التحصیل شدند زیرا ایشان به مؤسسه علمی ایمان داشت و افتخار می کرد.

در بیان این مورد اخیر، گفتنی است که در هجده حکومت اسلامی ایران بر مؤسسه علمی آزاد به تاریخ ۱۳۷۷/۷/۷ برایش از پانصد منزل از بهائیان سراسر ایران از جمله منزل جناب مهندس، یورش و اموال جامعه را به تاراج بردند و البته مدت چند روز نیز وی را در بازداشت نگاه داشتند. جامعه بهائی ایران برای تاسیس مؤسسه علمی آزاد، بهائی گراف پرداخته است که شاید زندگی جناب ولی الله توسکی نمونه برجسته ای از این قدر و قیمت باشد. بیش از دویست نفر دانشجوی زیر نظر او تحصیل کردند و نزدیک به ۲۵ سال خدمت بی شائبه در مؤسسه یادگاری است از او که در این گنبد دوار مانده است. او شرف خدمات خویش را در این اواخر به تاسیس رشته معماری متباهی ساخت و در همین رشته نیز تدریس می کرد. بیماری نابهنگامش که چندان طولی هم نکشید نتوانست فترتی در تقدیم خدماتش فراهم آورد چه که در آخرین روز زندگی، و در خطه آمریکا که به سبب معالجه به آنجا رفته بود، با عزیزی در ایران سخن میگفت و امید داشت که خود به ایران باز خواهد گشت و به همکاری همیشگی خویش ادامه خواهد داد، آرزوی دوستان و همراهان دلگراش نیز این بود اما:

آنچه سعی است من اندر طلبت بنمایم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

جناب ولی الله توسکی افزون بر علم و دانش، صاحب ذوق و فیر بود و در نقاشی دستی داشت چنانکه برخی نقاشی هایش زیور منزل همیشه مهمان نوازش است. عکاسی را دوست داشت و به دقت آن را تعقیب می کرد. از آنجا که عاشق سفر بود و در سفر، زیباییهای ایران و میراث فرهنگی ایران را مد نظر داشت، از صدها

عکسی که از این اسفار و امکان دیدنی به دست خود گرفته است میتوان نمایشگاهی برپا کرد. در اوائل جوانی ذوق موسیقی را در آموختن تار و سه تار تجربه کرد اگر چه خدمت در موسسه علمی آزاد همه این علائق را تحت تاثیر قرار داده بود.

ولی الله شوخ طبعی هوشمندانه داشت چنانکه لطائف گفتارش از سختیهای زندگی همراهانش می کاست و شاید به حکم خدا ناظر بود که "افرح بسرور قلبک" با این وصف صراحت لهجه و صداقتش مهم ترین خصلت او به شمار می رفت بخصوص آنجا که سخن از مصالح امر مبارک در میان بود، نه شوخی داشت و نه اجازه می داد که به جدّ نگیرند و نه اینکه قدم واپس می گذاشت.

خلاصه آقا ولی سعی کرد تا خدمت به امر را مقدم بر حیات خویش دارد و منطوق این بیان جمال رحمن گردد "ای ربّ فاجعلنی بکلی فانی فی رضاک و قائما علی خدمتک لانی احبّ الحیة لا طوف حول سراق امرک و خیام عظمتک" او زندگی را دوست داشت تا خدمتی به سزا به دوست تقدیم دارد. مولانا در مثنوی میگوید :

در زمانه مر ترا سه همراه اند	آن یکی وافی و این دو غدرمند
آن یکی یاران و دیگر رخت و مال	و آن سوم وافیست و آن حُسنُ الفِعال
مال ناید با تو بیرون از قصور	یار آید ، لیک آید تا به گور
چون ترا روز اجل آید به پیش	یار گوید از زبانِ حالِ خویش
تا بدینجا بیش، همراه نیستم	بر سر گورت زمانی بیستم
فعل تو وافیست، زوکن مُلتَحِد	که در آید با تو در قعر لحد

یعنی از مال و عیال و اعمال به زمان مرگ، مال حتی از منزل برون نیاید و یار نیز تا گور بیش نیاید اما اعمال با شخص متوفی به گور و جهان بعد نیز خواهد آمد. اما در زندگی مهندس توسکی مال به حکم انفاقی که میکرد با او به عالم بعد در آمد. دوستان و یاران نیز دل خویش به او سپردند و یادش گرامی میدارند و شاگردانش می کوشند تا سعی ناتمام وی را به کمال برند. آری برای اهل بهاء موت بشارت است که آید اوقاتی که بار دیگر در جهان بعد، دیدارها تازه گردد و مصاحبت ابدی فراهم شود:

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

دانشجویانش بعد از صعودش چنین نگاشتند:

سوگی در رثای مردی بزرگ (یادی از مردی که دلش زنده به عشق بود و هرگز نخواهد مرد)
نقش می زنی و رنگ، خاطرات خوش با تو بودنمان را. روزهایی که لحظه های میسی مان را به کیمیای کلام
شیرینت طلا می کردی. دقایقی که بر صفحات قلبمان، طرح امید و رنگ نشاط می زدی.
تورا بدرود نمی توان کرد؛ لبخندت را، مهرت را، نگاهت را که بر طاقچه قلب و جانمان آویخته ست.
تورا فراموش نمی توان کرد؛ یادت را، حرفهایت را، همراهی لحظه هایت را و گوشه هایی از این دنیای فانی را که
با لنز نگاهت، در وجود ما به یادگار گذاردی. تورا که استاد، دوست، شریک شادی و اندوه، پناه، همسفر و سنگ
صبورمان بودی.



مهری که از وجود تو در دل ما جاری ست، به هیچ خاکی
نمی توان سپرد؛ طرحی که از بزرگواری تو در خاطر ما
نقش بسته، به روزگاران رنگ نخواهد باخت.
اینک تو میهمان جدید ملکوتی و مقربان با هلهله به پیشبازت
می آیند و ما در این سرای ناسوت، به یاد تو، به عشقت،
به بخششت و به امیدی که در ما جاری ست، ره می سپاریم.
سپاس بی کران دانشجویانت را بپذیر که گرچه چشمانشان
از اشک فراغت تار است، ولی دلشان از خاطرات خوش
با تو بودن گرم و پر امید است. خاطراتی که سنگ به سنگش
با فداکاریهای تو و خانواده پرمهر و صمیمیت بنا شده. همسر
مهربان و همراهت و فرزندان نازنینت و خانه ای که همیشه
خانه امید ما بود و پنجره هایش به نور و سرور باز.

دانشجویانی که یاد مهندس ولی الله فخری توسکی را با پررنگ ترین قلمهای تکریم، ترسیم خواهند کرد و دعای
خیرشان را به روح بزرگوارش، تقدیم.

اطلاعیه

دوستان عزیز

اخیراً عده ای از احبا که موطن آنها و بستگانشان جاسب که در ۴۵ کیلومتری شهر قم قرار دارد و دارای سوابق امری از دوران اولیه دیانت بابی می باشد، تصمیم گرفته اند تاریخ امری جاسب را به صورت کتابی منتشر نمایند. از کلیه دوستانی که جاسبی هستند و یا با این شهر آشنائی داشته و دارای عکسهای قدیمی و یا سوابق و مدارک تاریخی امر بهائی از این شهر میباشند که مربوط به پدران و اجداد ایشان از این شهر است استدعا میشود با آدرس ذیل تماس حاصل نمایند تا انشاءالله این نیت خیر در نوشتن این تاریخ عملی گردد. قبلاً از همکاری تمامی دوستان تشکر و قدردانی می نمائیم.

از طرف احبای جاسب

رزاقی

Mr.M. Roohani
P.O.Box 2295
Ruimsig, 1732
Johannesburg, Republic of South Africa

Or

Mr.A. Razaghi
2094 Tomat Ave
Kelowna, BC, V1 3C5

معرفی کتاب

(The Short Essay on the Baha'I Faith)

مجموعه ای از مطالب دیانت بهائی به اختصار در ۲۷۱ صفحه به زبان های انگلیسی و فارسی
مؤلف: فرامرز اشرف

کتاب اصولاً از سه بخش متمایز تشکیل شده است. در بخش نخست، تاریخ مختصر امر بهائی، هدف این دیانت، عهد و میثاق، تعالیم و مبانی اخلاقی و اجتماعی دیانت بهائی، اصول تشکیلات، نظم بدیع، احکام و نام آثار هیکل مقدسه. بخش دوم عبارت است از لغت نامه انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی. بخش سوم توضیحاتی است درباره لغات و اصطلاحات مندرج در نقشه پنج ساله ۲۰۰۶-۲۰۰۱.

کتاب حاضر بیشتر به منظور استفاده در جلسات تبلیغی یا بطور کلی برای انتشار و اشاعه امر مبارک تهیه شده و بخصوص برای یارانی که تسلط کافی به زبان انگلیسی ندارند میتوانند بی اندازه سودمند واقع شود. نظر به اینکه کتاب حاوی لغات و اصطلاحات بکار برده شده در نصوص امری و مناجات و ادعیه میباشد لذا یارانی که آشنائی کافی به زبان انگلیسی دارند نیز میتوانند از این کتاب سود ببرند. ابتکار و ابداع کتاب این است که در پایان هر صفحه یا هر موضوع، معادل فارسی لغات مهم انگلیسی آنها بکار برده شده در آن بخش ذکر شده است. و باید اذعان نمود که نویسنده و مترجم محترم توانسته اند ترجمه هائی صحیح از لغات و اصطلاحات امری بکار ببرند.

به گونه ای که نویسنده در مقدمه شرح میدهد این کتاب بدو در سال ۱۹۷۴ با ترغیب دانشمند فقید دکتر علیمراد داوودی و با تصویب محفل مقدس ملی بهائیان ایران به زبان فارسی چاپ و منتشر گردید. چاپ دوم کتاب به علت حوادث انقلاب ایران هیچگاه منتشر نشد. کتاب حاضر ترجمه ای است از متن چاپ دوم که توسط خانم نینوس اشرف به انگلیسی برگردان شده است. متن انگلیسی برای نخستین بار در سال ۱۹۹۶ و برای دومین بار در سال ۲۰۰۸ در کانادا منتشر شده است.

برای سفارش این کتاب لطفاً با ایمیل ذیل تماس حاصل فرمائید.

faraashraf@shaw.ca

Table of Contents- Andalib issue 101

	Page
1. Message of the Editorial Committee	5
2. Letter of National Spiritual Assembly of the Baha'is of Canada	6
3. Selections from the Writings of Baha'u'llah	7
4. Selection from the Writings of Abdu'l-Baha	8
5. Learned in the Babi Dispensation, by; Dr.Mehry Afnan	9
6. The Symbols of ignorance across the world, by; Parivash Samandri	31
7. Few Proverbs, by; Dr.V.Rafati	37
8. Social Economic Development Projects of the Baha'is of Norway	
By; Hoshang Rafat	46
9. Thoughts & Reflections..., by; F.Izadiniya	51
10. A selections of poems by Iranian poets, by; Behrouz Jabbari	58
11. Few Memoirs from a trip to Swaziland, by; Mahvash Nadimi	63
12. Tagore, Rabin drat, by; H.Fatheazam	67
13. Rethinking Education of girls & women explored @ UN, Baha'i world news	69
14. A Cry from the heart, by; H.Rahmani	72
15. Mrs. Violet Nakhjavani	75
16. Mr.Valiyyolla Tooski	78
17- Announcement	83
18. Introducing a book, The Short Essay on the Baha'I Faith	84

`Andalib V. 101; Year 26; Serial number: 101
169 B.E., 1391 Shamsi, 2012 Gregorian
Cover design: Behzad Jamshidi



اولین مشرق الادکار بهائی که در ایام حضرت عبدالبهاء در عشق آباد بنا گردید

